آزادی و سیاست



عبدالرّحیم طالبُوف

ایرج افشار



بنده مؤلف عبدالرحیم ابن ابوطالب ابن علی مراد نجار تبریزی تبعه ایران مقیم داغستان
بقریهٔ بوینک پیش شهر تمرخان شوره در سن شصت نهم از ایام زندگی ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲

این تالیف مختصر و محقر را به محضر انور معارف پرور و ذره پرور با نظر کامله و عفو و [illegible]

صاحب السیف و التدبیر حضرت اجل اشرف آقای میرزا [illegible] اصفهان تقدیم

مخدوم تا نام نامی معظم و عنوان گرامی محترم آن ادیب وحید و سخن شناس یگانه بشرف

طبع کتاب واقعات تاریخی مؤلف برافزاید امید که حسن توجه و لطف قبول عالی را

که بهترین اجر زحمت بنده است دریغ نفرمایند

حضرت اجل اشرف مستحضرند که مؤلف در ایران املاک ندارد از معارف موروثی

یا مصدر مدیریت وظیفه نمیگیرد حقی امتیاز و لقب بجز الحمدلله و تمنا از هیچ کس نخواهد

و نمیکند در این صورت از تهمت تملق و توقع خوش آمد گویی و منحرف باک ندارم

مضامین کتاب بهترین دلیل به غرض تقدیم کننده و امتیاز نگرش از اهل [illegible]

قلب و بزرگواری پذیرنده میباشد از خداوند قادر طول عمر و صحت کامل اقبال و اجلال

توفیق نیل مقاصد عالیه و اجرای منویات مقدسه ترقی وطن محبوب را به حضرت اجل اشرف

المسئلت مینمایم

به امید پذیره و لطف قبول
اثر خامه محقر خویش

میز نمی ولی میکنم تقدیم
محضر صدر پاک خیراندیش

چه کند بینوا همین دارد
برگ سبز است تحفه درویش

هرچه غیر از تو برگزیده غریب
منشعب شد به ملک خویش

چند روزی از زمانه با تو فیض
وطن امروز بر تو محتاج است

[illegible] گریه [illegible] تشویش
چون طبیب و مریض و مرهم ریش

تا دم مرگ [illegible] دعاگوی هم
نشود شوکت تو بیش از بیش

[illegible]

۱۵/۱۲/۸ [illegible]

عبده الاحقر [illegible]

۱۲ [illegible]



محمدعلی غفاری

اهداء به دوستدار آزادی ومرد سیاست

اللهیار صالح

آزادی و سیاست

۲۷
تحقیق/۲



□ عبدالرحیم طالب‌اف
□ آزادی وسیاست
□ ایرج افشار
□ انتشارات سحر، شاهرضا شماره ۱۳۳۶

عبدالرحیم طالب‌اف تبریزی

آزادی و سیاست

به‌کوشش ایرج افشار

تهران ــ ۱۳۵۷

مقدمه

دورساله ازتألیفات میرزاعبدالرحیم تبریزی معروف به‌طالب‌اف که به‌نام آزادی وسیاست انتشارمی‌یابد ازنوشته‌هائی‌است که درشناخت افکار سیاسی واجتماعی نویسندهٔ مشهور آن مؤثرست.

درباب شرح احوال طالب‌اف نکاتی چندکه ازگوشه و کنار وطی سالهای دراز فراهم شده بود در ابتدای این مجموعه به‌چاپ رسیده وضمناً به ذکر مآخذ ومدارك نیز اهتمام رفت تاعلاقه‌مندان بتوانند ازآنچه دربارهٔ افکار او نوشته شده است مطلع شوند.

ازبهترین تحقیقها مربوط به افکار طالب‌اف نوشتهٔ فریدون آدمیت است که تحلیلی است روشن براساس آثاری که ازطالب‌اف به طبع رسیده است[1].

مبسوط‌ترین گفتاردربارهٔ طالب‌اف رساله‌ای منفرد است به‌زبان ترکی، نوشتهٔ میرلی منافی که تحت‌عنوان «میرزا عبدالرحیم طالب‌اف»

۱ـ موقعی که این مقدمه نوشته می‌شد کتاب (برخی بررسیها دربارهٔ جهان بینی‌ها وجنبشهای اجتماعی درایران» تألیف احسان طبری (تألیف ۱۳۴۸) درتهران انتشاریافت (۱۳۵۷/۸/۱۶) ودیده شدکه ایشان‌هم صفحاتی ازآن کتاب را به تحلیل افکار و عقاید اجتماعی طالب‌اف اختصاص داده‌اند (ص ۳۹۴ـ۴۰۲).

در۱۶۲ صفحه انتشار یافته است(باکو،۱۹۷۷).[1]

***

«سیاست طالبی» که نخستین بـار درسال ۱۳۲۹ قمری درمطبعهٔ شمس (طهران) به‌چاپ رسید وبه قیمت سه‌هـزار دینار فروش شد به ترغیب حاجی سیدابراهیم شیرازی وکیل دورهٔ دوم وبه‌مباشرت‌میرزا حبیب‌الله اصطهباناتی شیرازی (که بعدها به حبیب‌الله آموزگارشهرت گرفت) انتشار یافت.

***

موقعی که صفحات آخرین از رسالهٔ سیاست طالبی‌درمجموعهٔ حاضر به چاپ می‌رسید طبع‌دیگری ازآن‌که به‌صورتی خوب و بـا حواشی و مقدمه‌ای مفید به‌طبع رسیده است دردسترس قرار گـرفت و با این‌ترتیب کتاب مذکور سه‌بار به‌چاپ رسیده است.[2]

***

اینك‌عین مطالبی را که در صفحهٔ اول چاپ اول‌کتاب مذکور ضبط شده است ویـادگاری است مربوط بـه‌آن چاپ محض حفظ حق‌کوششی که پیش‌ازین درراه نشراین‌اثرشده‌است‌به‌چاپ می‌رسانم علی‌الخصوص که‌درچاپ مذکور درفوق هم‌نیامده‌است:

«برای‌احیای‌نام‌نامی وابقاء آثار گرامی یگانه فیلسوف دانشمند وحمیم هنرپرور مایـهٔ افتخار ایرانیان مرحوم حاجی مـلاعبدالرحیم (طالب‌اف) معروف این یگانه تألیف راکه مشتمل بـر دومقاله است

۱– Mireli Menafi

۲– سیاست طالبی. به‌کوشش رحیم رئیس‌نیا، محمدعلی علی‌نیا ، علی کاتبی. تهران . انتشارات علم. ۱۳۵۷. رقعی ۱۶۴ ص.

سیاسی وملکی موسوم به (سیاست طالبی) که برای ایرانیان بل‌عموم مسلمانان ومرده گان قبورجهل نفخهٔصور آخرین است و بـرای ملت غافل اندوختهٔ روز واپسین است (حسب‌الفرمـایش) حضرت مستطاب شریعتمدار ثقةالاسلام آقای حاجی سیدابراهیم شیرازی نمایندهٔ محترم فارس باهتمام ومراقبت وتصحیح جناب مستطاب‌عمدةالعلماء و قدوة‌ـ الادباء آقای میرزا حبیب‌الله اصطهباناتی شیرازی با طرزی مـرغوب واسلوبی مطلوب بزیور طبع آراسته گردید.

مخفی‌نماند که این کتاب بخصوص ازکتب آزادآن مرحـوم نیست. زیرا که درزمان حیات خودشان طبع‌نگردیده وخودشان‌امتیاز مخصوص دراین کتاب قـرارداده‌اند و ازجمله کتابهای آزاد مستثنی وحـق طبع محفوظ. احدی را بی‌اجازه حـق طبع نیست و مـورد مؤاخذه است.

کتاب سیاست‌طالبی

از مؤلفات مرحوم حـاجی ملاعبدالرحیم (طالب‌اف) معروف مشتمل بردو مقاله (سیاسی) (ملکی)»

حـق طبع محفوظ جناب آقـامیرزاحبیب‌الله می‌بـاشد . شهر ذیقعده‌الحرام

مطبعهٔشمس‌۱۳۲۹»

درپشت‌جلد کتاب نیز مطالبی‌آمده است‌که نقل می‌شود:

« این کتاب عدیم‌المثال از جملهٔ کتابهائی است‌که تا به حال نسخهٔ‌آن [را] احدی ندیده وابداً درهیچ جا به‌طبع نرسیده ومقالات

ومطالب آن تاحال در هیچ کتابی دیده نشده ومندرجات آن بسیارتازه وجـاذب است ومخصوصاً برای مردگـان قبور جهل (یعنی ایرانیان) نفخهٔ صور آخرین است وحسب المیل خود آن مرحوم درزمان حیاتش به طبع نرسیده اینك حضرت مستطاب ثقةالاسلام آقای حاجـی سید ابراهیم نمایندهٔ محترم فارس مـؤسس طبع آن گـردیده وبه‌مراقبت و مداقهٔ این‌بنده میرزا حبیب‌الله شیرازی بـه حلیهٔ طبع آراسته گردید. شهرذیحجه ۱۳۲۹.»

***

من طی‌نامه‌ای ازآقای جبیب‌الله آموزگار در بـارهٔ سبب‌طبع این کتاب سؤال کردم و ایشان جوابی داده‌اند کـه اکثر مطالب آن را درینجا به‌چاپ می‌رسانم:

... (بعد از تعارف)

۱) اجمال امراین است کـه پس از فتح تهران وافتتاح مجلس شورای ملـی دورهٔ دوم کـه حجةالاسلام حاج سید ابراهیم مـدرس (مجتهدآزادیخواه) ازطرف مردم شیراز وکیل شد وسال ۹۸ هجری قمری به‌تهران آمد بنده‌هم که ازشاگردان متجدد ایشان بودم سال بعد با تصویب ایشان عازم تهران شدم وگویا درمیان شاگردان ایشان (که شرح‌لمعه) تدریس می‌کردند بنده دارای مزیتی بودم و در شیراز هم درحوزهٔدرسی‌ایشان بنده جوان هجده‌ساله کارهای ترویج‌اعلامیه‌های آزادیخواهی ونشر وترویج روزنامـهٔ شمس(اسلامبول)، ـ چهره‌نما (قاهـره)ـ حبل‌المتین (کلکته) با بنده بود بـه‌این مناسبت و درسایهٔ مطالعهٔ آن سه روزنامه، جوانی آزادی‌خواه ومشروطه طلب‌افـراطی

شده بودم.

درتهران‌هم مورد عنایت ایشان بودم. بدین گونه که یکی‌دوسال مصحح روزنامهٔ رسمی بودم ومطالعات آزادی‌خواهی را بدون وسیله کامل کردم ودر روزنامه‌های آن‌روزتهران مقالات‌مفیدسیاسی‌واجتماعی می‌نوشتم.

اتفاقاً روزی‌حاج‌مدرس گفت: حالا که بامطبعه ومطبوعات‌تهران آشناشده‌ای بیا این یادگارمرحوم طالب‌اف که بعنوان یادگار(گویا درنجف اشرف ایام تحصیل به‌دست آورده‌ام که درحقیقت متعلق به ایشان بوده است)چاپ کن و امتیاز چاپهای بعدش‌هم باخودش باشد. بنده‌هم بامساعدت‌مادی ایشان‌چاپ کردم‌وبفاصلهٔ چندماهی میان وکلاء مجلس و آزادی‌خواهان منتشرشد.

۲) البته تصدیق مـی‌فرمائید کـاری که در هفتاد سال قبل اتفاق افتاده و کتابی چاپ شده بیش‌ازاین کلیات به‌خاطرم نمانده همین‌قدر می‌دانم کـه حاج مـدرس این کتاب را جـزء کتابهای آزاد طالب‌اف نمی‌دانست به‌این‌علت حق‌چاپ آنرا به بنده واگذار کرد...

تنها خاطـرهٔ شیرین طنزمانند که قابل نوشتن است اینکه ایـام تصحیح روزنامهٔ رسمی مجلس شورای ملی درجلونام وکیل‌فساکسی به‌تحریك دستهٔ‌مخالف، بعدازکلمهٔ «فسا»دال علاوه کرده بود که فردای آن روز همه جا صحبت از «وکیل فساد» بود وبنده هم مدتی‌مـورد سوء ظن واقع شده بودم لیکن پاك وبی گناه بودم وغائله خاتمه‌یافت.

***

تهران، یازدهم آذرماه ۱۳۵۷ **ایرج افشار**

زندگینامهٔ

عبدالرحیم طالب اف تبریزیَ

۱۲۵۰-۱۳۲۹ق.

بنده محب عالم، و بعدازآن محب ایران، و
بعدازآن محب خاك پاك تبریز هستم، «چه کنم
حرف دگر یاد نداد استادم!» (طالب‌اف)

حاج عبدالرحیم طالب‌اف ازمردان تجدد طلب و آزادی‌خواهی است که درقرن اخیر برای تنویرافکار ورواج آزادی درایران کوشش بسیار کرد. حق آن است ومی‌برازدکه نامش در تاریخ یك صدسالهٔ اخیر جاویدان بماند. زیرا همواره‌در راه بیداری ایرانیان و آزادی آنان مردی کوشاوحقیقت‌بین‌بود. کسی بودکه در ترویج تجدد طلبی آرام‌نداشت و ازراه بینائی مردم را به‌اصول مشروطیت وآزادی راهبری وتشویق می‌کرد.

نیز نویسنده‌ای بودکه آثار خود را بـه شیوه‌ای ساده وسبکی روان نوشت و اصول قدیم و روش کهنهٔ نویسندگی رارها کرد. او به اسالیب قدیمی پـای بند نبود. پس ازین جهت او را بایـد یکی از موجدین و بنیادگذاران نثر جدید بشمار آورد و از کسانی دانست که شیوهٔ نثر نویسی آنان در روش‌فارسی نویسی معـاصرین مؤثر افتاده.



بی‌تردید روشی که طالب‌اف درنویسندگی داشت در سبك نثر کنونی تأثیر بخشیده است ونامش در زمرهٔ کسانی چون ملکم خان و چندتن دیگر که در ایجادشیوهٔ جدید نثر نویسی سهیم بوده‌اند، همواره ذکر خواهد شد.

۱ـ زندگی طالب اف

دوران زنـدگی طالب اف (۱۲۵۰ ـ ۱۳۲۹ هجری قمـری) مصادف بازمانی بود که ایران به سوی بیداری و آزادی می‌رفت. اگر بخواهیم آغاز تاریخ نهضت آزادی ایران رابیابیم باید از سال ۱۳۲۹ هجری بعقب بر گردیم و ازایام سلطنت فتحعلی شاه آغـاز کرده پیش آئیم. امادر دوران‌سلطنت‌ناصرالدینشاه‌ازطرف‌مردم کوششهائی‌بشیتری برای‌بدست‌آوردن آزادی شد که همه‌باثمر ومفید بود. واقعهٔ تحریم تنباکو ، فعالیت‌های دامنه دار سیدجمال‌الدین اسدآبـادی مشهور به افغانی،نشر جریدهٔ قانون‌درلندن توسط میرزا ملکم خان، ایجادارتباط با ممالك اروپائی و بـالاخره کشته شدن شخص شاه و عوامل‌دیگر، جمله از موجباتی بود که در آن زمان برای بیـدار شدن مردم ایران مؤثر افتاد.

درهنگام سلطنت ناصرالدین‌شاه چون محیط داخلی ایران‌برای تبلیغ اصول‌آزادی و بیان افکار «تجدد مآبانه» مساعـد نبود جمعی از ایرانیان درخارج ازمملکت به‌کوشش برخاستند. مردانی چون میرزا فتحعلی آخوند زاده در قفقاز، حاجی زین العابدین مراغه‌ای و میرزا حبیب اصفهانی‌دراسلامبول، مدیر جریدهٔ ثریادرقاهره وجمعی‌دیگردر هندوستان ندای آزادی در دادند. طالب‌اف نیز ازکسانی بودکـه در شهری از شهرهای قفقاز درین راه‌کوشش بسیار کرد و سهمی به سزا

او را نصیب گردید.

نام وی عبدالرحیم ونام پدرش بطوری که خودش در پشت‌جلد کتاب‌مسائل‌الحیات می نویسدشیخ‌ابوطالب بن‌علی‌مراد بود.طالب‌اف به سال ۱۲۵۰ قمری درمحلهٔسرخاب درشهر تبریز زاده شد ودراوائل سال ۱۳۲۹ هجری در«تمرخان شوره» (دارالحکومهٔ داغستان)ازجهان کناره گرفت. درتاریخ فوت او اختلاف است. روزنامهٔ شمس مورخ ۲۳ ربیع‌الاخر ۱۳۲۹ هجری نوشته است: « در هفته گـذشته افول‌یك ستارهٔنورافشان‌آسمان‌ادبیات ایران‌را... بایك‌ناگواری تلخی‌مشاهده کردیم....»[1] پس چنین معلوم می‌شود که‌باید دراوائل ماه ربیع‌الاخر فوت شده باشد. اما مرحوم قزوینی در یادداشتهای «وفیات معاصرین» مندرج درمجلهٔ یادگار[2] (و اکثر مصادری که دربارهٔ طالب‌اف مطلبی نشرکرده‌اند) تاریخ‌وفات‌او را اواخرسال۱۳۲۸هجری ضبط کرده‌اند.

پدرش درشهرتبریزبه‌درودگری پیشه‌داشت. ولی‌فرزند بدان‌کار دل نبست. چون به هفده سالگی‌رسید ازتبریزبار سفر بربست وبه‌شهر تفلیس رفت.[3]

در آن زمان ایرانیان مهاجر در شهر قفقاز بسیار بودنـد وکارو کسب مختلف‌داشتند. ازجمله مردی بود بنام محمدعلی‌خان‌ازخانوادهٔ غفاریهای اهل کاشان که دل از ایران بر کنده بود ودرآنجـا بکارمقاطعه کاری راههای قفقاز (که درزبان روسی‌آنان را «پدراتچی» می‌نامند) پرداخته بود.

محمد علی خان درطول مدتی که در تفلیس و سایر بلاد قفقاز

۱ـ روزنامهٔ شمس، چاپ اسلامبول، شمارهٔ ۱۸ سال سوم.

۲ـ مجلهٔ یادگار، ج ۵ (۱۳۲۷) ش ۵/۴: ۸۵.

۳ـ حسنعلی غفاری معاون‌الدوله نسخه‌ای چاپی از اختیارات مجلسی داردکه برآن بخطی قدیم نوشته شده: «از اردبیل بتاریخ خروج عبدالرحیم ابن‌مشهدی‌ابوطالب تبریزی در ۲۷ شهر رمضان‌المبارك ۱۲۸۲.»

بسر برده بود توانسته‌بود باکوشش بسیار سرمایهٔقابل توجهی فراهم سازد.[1]

طالب اف در دستگاه محمدعلی خان به‌خدمت‌گزاری مشغول شد وبا فرزندان اونیز آشنائی داشت، و ازآنان درکتابهای خود بنام «اسد» و «ماهرخ» نام برده است.

عبدالرحیم طالب‌اف پس ازسالها کار و کوشش درخدمت‌محمد علی غفاری، ثروتی جمع‌آورد و توانست مستقلاً بکار «مقاطعه کاری» بپردازد. درتمرخان شوره مرکـز حکومت داغستان منزل آبرومند و بزرگی‌تهیه‌کرد وزندگی دلخواهی راآغاز نهاد. وی درقفقاززنی از مردم «دربند» را به زوجیت اختیار کرد و ازو یك دختر آورد. این زن شیعی مذهب بود.

۲ـ مقام طالب‌اف

مقامی که طالب اف در تـاریخ اخیر ایران یـافته است بیشتر بدان علت است‌که افکار جدیـد را خواه در زمینهٔآزادی وخواه از لحاظ مباحث علمی به زبان ساده در ایران نشرکرد . نوشته‌های خود را بی تکلف نوشت وسبك تازه‌ای در ادبیات فارسی بوجود آورد . اگر چه وی در زبان و ادبیات ایران تبحر خاص و تحصیلات کافی نداشت ولی براثر شوق و ذوق فطری و ممارست ازاین مرحله‌پیروز برآمد.

---

۱ ــ عندلیب کاشانی در حق محمد علی و فرزندان او اشعاری متعدد دارد و تاریخ وفات او وتولد هریك از فرزندان او (اسدالله، مهدی، خاور، ماهرخ ، خورشید،) را سروده است . (دیوان عندلیب کـاشانی ، تهران ، ۱۳۴۳ش.)

خودش در نامه‌ای که در تاریخ ۱۳ رمضان سال ۱۳۱۴ هجری به مرحوم میرزا یوسف‌خان اعتصام الملك نوشته است می‌نویسد:

«بنده بـه زبان روسی آشنا هستم . فـرانسه نمی‌دانم. خط روسی‌را بسیاربدمی‌نویسم.خط ایرانی‌طبیعی‌بنده‌نیز تعریفی ندارد. عربی هیچ بلـد نیستم. فارسی را معلوم است چنان میدانم که عرب فرانسه را. با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت بعضی آثار به یادگار گذاشتم کـه اخلاف بنـده تکمیل نموده بنده را مهندس انشای جدیـد بدانند.»

۳- سفرهای طالب‌اف

طالب‌اف سفری به مکه رفت و مراسم حج را به جای آورد. باوجود این به خرافات مذهب اسلام بـه هیچوجه‌پای بندی نداشت. و در جمیع نوشته‌های او تصریحاً و تلویحاً به‌این نکته برخورد می‌کنیم.

در اواخـر عمر چشمانش تار شد (آن چنانکه آقـای محمود عرفان از قول شخص مـوثقی می‌گفتند که هنگام خواندن یا نوشتن کاغذ را آنقدر به‌چشم نزدیك‌می‌کرد کـه بیش از سه انگشت فـاصله نمی‌ماند) . پس ناچار برای درمان درد از تمرخـان شوره به برلین رفت. این مسافرت مصادف بـا زمانی بوده است که مرحوم احتشام السلطنه علامیر سفیر ایران در برلین بود، یعنی سال ۱۹۰۲ یا ۱۹۰۳ میلادی.

در آغاز سخن گفته شد که سوانح زنـدگی طالب‌اف روشن نیست . آنچه دربارۀ او نوشته اند بیشتر مطالبی درهـم آمیخته و نا

روشن است. از جمله مرحوم محمدعلی تربیت در کتاب « دانشمندان آذربایجان»[1] نوشته است که طالب‌اف باهمکاری سیدمحمد شبستری یك شماره روزنامه بنام «شاهسون» درسال ۱۳۰۶ هجری دراسلامبول نشر کرده. پس ظاهراً می‌توان گفت که ایامی چندهم درآن شهر اقامت داشته است.

٤ـ طالب‌اف ومشروطیت

طالب‌اف به‌ایران سخت علاقه‌مندودلبندبود. درمکتوبی مینویسد: «بنده محب عالم وبعد ازآن محب ایران و بعد از آن محب خاك پاك تبریز هستم. چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم!» بسبب همین علاقهٔ ذاتی بود که برای تعالی وترقی ایران سخن میگفت ـ کتاب مینوشت تا مگر نتیجه‌ای حاصل آید.

طالب‌اف همه را ترغیب می کرد که برای آزادی ایران بکوشند. بمناسبت همین علاقه بود که درملاقات خود با آقای سیدحسن تقی‌زاده درباکو گفته بودوقتی رسالهٔ شما را (تحقیق دراحوال کنونی ایران) خواندم دیگر ازمرگ ترس ندارم. زیرا می‌بینم پس از من افرادی به وجود آمده‌اند تاآنچه صلاح ملت است بیان کنند.

طالب‌اف برای آزادی ایران قدمهای نافع وموثر برداشت. از هنگامی که «مسالك المحسنین» و«مسائل الحیات» را نوشت کوشش‌و جهدش براین‌بود که مفهوم آزادی‌ومشروطیت را برای ایرانیان‌توضیح کند.

مردم آذربایجان بپاس کوششهاوخدماتش وی‌را بسمت‌نمایندگی

۱ـ دانشمندان آذربایجان، تألیف محمدعلی تربیت، طهران، ۱۳۱۶ش، ص۲۵۴.

انتخاب کردند.[1] اما با وجودی که طالب‌اف قبل از شروع انتخابات به یکی از دوستانش نوشته بود «اگربنده را انتخاب نمایند سر ازقدم نشناخته می‌آیم، امـا عقیدهٔ من باز همان است کـه ایرانی ومجلس حکایت گاو ودهل زن است» وپس از انجام شدن انتخابات هم قبول کرد که‌برای شرکت درمجلس به‌طهران بیاید، اما وفای به‌عهد نکرد. حتی هنگامی که هفت تن‌ازنمایندگان‌آذربایجان از تبریزحرکت‌کرده به بادکوبه رفتند تا از راه دریا به طهران بیایند و درآن شهر بین آنها وطالب‌اف که ازتمرخان شوره‌به دیدارشان‌آمده بود ملاقاتی روی‌داد به‌آنها گفته‌بود وقتی بکار های شخصی‌خود سروسامانی دادم به طهران خواهم آمد.

اما دراین باب که چرا طالب اف وکالت مجلس را قبول نکرد نظرها مختلف است. آقای اسمعیل یکانی می گوید که چون اوبااتابك دوستی صمیمانهٔ شخصی داشت ودرآن هنگام اتابك مورد انتقادشدید آزادیخواهان و مخصوصاً وکلای آذربایجان بود به طهران نیامد تا درمخالفت برضد اتابك شرکتی نکرده باشد.

راست است، دوستی وی با اتابك صمیمانه بود. بطوری کـه اتابك هنگام بازگشت به ایران دربادکوبه با طالب‌اف ملاقات کرد و از او سفارشنامه‌ای‌بعنوان‌سعدالدوله که هنوز ازآزادیخواهان‌محسوب می‌شد گرفت. اتابك دراین مورد از ملکم خان هم کـه مورد علاقه و

۱ـ نمایندگان آذربایجان در دورهٔ اول عبارت بودند از: حاجی میرزا ابراهیم آقا ـ آقا میرزا فضلعلی ـ سید حسن تقی‌زاده ـ صادق مستشارالدوله ـ حاجی میرزا یحیی‌امام‌جمعهٔ خوئی ـ احسن‌الدوله ـ هدایت‌الله میرزا ـ حاجی عبدالرحیم طالب‌اف ـ میرهاشم‌دوچی ـ حاجی محمد حریری ـ حاجی‌میرزا آقا فرش فروش ـ شرف‌الدوله.

احترام آزادیخواهان بودچنین مکتوبی را گرفته بود.[1]

شادروان صادق صادق (مستشارالدوله)[2] و آقای تقی‌زاده علت نیامدن‌اورا پیری وناتوانی، خاصه تاری چشم ذکر کردند.

احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه نوشته است که چون خواندن کتاب مسالك المحسنین اوازطرف شیخ فضل‌الله نوری‌غدغن ومؤلف تکفیر شده بود بسیار نـاراحت بود. گویا برای احتراز از عواقب امر به طهران نیامد.[3]

درنامه‌ای که به شخصی نوشته (اورا نمی‌شناسیم) و در مجلهٔ یغما[4] طبع شده است اشاره بدین معنی می‌نویسد: «اگر نوشته جات بنده معنی داشت مشایخ محترمه چنان سرزده تکفیرم نمی کردند!»

طالب‌اف‌در کتابها ومقاله‌ها ونامه‌های خودآزادی و مشروطیت را به اعتقاد تمام برای ایران لازم می‌دانست، ولی نه آن‌چنان بی‌قیدو شرط که اشکالات دیگری از آن تولید شود. در کتاب «مسائل الحیات» عقایدخودرا دراین‌باره‌بیان‌داشته ودرپایان‌آن ترجمه‌ای ازقانون‌اساسی ژاپن را برای آگاهی عامه به‌دست داده است.

در رسالهٔ «ایضاحات دربارهٔ آزادی» کـه رساله ای است در فواید مجلس شورای ملی‌و لزوم ایجاد آن، نیز نظریات خود را بیان می کند و درعین حال به‌این نکته توجه دارد که آزادی بی‌بند وبـار مفید فایده نیست وکوشش می کرده است که مردم را بااین معنی‌کاملاً

---

۱ ــ تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، چاپ چهارم،ص۲۵۲.

۲ــ صادق صادق از آزادیخواهان بنام ووکیل دورهٔ اول‌تبریز و مدتی هم رئیس مجلس بــود و چندین بار به وزارت رسید ودرسال ۱۳۳۱ شمسی وفات یافت.

۳ــ تاریخ مشروطهٔ ایران، تألیف احمدکسروی، تهران، چاپ چهارم، ص ۲۳۱.

۴ــ مجلهٔ یغما، ۱۵(۱۳۴۱): ۱۷۹ (به‌اهتمام نصرةالله فتحی).

متوجه کنند. درمکتوبی هم که به میرزا ابوالقاسم آذر مرتضوی نوشته است مینویسد:

« باری باید ایستاد وکار را ساخت وشهید راه وطن شد.در کارهای خطیر از این دویکی ناگزیر است. به خدای لایزال اگر این‌مجلس ویکصد وشصت وچند نفروکیل متفق باشند و معتدل‌حرف بزنند وبه دست‌حکومت‌اسباب علائم‌ضعف‌و وسوء ظن ندهند و اول از تعلیم وتربیت ملت شروع‌نمایند همه اروپا را متعجب می‌کنند.»[1]

همچنین در مکتوبی که پس ازتوپ بستن مجلس بـه علی‌اکبر دهخدا نوشته است متذکر شده است:

« در خصوص نشر صوراسرافیل امیـدوارم کـه بزودی تمـام پراکندگان وطن‌بازبه‌ایران بر گردند و درعوض مجادله وقتال درخط اعتدال کار بکنند.»

نیز در مکتوبی که ازو در شمارهٔ ۳۳ روزنامهٔ انجمن تبریز به چاپ رسیده است نکاتی دقیق در این زمینه وجود دارد. طالب‌اف‌در آنجا مینویسد:

« ایرانی که تاکنون‌اسیریك گاو دوشاخهٔ استبدادبود، امابعد از این اگر ادارهٔ خود را قادر نشود به‌گاوهزارشاخهٔ‌رجاله دچار گردد. آن‌وقت مستبدین‌به نابالغی ما می‌خندندودشمنان اطراف شادی‌کنان لاحول می‌گویند. فاش می‌گویم که من این مسأله بیچون وچرا می‌بینم!»

پشت مکتوبی که در ۱۶ شعبان ۱۳۲۵ به شخصی نوشته است‌و نام اورا نمی‌دانیم چنین می‌نویسد:

«کارهای ایران چون ازدرجهٔ هرج و مرج واندازهٔ بی‌نظمی و

۱ـ اوراق پریشان، صفحهٔ ۱۵۰.

رجاله بازی از حدامکان... و اقتضای نظام عالم گذشته یا بایدپادشاه مستبد استعفا نماید (یعنی محمد علی شاه) ... و ملت اطمینان حاصل نماید و جـان و مال خود را بذل حفظ وطن بکند یا بایـد شورش خانمان‌سوز داخله رطب ویابس را بسوزد وخاکستر نماید...»[1]

۵- تألیفات طالب اف

طالب اف درقفقاز زبان روسی آموخت و از این راه با علوم جدید آشنائی یافت وبه تألیف وترجمهٔ کتبی پرداخت که برای اطلاع جامعهٔ آن روز بسیار لازم بود.

آثاری که از اومانـده وبطور مستقل بطبع رسیده است بشرح زیراست:

۱- **پندنامهٔ مارکوس قیصرروم** : این کتاب نتیجهٔ تفکرات مارکواوریل نتانیس است کـه طالب اف آن را ازنسخه‌ای که پرنس اوروزوف از زبان یونانی بروسی ترجمه کرده‌بود ازتاریخ ۲۵ شعبان ۱۳۱۰ الی ۱۲ شوال همان سال بفارسی نقل کرده است. کتاب مزبور درمطبعهٔ اختر (اسلامبول) به سال ۱۳۰۱ بطبع رسیده و درتهران هم تجدید چاپ شده است.

۲- **رسالهٔ فیزیك** : این کتاب را پس از پندنامـهٔ مارکـوس تدوین کرد. این کتاب نیزدراسلامبول طبع شده‌است (۱۳۱۱ قمری).

۳- **نخبهٔ سپهری** : این کتاب خلاصه‌ای است دراحوال رسول اکرم که نخستین بار در اسلامبول بسال ۱۳۱۰ قمری و نیز در سال ۱۳۲۲ قمری درتهران ودر۱۳۲۷ قمری درتبریزچاپ شده است.

۱- نقل ازمجلهٔ یغما درمقالهٔ نصرة الله فتحی، تحت‌عنوان «یك‌سند منتشر نشده ....» ۱۵(۱۳۴۱): ۱۸۶-۱۸۵.

۴ـ سفینهٔ طالبی یاکتاب احمد : سفینهٔ طالبی که کتاب احمد هم نام دارد مشتمل بر دوجلد است. جلد اول آن بسال ۱۳۱۱ قمری وجلد دوم آن سال بعد دراسلامبول بطبع رسیده است. دراین کتاب که بصورت صحبت ومباحثه تدوین شده روی‌سخن طالب اف باپسر موهومی او به‌نام احمدست . سخن برسرمسائل فیزیکی و طبیعی و و اختراعات و اکتشافاتی است که درآن قرن به‌وجودآمده است . مؤلف در مقدمهٔ جلد دوم‌آن نوشته: «من بنده که سالهاست از وطن دورافتاده‌ام دست تقدیرم‌عنان بسوی‌غربت‌معطوف داشته‌است‌باقتضای حب وطن خود از ایمان است پیوسته بیاد آن مشعوف بوده‌ام ...» کتاب را به میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله که سفیرایران در اسلامبول بود. وطالب اف اورا مردی دانشمند واهل فضل معرفی کرده، تقدیم داشته‌است.این کتاب دوباره به‌اهتمام آقای باقرمؤمنی‌بامقدمهٔ‌دلپذیری چاپ شده‌است.

۵ـ رسالهٔ هیئت جدیده : این کتاب ترجمهٔ اثرمعروف کامیل فلاماریون دانشمند مشهورفرانسوی است. طالب اف آن را از روی نسخه‌ای که ب. چارکسوف به‌روسی ترجمه کرده بوده درسال ۱۳۱۲ قمری در مطبعهٔ اختر (اسلامبول) بطبع رسانیده است. رسالهٔ هیئت جدیده بعدها درسال ۱۳۱۲ شمسی بضمیمهٔ «گاهنامه» و بهمت آقای سید جلال‌الدین تهرانی درتهران تجدید چاپ شد.

۶ـ مسالك المحسنین : این کتاب ازمیان آثار طالب اف جنبهٔ ادبی دارد وبصورت سفرنامه نگارش یافته است. اما شرح یك سفر خیالی است، به‌این‌توصیف که: «دوشنبه ۱۴ ذیعقده ۱۳۲۰ هجری‌هیئتی بریاست بندهٔ راقم محسن‌بن عبدالله متشکل ازدونفرمهندس مصطفی و حسین و یك نفر طبیب احمد و یك نفر مهندس شیمی محمد از ادارهٔ جغرافیای‌موهومی‌مظفری مأمورشدیم که به‌قلهٔ کوه دماوندصعودنمائیم‌و معدن یخ طرف شمال اورا ملاحظه بکنیم. ارتفاع قله را مقیاس‌وسایر

معلومات ومکاشفات را با خریطهٔ معابرخویش به اداره تقدیم نمائیم و این مأموریت را درسه ماه به ختام آوردیم...»

مسالك‌المحسنین با تصاویروچاپی عالی بسال ۱۳۲۳ قمری در قاهــره طبع شده است. طالب اف چون آن را داستان مانند نوشته خواننده را به‌دنبال خودمی‌کشد. او با دقت تمام‌بشرح‌قضایای خیالی که اتفاق می‌افتد پرداخته وضع اشیاء وحالات افراد را خوب‌وصف می‌کند این کتاب را آقای محمدباقر مؤمنی تجدید طبع کرده است.

۷ـ مسائل‌الحیات یاجلدسوم کتاب‌احمد: طالب‌اف‌پس‌ازاینکه کتاب‌مسالك‌المحسنین رانوشت‌ودرایران‌مورد توجه‌واقع‌شد به‌نوشتن کتبی پرداخت کــه ازلحاظ اجتماعی برای مــردم مفید بود. لهذا در دنبال کتاب مسالك‌المحسنین کتاب «مسائل الحیات» یا «کتاب احمد» را می‌نویسد که بسیاق «سفینهٔ طالبی» است ودرآن باپسرموهومی‌خود بنام احمد ازمسائل سیاسی وحقوقی و اجتماعی سخن می گوید.

درکتاب مسائــل الحیات، بصورت جــالب تــوجهی از فلسفهٔ مشروطیت وآنچه مربوط به حیات اجتماعی است بحث‌کرده وسخن را به حقوق اساسی و قانون‌کشانیده وبا نقل تــرجمه قانــون اساسی ژاپن‌کتاب را پایان داده‌است. کتاب مزبور بسال ۱۳۲۴ درشهرتفلیس طبع گردیده است و نیز آ قای باقر مؤمنی تجدید طبع کرده است.

۸ـ ایضاحات درخصوص‌آزادی : رساله‌ای‌است که‌طالب‌اف دربارهٔ‌آزادی ومفهوم‌آن درتاریخ‌اول ذیحجهٔ سال۱۳۲۴ قمری‌نوشت و حسب الامر مجد الاسلام مدیر روزنامهٔ ندای‌وطن در ربیع الثانی ۱۳۲۵ درتهران چاپ شد ومشتمل برابواب زیراست: درتحقیق معنای آزادی ـ دربیان مجلس شورای ملی ـ درفوائد مجلس شورای‌ملی‌ـ درتکلیف وکلای ملت ـ دربیان و تکلیف ملت ـ دربیان قوانین آتیهٔ ایران ـ دربیان مالیات ـ دربیان ـ قانون اساسی.

روزنامهٔ«شمس» کتابی بنام «دستوردارالشورا» به‌او نسبت داده است که نویسنده تا کنون از آن خبر ندارد و درهیچ یك از مراجع و مآخذ نیز نام‌آن نیامده است. ممکن است که مراد همین کتاب باشد.

۹ـ **سیاست طالبی:** آخرین کتابی که‌از طالب‌اف‌پس‌ازمر گش بچاپ رسیده «سیاست‌طالبی» است که مشتمل بردو مقاله است یکی سیاسی، دیگری‌ملکی.

کتاب مزبور بسال ۱۳۲۹ در تهران طبع شد . ناشر در پشت جلد کتاب نوشته است که «این کتاب عدیم المثال از جمله کتابهائی است که تابحال نسخهٔ آن را احدی ندیده و ابداً در هیچ‌جا بطبع نرسیده و مقالات و مطالب آن تا حال در هیچ کتابی دیده نشده و مندرجات آن بسیار تازه و جاذب است و مخصوصاً برای مردگان قبور جهل (یعنی ایرانیان) نفحهٔ صور آخرین است و حسب المیل خود آن مرحوم درزمان‌حیاتش بطبع نرسیده. اینك حضرت مستطاب ثقه‌الاسلام آقای‌حاجی سیدابراهیم نمایندهٔ محترم فارس مؤسس طبع آن گردیده و به مراقبت و مداقهٔ این بنده میرزا حبیب‌الله شیرازی به‌حلیهٔ‌طبع آراسته گردید». مطالب آن‌در دو قسمت است. قسمت‌دوم (ملکی) بصورت مکالمهٔ میان دو نفر (میرزا عبدالله و میرزا صادق) تصنیف شده است . قسمت اول (سیاسی) مباحثات و خیالات سفیر روس و انگلیس درباب ایران است.

۱۰ـ **اشعار و مقالات:** غیر از کتبی که از آنها سخن رفت طالب‌اف مقالات پراکنده‌ای دارد که‌درجراید آن زمان مثل «انجمن» و «حبل‌المتین» و غیره درج شده. وی‌بعضی اوقات شعرهم می گفت. آنچه از اشعار او در دست است همه جنبهٔ اجتماعی دارد و بمنظور تهییج افکار ایرانیان سروده‌است. اما باید توجه‌داشت که اشعارش از لحاظ شعری با نثر ساده و روشن او قابل مقایسه نیست.

چند قطعه از اشعارش در«مسالك المحسنين» مندرج است.
قصیده‌ای‌هم از او درشمارهٔ۹ روزنامهٔ تبریزمورخ ۱۶محرم۱۳۲۹ که‌به مدیریت آقای اسمعیل یکانی درتبریزچاپ‌می‌شد به‌طبع‌رسیده است.

۱۱ـ سفرنامه‌آبگرم قفقاز: تألیف‌سال ۱۳۰۷قمری (به‌قسمت سوم‌کتاب مراجعه شود).

٦ـ چند مکتوب

هموطن محترم، فدای محبت ومهربانیت شوم. توت رسید و بر انفعال سابق من افـزود. گز خیلی خوب چیزی است،ولـی باب دندان ایرانیها است. دندان من مصنوعی است. از خوردن چیزهای سخت و شیرین‌محرومم. روزگارهرچه داده بود پس گرفته. امیدوارم که بعد از این، ازاین‌گونه مخارج و مرحمتها به خودتان زحمت وبه بنده خجالت ندهید. باری با سخاوت طبیعی شما میتوان گفت‌که حاتم نیز از اهل آن موطن عالی بوده است. خدایت عوض بدهد. اینکه جنس توت را دستور داده بودم می‌خواستم توت طهران را در شوره نشان بدهم که به چه درشتی و خوبی و معطری است. همانطور هم آمده بود. وگر نه توت خشك در بادکوبه و بطروشکه انبار است، اما همه باکاه وجو آلوده‌و [با] گردوخاك‌اندوده‌وبه‌صد دست‌چرکین سوده‌که جنس به‌آن لطافت را به‌رنگک دود نموده.

برگشتن یا دعوت شدن آن مرد محترم و تسلیم وزارت جنگک بدو آهنگک دلخراش و جفنگی است کـه نه سرباز و لباس و تفنگک و نه امارده را سلطان و سرهنگک بامعنی خواهدکرد. کسی که‌نتواند در روی اسب بنشیند یا اسلحه و سیستمهـای مختلفهٔ آن را نشناسد و مدتی خدمت در ردیف نکرده که به روحیات مردم زیـر دستان آشنا باشد یا مثلاً در مواقع مختلفه اگـر فوجی حـرکتی غلط نمود تمیز

نداده و نتواند فوری فرماندهی آن قسمت را عهده گرفته آن غلط را اصلاح نماید یا لااقل طاقت شش ساعت گرسنگی و سرما و گرما را نـداشته باشد، چنین شخصی برای وزارت جنگ مثل محاسبی است که اعداد را نشناسد و فقط کلمات «مفرد» و «من‌ذلك» را خوب تلفظ کند.

حالا خوب فهمیدی هم‌وطن عزیز یـا باز بنویسم. این اوضاع هرج و مرج تولید هیچگونه‌ثروت روحانی و بزرگی را نمی کند که به خرج ملت یا خارجیها بیاید. «وهم یلعبون. حتی تأتیهم الساعة‌بغتةً او یأتیهم عذاب یوم عظیم.»

بازهم مکررمیکنم که مواعظ بررئوس‌منابرچون تلقین سرمقابر تاکنون هیچ کردی را عربی دان وهیچ‌کافری را مسلمان نکرده . حالا جرایـد معدودهٔ ایـران در آن صفحات محدودهٔ خودشان بنای وعظ گذاشته واز«قال‌الله تبارك‌وتعالی» ابتدا می کنند و در شفاعت حضرت مستطاب والاختم می‌نمایند، یا اینکه سرتا پا ازاین چیزها می نویسند: مثلاارا‌ذل‌ناس کیستند ؟ ج : فراشان در خانه. س- درایران گنده‌تر ازهمه جاکجاست؟ ج: سلاخ خانه . س- معلومات وطن ما چیست؟ ج: کذب و افسانه. س- چه امری است که مجری‌نمیشود. ج: اوامر ملوکانه. ازاین قبیل یکی مینویسد ودیگری جواب میدهد!

به تقدس حضرت پاپ و کتاب کذاب که نه حساب و کتاب‌برای ایرانی لازم است ونه سؤال وجواب، وبااین حال امروز و فردا خط نفوذ دو همسایهٔ مقتدرما باخریطهٔ الوان‌یمین وشمال‌وبال گردن‌اخلاف میشود و سازنده‌های طهران با الحان و ترانه‌های جدید تصنیف:

چند خرامی و تکبر کنی　　　دولت پارینه تصور کنی

را با شکم گنده و اندرون گنده می‌خوانند و می‌نوازنـد. مگر اینکه بگوییم شاید «دستی ازغیب برون‌آید وکاری‌بکند». یعنی‌خداوندیکی

را برانگیزاند که ملت ما را هدایت و راهبری کند. در امان باشید.
مخلص شما، عبدالرحیم تبریزی، ۶ اوت ۱۹۰۶[1]

***

۵ جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۶

فدایت شوم، کتب‌را اگرنرسیده درسرحد مانع شده‌اندوضبط کرده‌اند، و گرنه میرسد. منتظر نسخهٔفرمان‌دیگرم که برسد. ازمراجعت حاجی میرزاحسن آقا[2] خیلی‌مشعوفم. اگر بنده را انتخاب نمایندسرقدم ساخته می‌آیم. اما عقیدهٔ من بازهمان است که ایرانی ومجلس حکایت گاودهل زن‌است. ازاول‌این‌کار «ساغرتهی‌نشد زمی‌صاف و روشنم». دست زدن و پاکوفتن علی‌الحساب زود است.

شهدای کربلا هفتاد و دو نفر بودند. نفوذ هر شهید به اعصار آتیه در «پروغرس» عدد آنهاست. از این مسأله استخراجات غریبه میتوانی بکنی.

باید فراموش نکرد که آزادی‌ثروتی است عمومی‌موروثی. اورا به‌وراث بالغ باید تسلیم نمود. آزادی نه مقدمه است ونه نتیجه، یعنی کلمه‌ای است ورای قاعدهٔ منطقی.

آنچه‌درعالم ازهمه‌قواعدمنطقی مستثنی‌است فقط‌آزادی است. ما او را لفظاً و معناً مجرد میدانیم. کسی میتواند حامل اوشود که این معنی را درست بفهمد.

ایرانی باید بفهمد که این هیجان مختصر واین مرحمت بزرگ برای‌آنها چه تکالیف شاقه‌را داعی‌وموجب است وچه مخارج گزاف درپیش است. باید خودشان را به‌استقبال تهیهٔ تنخواه خرید سعادت و

۱ــ ارمغان،۴: ۳۲۴ــ۳۲۶.

۲ــ مقصود میرزاحسن رشدیه است که به‌کلات تبعید شده بوده است.

ترقی حاضر نمایند. دیگر نگویند که درعصر حاجی میرزا آقاسی دوشاب ازحالا ارزان[تر] بود!

بهرحال حضرات علما سلمهم‌الله بایدبدانند که فرمایش حضرت ختمی مآب «الیوم اکملت لکم دینکم» داعی چه رقابتها گردید وسبب چه فسادها درقلوب فاسده گردید.

عمل انتخاب کار بس سخت وسنگینی است. بـه مرگ من و قربانت شوم نمیتوان حیثیت ملتی را فرو گذاشت. صاحبان شرع باید بدانند که احکام شرع را امروز باید سی هـزار مسئله برافزود . در هرجا مقتضیات زمان را باحفظ اسلام تطبیق نمود واحیای ملت و دولت ششهزار سالهٔ قدیم دنیا را در روی یك اساس محکمی گذاشت «کـه از باد وباران نیابد گزند»، ومردم رافهمانید که اول عبادت حفظ وجود یعنی قالب دین است وبرای حفظ وجودهم هرچه لازم است بایدمرعی ومجری داشت، باری باقی به‌هفتهٔ دیگر.

مخلص شما، عبدالرحیم تبریزی[1]

***

..... مجلس ملتی علی‌الحساب کم کم در انظار عالم به اعتنای خود می‌افزاید. اروپا یا باید کتب معلومات خودرا به‌آب بشوید و یا اقرار بکند که مبعوث امی بوده‌است. مبعوثان امی مجلس ملتی شاهد صادق این ادعاست. اما مبادا درعالم خود ازصدارت حضرت اشرف میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وآقای مشیرالملك برفرازآیند. مثلا از اخباری که می‌رسد نورسان ما خمیازهٔ مراتب عالیه ولی بشرط«لا»را می کشندومثل فرانسه اساسهٔ‌سلطنتی را تنخواه‌ملتی‌می‌شمارند. نعوذبالله ازتصور این افسانه‌ها که‌آتش به‌وجود ملیت‌ما می‌زند وخاکسترش را

۱ــ مجلهٔ محیط، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۴ص۲۲ (۲۸شهریور ۱۳۲۶)

بباد می‌دهد.

ایران را خداوند، بلااستحقاق قانون اساسی داد ! اینکه چـرا بی استحقاق است و این جهل وظلمت وبی‌علمی وبیسوادی را باعث که بود، در اینجا باید دونفرازسلاطین ماضیه وده‌نفر ملاهای صاحب نفوذ ایران را ازقبر درآورد ... آن هـم به حالت امروزی مـا ثمری نمی‌بخشد. ولی بازاین خدای رئوف در مرحمتی بر روی ما گشود و بقول صاحب «مسائل‌الحیات» قیم مقتدرامروزی به حالت ایتام‌مظلوم رحم‌آورد. دادآنچه هیچ کس نمی‌داد، ومردم گرفت‌آنچه هنوز قادر به حفظ آن نیستند. فقط مایـهٔ امیدواری غیرت و بی غرضی مبعوثان است که به‌حول خدا روزبه‌روز درتزاید است وحس فهم آزادی‌است که تبعهٔ جاهله را این کلمهٔ حریت تأثیرا کسیر بخشیده. درایران دزدان رعیتی و گرگان چوپانی وپاسبانی می کنند که در هیچ تاریخ عالم‌مثل آن دیده وشنیده نشده و این فقرهٔ غیرمترقبه‌که داخل وخارج‌رامتحیر می کند یا ازفشار ظلم و استبداد است که مردم یك دفعه‌آسوده‌شده و به شعف آمده محو و مبهوت هستند و هنوز حالی نشده‌اند یا بالطبع پیشوائی علما و روحانیان همهٔ مردم ایران را یك استغنای روحانی و حیثیت وجدانی که خودشان‌هم‌نمیتوانند تشخیص بدهند به عمل آورده که‌اگر کارهااین‌طورپیش‌برود ایران در ده‌سال‌شهرصاحب‌الزمان(ص) می‌شود و اشخاص مؤید ظهور می کنند. صفحهٔ دیگر شروع کردم. چشمم درد می کرد. ناتمام فرستادم.[1]

***

دو هفته‌می‌باشد که به‌سلامتی‌وارد شوره شده رسیدگی‌امورات

۱ــ مکتوب به ابوالقاسم مرتضوی آذر، اوراق پریشان، ص ۳۱ــ۳۲. (بعداز انعقاد مجلس تحریر شده است.)

خود را سر کرده و قدری از رنج راه آسوده گردیده اینك جواب پنجاه مکتوب که در روی میز حاضر وبه چشمهای بی‌نور من نـاظر است که کی جواب خواهم داد فدوی را مشغول نموده. از آن‌جمله با جنابعالی عرض حال می‌نمایم.

حالا که صدراعظم قدیم تجدید شد سعی نمائید اذن امتیازات مسؤولی خودتان را زود تحصیل بکنیـد. البته ته خـورجین کفایت خودتان را تکان دهید. طبع غیـور، نسب جلیل ، استطاعـت بلیغ، معرفت عمیق، اشتهار کامل وانسانیت مجسم با شماست. بی حالت نشوید. این جواب یك‌مکتوب سر کار است که اظهاردلتنگی ازغربت و روزه کرده بودید. تا بدانید که هیچ فرمایش آن جناب ازنظر بنده محو نمی‌شود. اگر امتیاز طبع را نگرفتید زود بنویسید. بنده حاجی میرزا مهدی‌رادرماه رجب طهران می‌فرستم و عریضه می‌نویسم. فوراً می‌سازند می‌دهند. همین که می‌خواستم که نام نیکـی از سلسلهٔ جلیلهٔ شما یادگار بماند و دوستانه سعی مـی کردم دستگاه معتبری بعنوان «مرتضوی» در وطن بنا شود.

در باب سفر مکه خیلی می‌خواهم با جنابعالی صحبت بکنم. اما آنچه به دل آید همه را برزبان و آنچه بر زبان آید همه را به‌قلم نمی‌توان آورد. اینقدر عرض می کنم یك مملکت شکوه و یك دنیـا رنجش و یك خلقت سوز دل و یك عالم حیرت از رفیـق سربست و دماغ دربست خود دارم. لاوالله بدرقه برد. همین که بدرقه پول عرب را دزدید اما رفیق من غیر ازآنکه دزدید هزار و هشتصد منات‌امانت مرا که بی‌قبض سپرده بودم حاشا کرد. بعد گردن گرفت و هیچ نداد. تفصیل این فقره را بیشتر نمی‌نویسم. بنویسید از حاجی میرزا مهدی بپرسید.

ملاحظات خود را در باب سفر حجاز فرصت نوشتن نـدارم.

حجاز و اعراب حجاز مسلمان نیستند. قبلهٔ مسلمانان در میان الـواث متنوعهٔ بشری و حیوانی محصور است ! کثافت را با وحشت تخمیر کرده بشعائرالله دیوار ساخته‌اند. از میان مسجد حنیفه که در فضیلت آن یك مجلد کتاب فضائل نوشته‌اند، بی‌مبالغه دو خروار استخوان‌و گوشت می‌توان جمع کرد و ازبیرون دیوارش بقدر گنبد... کثافات می‌توان جاروب نمود.

مبالهای منی با دیوار یك متر ارتفاع و دومتر دور تقریباً سیصد جای بی‌سقف ومملوایستاده با گند گوشتهای قربانی که سربازعثمانی دروقت دفن‌هر کدام چرب است می‌فروشند وروی سنگها می‌خشکانند کافی است که انسان را از حیات خود بیزار نماید. مأمورین ایران و مجادلهٔ مردم و بی‌ادبی حجاج دهات خراسان و آذربایجان و قفقـاز نقشهٔ غریبی است که اگرحیات باقی باشد در سفرنامهٔ خودمی‌نویسم.

علـی‌الحساب شما از ایـن صرافت بیفتید تا پنج و شش سال بگذرد. امروزبعقیدهٔ من رفتن مکه برای مسلمان جایز نیست.حکومت عثمانی و شریف مکه دشمن‌واجب‌الخلع اسلامند. اگر بنای محکمی درکار این مکان مقدس نگذارند بعد ازچند سال دیگر یا در تصرف انگلیسها و یا در تحت ادارهٔ تمام اروپاست.

حالا چند کلمه از طـرف روحانیت این مکان مقدس عـرض بکنم. این خانهٔ مربـع مستطیل که با طرح و ترسیم ابراهیم ابوالبشر معمار معروف به خلیل‌الله آذر از سنگ و گـل ساخته شده وبا پردهٔ سیاهی که حجاب مستوری هویهٔ کاملهٔ صاحب اوست پوشیده‌می‌باشد. نقطهٔ تقاطع رشتهٔ مقناطیسی حقیقت واحدهٔ طبیعی و فطری همهٔ سلف و خلف ابنای بشری است . زیـرا کـه جمیع موالید کاینات زادهٔ فطرتند و مجرد از گمراهی وفترت. پس مسلماً قدسیت این مقام مطلقاً دخل به اماکن مقدسهٔ سایر ملل ندارد.

تبت وبیت‌المقدس راکجا این شرف و احترام است، مگرصنم پرستی با «الله‌الصمد» وصورثلاثه‌با «لم‌یلدولم‌یولد» برتابد؟

اساس استعداد لاهوتی مسلمین اعتراف یك حقیقت واحده ای است‌که این دین پـاك وعقیدهٔ مقدسه دسترس سایرین نباشد. توجـه سیصدوپنجاه میلیون مسلم راکه هر یك فی‌الواقع دوچشم خـداست که از حدقهٔ بشر ناظراست جزاین نقطه مرکزی نیست.

پرتو کبریائی این بیت ساده از تبخیر اشك چشم یعنی سوختن روغن روحانی فؤاد دومیلیارد گویندهٔ « لااله‌الاالله » در امتداد هزار و سیصد سال در قنادیل توحید شکوهٔ معنوی او می‌سوزد و به اطراف چنان ضوء پاش است‌که تجلی طور در جنب‌آن چون آینه وکور و چشمهٔ نور خورشید تاریکتر ازچشم مورمی‌نماید.

این را یقین بدانیدکه اگر زبریهٔ جمیع ملل وحشی عالم را با تنصر دو هزار سالهٔ دنیـا تخمیر نموده یك کافر جامد و متهوری مثل گلادستون انگلیسی یا سایررجال دشمن امروزی اسلام بسازند واورا ازباب‌السلام‌داخل نمایندتا آن محضر کبریائی را دید بی‌اختیارسجده‌و به‌کفر خود اعتراف خواهدکرد.

بنده از خـدا چیزی نخواستم و جز مرگ و توفیق استدعائی نکردم. یعنی بهتر ازحیات وتوفیق توحید درخلقت‌چیزی گمان‌نداشتم که اگر بود یحتمل می‌خواستم.

عفو و مغفرت آمال‌کسانی است‌که رحمت را با یك نقطهٔ «زا» اززحمت فرق نمی‌دهند وحور و غلمـان وروضهٔ رضوان را بهتر از شعف وسرور ووجدان وتقرب‌وجود امکان دانند. اگر شخصی‌اعتراف ننمایدکه لذت عشق وجود واحد یعنی ابنای نوع دربازار سلم‌وصفاو صدق ووفا مثل‌وتداولی ندارد، بیچاره ازسفرحجاز بی‌نیاز و بـاحشر

الاعراب انباز است، والسلام.[1]

***

هموطن محترم، ازمکتوب محبوبت مشعوف شدم. اگرچه از مصر تا طهران یا ازمشرق تا ظلمات بعد لایتناهی درمیان است،اماباز تاکنون باپست باید کتاب «مسالك» رسیده باشد. امیدکه تارسیدن‌این ذریعه شرفیاب شود. چاقوها نمیدانم چرا نرسیده.

آن نشان که‌تبریك گفته‌ایدمال بنده نبود، برای‌آقا محمدمهندس معادن دامادبنده‌بودکه‌بی‌تمنی واستدعا محض لیاقت و خدمات او در معادن به اهالی ایران مـرحمت شده. بنده حامل تزیینات و شؤونات نمی‌شوم. این گونه اشیاءغازه‌ای‌است که زنان بازار مشتری می‌شوند، نه عفیفان خانه‌دار، تاچه رسد به مردان وانگهی مردان‌کار.

انعقاد مجلس‌اخری‌وانتخاب‌مقننین ان‌شاءالله دفع الوقت‌است. این قانون بازی یعنی چه؟ ایران هزارسال است این‌الفاظ نوظهور را نداشته . حال نوکر من بیاید مرا پیش قاضی ببرد یعنی چه ؟ ایرانی دیوانه شده. مواجب وزیر موهوبی وحواله‌اش به سر آسمان است. این بیچاره سالی مثل امیربهـادر جنگ باید چهار هزار تومان تنهـا صرف غلیان خود بکندو سی‌هزارتومان‌آجیل، برنج، ادویه بخرد. از کجا بیاورد؟ آقاجان اینجا ایران است. بی چوب و فلکه کار درست نمی‌شود.فردا ما بایددر دست‌مردم به زنجیر فصول قانون بسته‌شویم؟ این چه حرف‌بی‌معنی است. دیروز دیدی در حضور شاه عرعرالسلطنه و بقرالملك چطور خودکشی می کردند و از فواید قانون چه‌صحبتها به قالب می‌زدند؟ از حضورکه بیرون‌آمدیم درراه گفتم حضرت والا

۱ــ مکتوب به ابوالقاسم مرتضوی(آذر)، اوراق پریشان ص۵۶-۵۹.
(درسنهٔ ۱۳۲۰ قمری تحریرشده است)

این قانون بازی با این همه املاك بی‌حد وحساب شما که حالا دویست هزار نفر مزدور بی‌اجر برای شما می‌کارد و می‌درود چه فایده خواهد داشت؟ چرا اینقدر خودکشی می کنی؟ گفت تو بمیری من ازدردکار باخبرم. اگرامروز چنان‌صحبت‌نمی کردم فردا نمی‌توانستم درحضور اعلیحضرت‌شاهنشاهی ارواح‌العالمین‌فداه ازنفرین‌داخله ونفرت‌خارجه اسباب وحشت بتراشم.

باری‌توت شمیران می‌رسد. هروقت بخوریدواز رویش‌دوغی بنوشید بعد از سلام‌الله علی‌الحسین (ع) بنده را نیز یاد بیاورید. آقای محقق[1] همنام بندهٔ گمنام راکه حالا یك شخص وطن دوست وازنکره به معرفه تبدیل‌شده است‌عرض سلام وافر وکافی وجناب سیدعلی‌اکبر آقا را [2] سلام لایتم ولایتناهی تبلیغ فرمائید، حفظهم‌الله.

جریدهٔ «مکتب» صورت حضرت مستطاب اشرف والاتابك اعظم دامت ایام‌صدارته را چه خوب وشبیه انداخته، یعنی ساخته‌بود. ماشاءالله سبیلهایش مثل مرزای سنگلاخ مرحوم بسیار بسیار خوش نماست. خدایش برای ایرانیها صدسال حفظ بکند.

جناب‌آقای سید تقی‌آمد. سلام شما را رسانیدم. بیچاره نه گوشش می‌شنود ونه اعضایش به ارادهٔ او تبعیت می کند. همان زنده دلی اورا نگاه‌می‌دارد. پسر پانزده ساله‌ای دارد. الآن در مدرسهٔشوره در درجهٔ چهارم است. خیلی قابل و نجیب ومستعد است. مواظب خواندن او منم و تحمل سایرچیزهایش راهم دارم. یقین‌آدم خوبی‌از آب درمی‌آید.

مجلس مبعوثان‌روس گشاده‌شد. کاربرخلاف حدس‌اکثرمعاریف روسی همانطور که تاکنون معمول است که من می گفتم و می‌نوشتم

۱ــ مرحوم سید عبدالرحیم خان محقق

۲ــ میرزا علی‌اکبر خان ساعتساز

حالا پیش از وقت می‌نویسم کـه پادشاه خود را از سلطنت بـه نفع پسرش معاف می کند وقیمی تعیین می‌شود و نقایص قانون اساسی را تکمیل می‌نماید و روسیه بعد از بیست سال یکی از دول مقتدر روی زمین می گردد، یعنی لفظاً و معناً وظاهراً و باطناً دارای این جسامت و کبر می‌شود. آن وقــت به فـوت ایام گذشته افسوس می‌خــورند و می‌دانند که شصت سال تیشه به ریشهٔ اقتدار خود زده‌اند.

صدر نشین مجلس‌مبعوثان کنونی روس یکی از عقلای معروف دنیا می‌تواند معدود بشود.

در تفلیس روزنامه‌ای‌باسم«ملانصرالدین»مصور و مضحك‌چاپ می‌شود. آنجاملاها را هم وارونه کرده‌اند. مثلا ملانصرالدین می‌پرسد که درآسمان کواکب بسیار است یا دربلاد مسلمان قمارخانه. جواب: اگر مدارس را نیز با دکاکین‌چائی‌فروشی‌روی هم بگذاریم‌قمارخانه!

تلغرام از پطرزبورغ ۲۵ مارت: روسیه درشورمخفی قرارداد که با ژاپن‌بعداز قبول نمودن دین اسلام بجنگد، چون بعدازمسلمانی اختلاف‌کلمهٔ بین ژاپونیها بی‌تردیداست واسباب فتح روسهامی‌شود.

لازم بود چــون چهار صفحه مـرقوم شده لفــافه بر او پیچیده به پاکت بگذارم، ولی مطلبی به خاطـرم رسید کـه در صفحهٔ پنجم بنویسم.

پطرز بورغ۲۹. مفتی رنبورغ را سر کردهٔ ژاندارمها کرده‌اند. مبارك است!

تبریز ۲۹ مارت. کارخانهٔ قند حاجی یوشان سوخت ودو کرور تخمین خسارت است.

جلفا ۲۹. فلوت رودخانهٔ ایران کـه ۲۶ کشتی بخار و ۳۵۰۰ پاتروس بوده شب بریده به نخجوان آمدند. می‌خواهند داردانیل را ببندند و عثمانی را به تخلیهٔ سرحدات مجبور نمایند.

بامبای ۲۹: دالایلام تبت به لورد کـورزن نایب‌السلطنهٔ سابق هند تکایف نمود که اگر مذهب بودا را قبول کند اورا به‌سلطنت‌تبت برگزینند. خودش بالطبع چون انگلیسی است می‌خواست، امازنش راضی نشد. بعد به نایب‌السلطنهٔ ایران تکلیف کردند ولی چون‌دوماه است وزیر لشکر شده او نیز قبول نکـرد. حالا می‌خواهند به خـان خیوه تکلیف نمایند!

باری ملانصرالدین معرکه می‌کند. درامان خدا باشید . زیاده چه بنویسم. می‌بینید چقدر نوشتم.

۴ مای۱۹۰۶، شوره[۱]

***

اساس مجلس ملی متزلزل می‌نماید. ورود حضرت والا نیز به وجود شخص معهودلین‌العریکه نفوذ می‌کند. از اطراف حشرمستبدین اغوا می‌کنند. وزرا نیـز محض حفظ مقـام خود مذبـذبین بین‌ذلك می‌گردند. مضحکین اروپا شلیك قهقهه را بلند می‌کنند. امیربهائمان جنبش می‌نمایند.می‌ترسم کار به‌جای بدی بکشد.آن وقت‌آتش داخلهٔ خانمانسوز مشتعل بشود و خائنان بی‌دین منفعل گردند. خدا آن‌روز را به ایرانی ندهد.

تاکنون همهٔ این چید وا چید به «کـومدی» (تیاتر مضـحك) می‌ماند که نتیجهٔ مضحك آن درعقب است.بانك ملتی نمی‌توان‌تشکیل داد مگر بعد از امضاء اساس مشروطیت یا قانون اساسی که ملت یـا پول دهنده بداند که مایهٔ اطمینان او چیست. وانگهی تا اتحاد دخل و خرج مملکت کـه ادارهٔ وزارت مالیه است به عمل نیاید یعنی جمیع مداخل دولتی به یك نقطه منتهی و از یك نقطهٔ واحـده صرف نشود

۱ــ ارمغان ۲۱۸:۴

دیناری به‌آن اداره اعتبار نمی‌توان کرد.

اگر دولت پول می‌خواهد اول باید وزیر مالیهٔ اولایحهٔ جمیع شعب مداخل را با مخارج و جا خالی به‌مجلس تقدیم کند. همه کس ببیند بخواند واصلاح آن را به استقراض داخله یا خارجه پر بکند. اگرپول استقراضی باز به شکم بهادران... خواهد رفت و مالیات مملکت به حواله وقباله موقوف است این‌بازی چه معنی دارد.

ایرانی صاحب کدام امتیاز است؟ اگر فرمایش همایونی‌نگهبان عدل ماباشد ومعنی‌سلطنت مشروطه است بنده ازآن لغت بی‌اطلاعم، و اگر ایرانی به مجلس مشاوری جمع شده نه مقننی چه حق دارد به حکومت مانع استقراض خارجه باشد، واگر مجلس مبسوط الید و مختار است آن وقت می‌توانیم مستمریهای بی‌جا را قطع یا نصف بکنیم و مواجب یك سالهٔ سرباز را برای فقر دولت استدعای اعانه نمائیم.

کدام ایرانی است که فقر ملت را بداند و اعانه ندهد و دینار آخری خود را بذل نکند . همهٔ اینها موقوف به نطق مؤثر و کلاست.

خلاصهٔ کلام نبایستی کار به اینجا ها برسد. حالا خود به خود رسید و عزل شهزاده عین الدوله ایران را صلای مشروطه کشید و رجال منتخب شدند. وظیفهٔ وکلا یا مردن و یا قطع مادهٔ استبداد است.

بلی ایرانی ادارهٔ مشروطه را حاضر نیست. اعتقاد من هم‌همین است. اما پیغمبرانی را قائل و معتقدم که مبعوثین امی مجلس ملتی کتابی به اصلاح ملت ایران بیاورند. کدام ایرانی نمی‌تواند نفع‌خود را بفهمد؟ شخصی بسیار معروف، اماخائنی‌به‌من نوشته است چه کسی حقوق خود را محدود نمود که ایرانی شیپور مشروطه را می کشد؟

بنده نوشتم «ثبت الارض ثم انقش». اول باید اثبات حقوق سلاطین را نمود، بعد از آن به‌سرحدآن پرداخت. ایرانی حالاواستقبالاخودقادر است که‌استبداد ماضیه را محدود ومعدوم‌نماید.

باری باید ایستاد و کار را ساخت و یـا شهید راه وطن شد. در کارهای خطیر از این دو یکی ناگزیر است. به خدای لایزال اگـر این مجلس و یك صدو شصت و چند نفر وکیل متفق باشند و معتدل حرف بزنند و به دست‌حکومت اسباب علائم ضعف و سوء ظن‌ندهند واول‌از تعلیم وتربیت ملت شروع نمایند همه اروپارا متعجب‌می‌کنند. در دهات‌آذربایجان دعاوی‌صدساله را مجلس‌منتخبین دریك‌روزقطع‌و فصل می‌کنند.

کاغذ مراغه مرا متحیر گذاشته. در این میان دست غیبی هادی قوم‌است. باز عرض می‌کنم نبایست چنین بشود. حالاکه شده‌کارازکار گذشته. اگر مجلس ملی ازعهدهٔخود برنیاید تجدید استبدادوانقراض دولت بی‌شبهه است،واگر ایستادگی نماید محیی دوام سلطنت وبقای ملت است.[۱]

***

مرقومهٔ محترمهٔ جنابعالی را زیارت‌کردم. به دل نور وبه دیده اشك افزود. متحیر بودم کـه چرا تبریزیان که غیرت تاریخی ایشان معروف آفاق است خوابیده اند. معلوم‌شد تقدیر چنین بوده. اگر دیر آمد دلپذیر آمدومتمم‌اقدامات‌حجج اسلام‌طهران گردید. والاحضرت

۱ــ مکتوب به‌ابوالقاسم مرتضوی‌آذر، اوراق پراکنده‌ص۱۴۸ــ۱۵۰، (در رسالهٔ « طالب‌اف » هم نقل شده است).این مکتوب در سال ۱۳۲۴ تحریر شده است.

اقدس ولایت‌عهد روحنافداه که پادشاه آیندهٔ ایران است امضاء فرموده.
ثانیاً متنفذین بی دین ما که منافق و طرفدار استبداد بودند از جانب حقیقت اسلام و امضای تمرد ونفاق چنان سخت گرفتند و گرفتارشدند که بعد از این چراغ کذب آنها درقلوب مطلقاً نوری نخواهد داشت، «وسیعلم‌الذین ظلموا»، الایه. دست آنهارا که کفن می‌پوشند می‌بوسم و پای آنها را که «یاانصارالله» می‌نوشتند می‌بوسم. شکر خدا را که نمردیم و بدیدیم و شنیدیم...

حالافقط یك وظیفه برای عموم مجاهدین باقی است. آذربایجان باید دوازده نفر آدم به مرکز بفرستد. دراین انتخاب بی‌غرض و صادقانه حرکت نمائید. برای مجلس تبریز نیزاشخاص متدین ووطن پرست بگزینید. درهمه‌کار اتفاق، وآنان که مغلوب مجاهدین شدند با آنها باید درکمال الفت و صداقت حرکت نمایند. مطلقاً از گذشته حکایت نکنند و هیچ کس را بقول و فعل خود توبیخ ننمایند. زیرا همیشه اینها مخالف‌حریت است. هرکس ده روزقبل مخالف‌بوده‌حالا مؤالف شده. از افعال حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) باید تحصیل تجربه نمود. در فتح مکه به قریش فرمود بعد از این برای شما تقصیری نمانده. مبادا رؤسای مجاهدین حرکتی بکنند که این عقدهٔ قلوب جایگیر شود. مبادا حرکتی‌نمایند که داعی حسدمعاندین گردد. در اول کارباید صاحب نفس مطمئنه بشود و خودرا فراموش نماید. گوشت‌و خون وغیظ و عصب وسایر قواهای طبیعی بشری را داشته باشد، اما نه‌آن قوا مجری شود وازآن مصفی گردد، تا بتواند هزاران ذکرخیرو رحمت ملت را قبول خود نماید. این [خدمات] را فقط به صاحبان نفس مطمئنه می‌دهند، وگرنه جمیع زحمات می‌تواند بدهد. واینها را عرض کردم که به‌رؤسای مجاهدین لازم بود. تأثیر نوشتجات وتشریح چندین سال قبل بنده را سبب فقط همان بی‌غرضی وبی‌طمعی وفقدان

وجود است. استدعا دارم که بنده را با بعض الفاظ که مستحق نیستم از قبیل حضرت مستطاب و حکیم فیلسوف یاد نفرمایند. پسرنجار کجا، این القاب و اوصاف کجا! اگر ساده بنویسید زود زود جواب میدهم.[1]

***

آقای مدیر محترم، روزنامهٔ ملی دو روز قبل رسید. با صغر قطعه چون عنوان ارجمند «انجمن ملی» را دارد بنده به وسعت آذربایجان و لطف تبریزش پذیرفتم. سبحان‌الله نام تبریز در نزد این پیر خادم چه قدر محترم و عزیز است. هروقت ذکر شود از حسرت خاك پاك و دیدن اهالی مستعد و غیور و آرزوی استنشاق هوای فرح‌انگیز و نسیم مشك بیزش اشك از چشمم بردامن می‌ریزد و از فرط محبت با این همه اسراف مالایطاق و آرایش تالار و اوطان با اسباب چینی و بلورمنتج کبر و غرور و مخارج بیهودهٔ هر روز خصوصاً شبهای روزه که با خرج یك مهمانی می‌شد مکتبی دائر نمود، با این بساط چائی که تازه بلائی از داشتن سیصد چایدان زود بشکن اسباب خودنمائی که مقیاس عمق حمق او را در ترویج مال اجانب و در معنی جز لعبت بازی اطفال نیست ثروت مملکت را به کیسهٔ بیگانه ریختن و خود را عمداً در نظر فروشنده‌ها خریدار دیوانه به قلم دادن و از تشریفات این اوضاع وحشت بالیده شدن و فخر کردن و از ذلت ملتی آسوده و بی‌خبر نشستن، باز وجدانم راضی نمی‌شود بگویم که این ملت نجیبه هنوز بیدار نشده یا بیدار شده و هشیار نگشته، از بیماری صحت یافته اما تیمار نیافته، آزادی را شنیده اما لذت اورا نچشیده، ترازوی صحیح

۱ــ روزنامهٔ ملی، شمارهٔ ۲ سال اول (۶رمضان ۱۳۲۴)

گـرفته امـا چیز صحیح الوزن نکشیده، انبار خریده اما مال‌التجاره هنوز نچیده، «انجمن ملی» تأسیس نموده ولی یك مطبعهٔ دایـر جمیع دهات قفقاز احداث ننموده. ان‌شاءالله دفترمرور ایام مصالح امور ما را نشان می‌دهد و به قناعت و حفظ ثروت ولزوم مکاتب و مدارس‌و تشکیل شرکتها و جمعیتهای خیریه و علمیه مجبور می‌نماید. زیرا قیم مقتدر نوین پناه دل‌آگـاه ما را بالـغ شمرد و ثروت عمومی‌ما راکـه حفظ حقوق وجوداست به خود ماسپرد. خود راآسوده فرمود و ما را ارائه معیشت نمود. بعد ازاین‌هم شکایت ما از خود ما بایدبشود.

ایرانی تاکنون اسیر یك‌گاو دوشاخهٔ استبداد بـود، اما بعد از این اگـر ادارهٔ خود را قادر نشود به‌گاو هزار شاخهٔ رجاله دوچـار گـردد. آن وقت مستبدین به نا بالغی‌ما می‌خندند و دشمنان اطـراف شادی‌کنان لاحول‌گویند. فاش می‌گویم که من این مسئله بـی‌چون و چرا می‌بینم. وگرنه بفرمائید کدام تبریزی قراجه‌داغی است کـه برای منع دخول و سوختن نسخه‌های «ملانصرالدین» به اغـوای معاندین شورش نماید و از مجمع مطالبهٔ اذن دخول بکند. هرکس هجو ولی نعمت تاجدار خـود را بگیرد بخواند یا با نویسندهٔ او مکاتبه نماید چنین بی‌غیرت چه حق دارد خود را ایرانی حساب بکند. آقای امـام جمعه مقصر بـود خـودمان نفی کردیم. به دیگران مجهول و نـاسزا چه می‌رسد مباشر ترسیمات قبیحه بشوند. «اگرکاسنی تلخ است از بوستان است، اگر عبدالله مجرم است از دوستان». عیب ایرانـی را باید ایرانی و ایرانی نژاد بگوید نه دیگران. هرکس را عقیده غیر از این است ایرانی نباشد.[1]

***

۱ــ جریدهٔ ملی شمارهٔ ۳۳ سال‌اول (مورخ ۶ ذیحجةالحرام ۱۳۲۴)

فدایت شوم. مکتوب محبوب مبارك جناب عالی چون سورهٔ مبارك نازل گردید و چون آیات آسمانی تن‌افسردهٔ بنده را تقویت روحانی حاصل آمد. بلی بی‌شبهه

هنوز گوینده‌گان هستند اندر عجم
که قوهٔ ناطفه مدد از ایشان برد

از این لطف وحق‌شناسی و مرحمت و بنده نوازی صد شکرو دعا می‌گویم و ضمناً عرض می‌کنم که جناب عالی در حق بنده از غایت حسن توجه که دارید از سرحد استعدادم قدمی چند فراتر گذاشته‌اید و تألیفات بی‌حاصل و بی‌وجه که از فقدان کالای معارف در بازار ادبیات وطن ما رایج و منتشر شده قابل توجه و توصیف نگاشته‌اید. بنده از آن نوشته‌جات کمال انفعال را دارم و خدایم و وجدانم شاهد است که آنها را قابل هیچ نوع ستایش ولیاقت حضور مؤدبین گرامی این زمین نمی‌دانم و ندانسته‌ام. فقط چون‌این ناچیز بنده عضوی از جسد این هیأت شریفه که ملت ایران است می‌باشم بدیهی‌است اعضاء باید وظیفه و کار خود را بکند. معلوم است‌دست و پا در بدن مشابه چشم و دهن نیست و نمی‌شود. شاید اشخاصی بوده‌اند که غربال را مایحتاج بزرگی بلکه بی‌نظیری دانسته‌اند و اگر دانسته‌اند از او افتخاری نموده‌اند.

خدا به‌من توفیق بدهد که مصدر خدمتی برای وطن خودبشوم. اگر نوشته‌جات بنده معنی داشت مشایخ محترمه چنان سرزده تکفیرم نمی‌کردند، واگر بنده لامحاله صاحب سواد بودم عربی می‌دانستم‌و فارسی نوشتن‌می‌توانستم و تألیفاتی در معلومات به مجمع ادبا تقدیم می‌کردم. وگرنه عیب جویی وبذله گوئی راکسان دیگر از بنده بهتر می‌گویند. ولی چون بنده در خارج بودم ترس و واهمه نمی‌کردم. قدری بی پرده گفتم و نوشتم. حالا حمد خدا را ایرانی گوینده و

ونویسنده زیاد دارد که‌بندهٔ شرمنده راز یاد برده.

اگرحاج امین‌الدولـهٔ طالب ثراه می‌خواست چیز بنویسد یـا آنچه می‌دانست می‌نوشت چه اثر اعجـاز سیری می‌توانست یادگار بگذارد و البته گذاشته ودارد. خدا غریق رحمتش‌فرماید. صدافسوس که حالا زنده نیست که به‌ملت خود خدمات شایان نماید واین آشوب بی رجالی را به پایان آورد. بلی حالا بی‌شبهه در ایران قحط‌الرجال، آن‌پیرمردان هنرمند رفتند. تاکی مادر ایران امثال آنها را ازنو بزاید. ولی به‌خدا برای آوردن مثل حاج امین‌الدولهٔ مرحوم«صبر بسیار بباید پدرپیر فلك را» تادگر نظیر اورا مادر دهر بزاید وتربیت کند. باری چشمم کار نمی‌کند.دستم به رسم معتاد سطری می‌بندد. جواب رقیمهٔ عالی را به رشت فرستادم واگردرآدرس تقصیری شده چون‌به‌عنوان جناب‌عالی، جز آنکه خودتان مرقوم فرموده‌اید مسبوق نیستم‌معذورم فرمائید. گاهی لطفاً چیزی بنویسید که بنده را وسیلهٔاستفاده بشود. از خدا توفیق و صحت و نیل مقـاصد دایر محبت وطن جناب عـالی‌را مستدعی هستم واگر رجوعی بفرمائید ممنوناً انجام می‌دهم و اگر از کتب بنده «مسائل» و «مسالك» نسخه نـدارید مرقوم فرمائید تقدیـم نمایم. زیاده زحمت نمی دهم.

۲۶ شعبان ۱۳۲۵

مخلص‌قلبی، عبدالرحیم طالب اف

***

فدایت شوم ، رقیمهٔ گرامی رسید . چـون آدرس معلوم نبود قدری معوق مـاند. آدرس را از روزنامهٔ « ترقی » پیدا کرده اینك عرض تشکر را مبادرت نمودم. احیای نام شهید وطن میرزا جهانگیر

خان مرحوم واجب است. اگر چه او زندهٔ‌جاوید است، ولی بر همه ایرانیان تمجید وتقدیس آن چند نفر فرض واقعی است و البته قصور نمی کنند.

درخصوص نشر «صوراسرافیل» امیدوارم که بزودی تمام پراکندگان وطن باز به ایران بر گردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کاربکنند. یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتی مشرف غرق وطن رابه‌ساحل نجات بکشند. بدیهی است« تا پریشان نشودکار به سامان نرسد.»

عجب این است که در ایران سر آزادی عقاید جنگ‌می کنند. ولی هیچکس به عقیدهٔ دیگری وقعی نمی گذارد. سهل استاگر کسی اظهار رأی‌وعقیده نماید متهم، واجب‌القتل،مستبد، اعیان پرست، خود پسند، نمیدانم چه‌وچه نامیده می‌شود. واین نام راکسی می‌دهد که‌در هفت‌آسیا یك مثقال‌آرد ندارد، یعنی نه روح دارد نه‌علم نه‌تجربه.فقط ششلول دارد، مشت وچماق دارد. باری:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید ودر شوره زار خس

چون بنده نیز ازسوءاتفاقات در«شوره»واقع شده‌ام لذاپریشان و شور گفتم. ملتی که مجلس را برای وضع قانون تشکیل نموده بود قبل ازوضع اجرا وقبل از اجرا مسؤولیت را دست آویز کرد عدل می‌خواست، هر روز ، هر دقیقه مباشر ظلمهای فاحش چشم‌انداز گردید. در کیسه‌دینار، در قشله[1] سرباز،درانبارقورخانه‌معدوم وسفرای خارجه را به‌سیئات گذشته بنای تیرباران گذاشتند و نفهمیدند که همهٔ اینها جزو هوا است. شدآنچه نمی‌بایست‌بشود.

یاد دارید مکتوب مرا که از شما سؤال کرده بودم‌طهران کدام

۱ــ سربازخانه

جانور است که دریك شب صدوبیست انجمن زائید؟

خلاصه، اوضاع را جنابعالی بهتر ازمن می‌دانید. کتب من شاهد است. من ایران را پنجاه‌سال است می‌شناسم وهفتاد و یکمی من تمام شده. کدام دیوانه در دنیا بی‌بنا عمارت می‌سازد؟ کدام دیوانه بی‌تهیهٔ مصالح بنا را دعوت بی‌کار می‌نماید ؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می کند؟ کدام بی‌انصاف نظم مملکتی را که قانون ندارد و ده‌یکش بیکار وبیعار وبال گردن فقرا است زودتر ازپنج سال می‌توانست به راه بیندازد؟ کدام پیغمبر می‌توانست این عوایق‌را زودتر از ده‌سال ازمیان بردارد وراه ترقی را عراده روبکند که حسین بزاز یا محسن خیاط یافلان آدم می‌خواست بکند.

بهرحال‌قلم می‌خواهدباز تند برود. اینقدر که بنده ازمآل آینده واستقرار قانون اساسی وانجمنهای محلیهٔ آسوده بودم جناب آقای‌سید عبدالرحیم درشوره ازمن پرسید که چه‌باید کرد؟ گفتم من تا دوماه‌هیچ چیز نخواهم کرد. البته درتفلیس آمدو گفت.

درپاریس تشکیل روزنامه بی‌لزوم است. نه‌درپاریس، نه‌درایران حرف درشت تنها کاررا صورت نمی‌دهد. هر ایرانی که ملت خودرا عبارت ازآن سه هزار نفر که دیده‌اید بداند و ایرانی را بیدار شده حساب نماید، به‌ریسمان پوسیدهٔ آنها هیزم بچیند، دیوانه است. ماوجود اکسیر را قائل نیستیم ، خواه پیش علی علیه السلام باشد، خواه نزد معاویه! من قدرتی را گمان ندارم که ازبرکت قول ایرانی و ایران را به‌حس آورد، برای معارف ایران است که باید خود را بشناسد. بعد اندازهٔ حس مردم را که جز فقر و فاقه و لاغری روح هیچ ندارند و نمی‌دانند بـه خـوبی بفهمد، بعد احکام خود را مرتب بکند و نشر نماید . کم کم چرخ را به راه بیندازد ، و ایران را تا پنج سال در جلدسیاه خود شست‌وشو بدهد تا قابل دباغی گردد. وقت!وقت!وقت!

مزه اینجا است،از هر ایرانی بپرسی دانه را امروز بکاری‌فردا سنبل می‌شود به عقل گوینده می‌خندد.چشم یاری نکرد. اعتقاد من همان است که در رسالهٔ «معنی آزادی» نوشته‌ام. هر وقت نمرهٔ «صور اسرافیل»رسید می‌خوانم‌وجواب‌می‌نویسم. دراینکه مجلس وانجمنها باز خواهند شد هیچ شبهه وتردیدی نیست. درامان خدا باشید.

مخلص قلبی، عبدالرحیم تبریزی[1]

***

فدایت شوم ، دو نسخه «تربیت نسوان» با مکتوب محبوب جنابعالی رسید. کتابچه را از اول تا آخر خواندم. آفرین بر آن‌قلم شیوا رقم، صد مرحبا بر آن سلیقهٔ معنوی که سنگ گوشهٔ بنای‌عمارت بزرگ تمدن لابد منه وطن را گذاشتی که درآتیه در مجالسی که نسوان ایران دعوی تسویهٔ حقوق خود را با نطقهای فصیح و کلمات جامعه اثبات می‌کنند از مترجم «تربیت نسوان» تذکرهٔ و صافی خواهند نمود.

این مسئله چون از اهم مسائل و دراستقبال انتشار مدنیت‌راجع به یك سلسلهٔ نافذهٔ سکنهٔ ارض است، لهذا درهمهٔ گوشه‌های وحشی عالم نیز مدعی و طرفدار زیاد پیدا خواهدکرد. اما اشخاصی که انتشار معارف و معنی تمدن را کماینبغی نفهمیده‌اند در اصول این مسئله متحیر و ساکت خواهند شد. تا اینکه فساد تمدن مصنوعی و آزادی غیرطبیعی معمار حقیقت را برانگیزد و طرح عمارت دیگر ریزد.

۱ــ مکتوب مورخ سانیتا بر روسی به علی‌اکبر دهخدا، مجلهٔ بهار (۱:۵۴۷-۵۵۱).

اگرما به‌هم نزدیك بودیم شفاهاً این مطلب را به معرض کشف و مقاوله می‌گذاشتیم و کتابی از نو می‌نگاشتیم. علی‌الحساب تشکر خود را به زحمت وخیال و استعداد جنابعالی می‌نمایم وتوفیق‌معارف خواهان را از خداوند مستدعی می‌شویم. ان شاءالله بعد از این به تألیف و ترجمهٔ کتب نافعه موفق شوید.

۲۶ شعبان ۱۳۱۸
مخلص واقعی، عبدالرحیم تبریزی[۱]

***

... در باب تأسیس مطبعه و کتابخانه، بنده‌غیر ازتبریز درهیچ نقطه نمی‌خواهم اثری ازمن بماند. بنده محب عالم و بعدازآن محب خاك پاك تبریز هستم. «چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم!» هر چه در تبریز درست نمائید بنده را می‌توان شریك و سهیم و عبد و خادم و جاروب‌کش آن عمل بدانید. اگر بتوانید از کتب روسها استفاده نمائید می‌توانم خیلی کتابهای مفید بفرستم. بنده به‌زبان روسی آشنا هستم. فرانسه نمی‌دانم وخط را بسیار بدمی‌نویسم. خط ایرانی‌طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد. عربی هیچ بلد نیستم. فارسی را معلوم است چنان می‌دانم که عرب فرانسه را. با وجوداین از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت بعضی آثار محقر به یادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده بنده را مهندس انشای جدید بدانند...

۱۶ رمضان ۱۳۱۶[۲]

۱ـ مکتوب به‌یوسف اعتصام‌الملك، مجلهٔ بهار (۱:ص۵۵۱ـ۵۵۲).
۲ـ مکتوب به‌یوسف اعتصام‌الملك، مجلهٔ بهار (۱:۵۵۲ـ۵۵۳).

۷- اشعار

تا که دانش و غیرت شد ز خلق ایرانی
ملك و ملت ایران کـرد رو به ویرانی
اولین جهانگیران خسروان ما بـودنـد
از کیـانیان یکسر تـا گـروه ساسانی
چیست سطوت ایران‌بوددرجهان مشهور
خوانده‌ای‌اگرتاریخ صدق قول من‌دانی
حال بشنواحوالش با خبرشو از حالش
تـا چگـونه آورده روی در پـریشانی
کشوری همـه غافل، ملتی همه جـاهل
مست جام بی علمی،محو خمـر نادانی
بی‌نصیب و بیگـانه از مروت و مردی
کذب وفسق وبی‌باکی شغل‌عالی ودانی
صید ساده لوحان‌را درکمین‌به‌هرگوشه
گرگهای آدمخوار در لباس چوپـانی
کید فرقه‌ای باشد فقر و خرقه پوشیدن
شید زمره‌ای باشد ذکرو سبحه گردانی
همچو غول آدم بر، همچودیو آدم در
خاص و عـام ملت را می‌کنند قربـانی
جای آنکه تجارش طرح شرکتی ریزند
در حصـول آسایش بهـر نوع انسانی
هر طرف که بشتابی،هرکجا که روآری
فـوج فوج از فجار گشته‌اند کمپـانی

جای آنکه حکامش باب عدل بگشایند
جمله از جفا باشند حصن جور را بانی
والیان والا جاه، چاکران دولتخواه
خلق مملکت رانند جای مملکت رانی
بعض پیشوایانش برخلاف حکم‌اله
حکم ناسخ‌ومنسوخ آن چنان که می‌دانی
می‌دهند ومی گیرند رشوه‌های گوناگون
از فقیر بازاری تا امیر دیوانی
جای دانش وحرفت یا معارف وحکمت
ژاژ و یاوه آموزد کودك دبستانی
خائنان خلق‌آزار باز غلهٔ بسیار
گرد کرده در انبار آشکار و پنهانی
تا ز رنج‌وغم‌رستند تخم‌جورو کین کشتند
نوع خویش را کشتند ناکسان زبی‌نانی
وضع کار وارون‌شد، حالها دگرگون‌شد
خلق را جگرخون شد زآرزوی ارزانی
نز خدایشان بیمی، نزخدایگان تشویش
مشکل‌است‌کاین مشکل‌حل‌شود به‌آسانی
وامحمدا زین قوم، وا شریعتا زین‌خیل
کافران به ما گویند آه ازین مسلمانی
سلب‌شدزمشرق‌نور، شد عیان‌زمغرب‌هور
غرب گشت نورافشان شرق گشت‌ظلمانی
غربیان همه قابل، شرقیان همه غافل
نام غربیان باقی نوع شرقیان فانی

درجهان همه‌پیشی جسته اهل‌هر کیشی
ازجهود وازهندو ازمجوس‌ونصرانی
غیرت مسلمانی هر که‌دارد ازاین حال
خون زدیده افشاندجای اشك افشانی
ای وطن‌چنین وقتی بی‌معین‌وبدبختی
هم مگر شود شامل برتو فضل ربانی
قصد ناظم این نظم جز غم وطن نبود
خلق اگر نمی‌دانندای‌خدا تو میدانی
هیجده سنه افزون ازهزاروسیصد بود
کزغم وطن‌طبعم کرداین نوا خوانی[1]

گروطن ماکنون چنان و چنین است
آیـهٔ «لاتقنطوا» اسـاس متین است
شاه وطـن بهرمـاست معبد و معبود
هان سخن‌حق و قول صدق همین‌است
شه بپرستیم و ملـك را بستائیم
کان ملك و ملك را خدای معین است
دشمن مـا روس و انگلیس نبـاشد
وحشت ایران نه از یسار ویمین است
جهل و نفـاق وطمع، نبودن قـانون
نکبت این ملك را عدوی مبین‌است

۱ـ روزنامهٔ تبریز، شمارهٔ۹ مورخ ۱۶ محرم ۱۳۲۹

چه خوش گفت دانا دلی ز اهل روس
تــوان زین سخن دست او داد بوس
تــو اول بگـو بــا کیان دوستی
من آنگه بگویم که تو کیستی
همــان قیمت آشنایــان تــو
عیاری است بر ارزش جان تو

***

میــان دو خر بهــر جــو جنگ شد
لگد زد یکی دیگری لنگ شد
بر آشفت از زخــم گفتا همی
تــو حقا که خــر نیستی آدمی
سزا نیست خر خوانمت ز آنکــه خر
نیازارد انبــاز خــود چــون بشر

***

گر دهم شرح من ازظلم وفساد وطنم
سوزد از آتش دل مانده برلب سخنم
به خدائی که برافراشته این چرخ‌بلند
شرمم‌از گفتهٔ خویش آیدو ازخویشتنم
فقر روحانی، ایرانی ماتم زده را
در تکلم سخنی نیست که تا من بزنم
روس‌بر خسرو این ملک کند شیرینی
انگلیس آید و گوید که منش کوه کنم

صاحب ملك به‌غفلت زخطرهای عظیم[1]

. . . .

۸- اهم مآخذ و مدارك

اوراق پریشان : تألیف ابوالقاسم آذر مرتضوی ، تبریز ، ۱۳۳۴ق.

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران . تألیف دکتر مهدی ملك زاده، جلد اول، تهران، ۱۳۲۹ش.

تاریخ مشروطهٔ ایران: تألیف احمد کسروی، چاپ چهارم ، تهران، (بی ت).

حاجی‌میرزا عبدالرحیم طالب اف : از نشریات انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی، تبریز، ۱۳۲۶ش.

داستان دوستان یا تذکرهٔ ادبا و شعرای آذربایجان: به قلم محمدعلی صفوت (تبریزی) ، قم، ۱۳۲۷ش.

دانشمندان آذربایجان : تألیف محمد علی تربیت ، تهران ، ۱۳۱۴ش.

رجال آذربایجان در عصر مشروطیت: تألیف مهدی مجتهدی، تبریز، ۱۳۲۴ش .

ریحانة الادب : تألیف محمدعلی مدرس تبریزی ، جلد سوم، تهران، ۱۳۲۸ش.

فهرست کتابخانهٔ دولتی تربیت تبریز (کتب خطی) : تألیف محمد نخجوانی، تبریز، ۱۳۲۹ش.

۱- نوشته‌اند که اینجا گلویش از بغض گرفت و بسیار گریه کرد و نتوانست شعر را به‌پایان برد. (مکتوب مرحوم محمدعلی صفوت به نویسنده) این چهار قطعه شعر از «داستان دوستان» آورده شد.

(مکاتیب طالب‌اف) : مأخذ هریك‌درهنگام نقل گفته شده‌است.

وفیات معاصرین : نوشته محمد قزوینی، مجلهٔ یادگار(ج ۵ ش۴/۵: ۸۶).

۹ـ چندمکتوب و الحاقات بر مقالهٔ‌سابق

علاوه بر مکتوبهائی که درتحریراول‌این‌مقاله‌چاپ شده بود در سالهای اخیر چند مکتوب‌ازطالب‌اف‌درمجموعه‌ها ومجله‌ها چاپ‌شده است که نقل همهٔ آنها واجب است.

یکی نامه‌ای است ازطالب‌اف به علی‌اصغرخان اتابك (امین‌ـ السلطان) که آقای ابراهیم صفائی آن را به دست‌آورده و درمجموعهٔ باارزش اسناد سیاسی دورهٔ قاجاریه (تهران ۱۳۴۹) به‌چاپ رسانیده است واین است متن آن. حواشی از آقای صفائی است.

***

قربانت شوم، بعداز تشریف آوردن حضرت اشرف به‌طهران که آرزوی‌قلبی‌دوستان‌است لازم‌بودخوش آمدی‌عرض‌نمایم.چون‌بنده ازخوش آمد گویان نیستم‌ازاینجهت سکوت‌نمودم.ولی به‌چندین‌و کلا وجراید ومعارف تفصیلی‌ازتفضل‌مراجعت‌حضرت‌اشرف‌عرض کرده‌ام، یعنی فرصت عبودیت را فوت نکرده‌ام. یك‌سبب دیگر سکوت بنده هم این است که جواب عریضهٔ سنطبرهٔ[1] ۱۹۰۵ بنده را مرحمت نفرمودیدومزید برعلت‌تصورات وخیالات تردید پذیراین بنده‌بحضور

۱ـ کلمهٔ سیطره نامفهوم و اصل آن معلوم نشد . (حاشیه از ابراهیم صفائی و متن اصلاح شد . ایرج افشار).

مبارك سفر اروپا گردید که شاید در نظر مبارك مشوب سوء ظن یا نعوذبالله نفاقی بوده‌ام ، که این فقرهٔ آخری بر من خیلی‌ناگوار بود. مع‌هذا از دربند برگشته عریضهٔ مفصل عرض نمودم به توسط جناب مفخم‌الدوله فرستادم وجوابی‌مرحمت نشد. بهرحال چون موقع‌خیلی باریك است سکوت‌را منافی عالم ودادشمردم. اگرهم جوابی‌مرحمت نفرمائید دلتنگ نمیشوم. ولی‌دیگرعریضه‌نمی‌نویسم وجسارت‌صداع‌و غارت وقت را نمیکنم.

ایران الآن‌درحالتی است که تاریخ قاجاریه چنین‌حالت را یاد ندارد،سلطان‌ما شخصی‌ا...اطرافش[1]... وطرف‌اطمینانش کامران‌میرزا وسایرین که همه را حضرت اشرف بهتر از مادرشان میشناسید. ملت ایران یك مشت جهلهٔ فقیر محتاج......[2] ورای تحمل بشری و خارج ازامکان تحریر و تمثیل...

علماء بیشترملاك و محتکر و جاه طلب،مدعی استقرار شریعت مصنوعی خودشان و مانع هر گونه ترتیبات و تنظیمات . خوانین ما ارباب تیول‌مفخوربی‌ناموس‌وشرف‌برای خوردن خون‌ضعفا وفقرا، مطیع هیچ شرع و قانونی نمیباشند و نمیخواهند بشوند. سایر ناس آنچه تجار است‌فجار بی‌دین بی‌انصاف، هرچه میگویندنفع شخصی یاتشکیل‌بانك ملتی‌است!!! سایرین کالانعام بلهم‌اضل.

دراین میان‌ازسی کرور ایرانی صدهزار نفر طرفدارحقیقی عدل ونظم ورفاهیت فقرا وترقی ملت وتعالی دولت است که این‌عددنسبت به‌سی کرور بدیهی است که صفربی‌رقم‌یا شیر علم محسوب است.

حضرت اشرف تشریف‌آورده‌اید ودعوت نموده‌اند که در این ویرانه که نه‌آب‌علم،نه سنگ ثروت،نه‌آجر غیرت ونه گچ‌محبت‌هست

۱و۲ـ درهریك از این دو قسمت چند کلمه محو شده است.

عمارتی بسازید ونه ازآن عمارتهای عادیه. پارلمنت بسازید. دراین ضعف قدرتی تولید نمائید. این کشتی نصف غرق شده را به ساحل نجات آورید واین سلطنت مشرف انقراض را استقلال بدهید و این‌ده کرور گدا را تغذیه نمائید. یعنی درپیش حضرت اشرف نقشه‌ای است که اجرا و ایجاد او را هیچ مهندس سیاسی قادر نبوده. چرا در دنیا تغییرات اصولی بسیار بوده وهرج ومرج وآشوب خونریزی و قتل‌و غارت بیشتر از این واقع‌شده، ولی فقدان‌اسباب‌اصلاح به‌این‌صعوبت به‌خدا قسم‌در هیچ تـاریخ ودرهیچ نقفطهٔ عالم نبوده که ملت به این جهل،و فقر به این درجه، و نفاق به‌این‌شدت، و تذبذب به‌این اندازه باشد وصاحب‌ملك‌به‌این شقاوت وحشر درباری به‌این‌سعایت‌باشد.

حالا ببینیم تکلیف حضرت اشرف چیست؟ آنچه بنده می‌دانم و معتقدم این‌است که هیچ عاقل در این مبحث نباید به‌حضرت اشرف ارائهٔ تدبیر وطریق نماید. هر کس خـود را ازآقا آزموده‌تر وکافی و مدبر بداند دیوانــه است. وفای‌سلاطین قاجار، تـدابیر خفیفهٔ آنها در پـولتیك دربار، فرمایشات شاه مرحوم در تمجیـد حضرت اشرف در حضور بنده وسرکار... (چند کلمه محو شده است)

بعداز یادآوری همهٔ اینهابنده یقین دارم که حضرت اشرف‌بعد از این که‌کار به‌خواست خدا به‌اینجـا رسیده مجلس چیده شده، وکلا حاضر گشته وملت معنی آزادی را اگر چه به‌غلط اما بو کرده، وکلا اگرچه‌به جهل‌وعجله لاعن شعور اما حرف ملت را میزنند ومطالبهٔ‌خود را می‌نماید.

حضرات روحـانیان که از مختصر مطالبهٔ عـزل عین‌الدوله از تقدیرات الهی وجبن طبیعی پادشاهی نایل «کونستیتسیون»ازبام‌افتاده و مشروطیت اززمین روئیده شده‌اند، البته در تقویت این امرواستقرار این عمل ازبذل مال وزحمت که فرمودید اگرکار باشد میکنم مضایقه

نخواهید فرمود و اگر صبر و آرامی و دقیقه‌شناسی حضرت اشرف تغییر دراین مدت‌نکرده، همه صعوبات مرتسمی را سهل‌و توفیق خدا و عون طبیعی حب وطن‌به‌یاری‌حضرت اشرف‌برخاسته‌اند.

حالا وقت‌است که مقام خود را از تزلزل سعایت کنند گان امن فرمائید وعمارت باشکوه‌فخرتاریخی‌خوددرادر روی بنای‌محکم‌محبت ملت بگذارید و به‌جائی می‌رسید که‌ازکلمهٔ عزل‌صیغهٔ مفعول‌کار فاعل میکند، یعنی محکوم حاکم گردد.

بدیهی است اطفال را قیوم لازم است و مجانین را زنجیر. خدا رحمت کند کریم‌خان وکیل‌الدوله را.هر وقت یاد میآرم بخیال من می‌رسد که ایران بعد ازدوسه سال نایل سعادت همان عصرمعدلت حصر می‌شود.

اگر خیالات تندپرواز بنده نمی‌بود یا مرغ افسانه‌خوان من بال و پر نمی‌گشود این پیش‌بینیهای سریع‌الوقوع هم به شدت‌برق از افق وطن بنده‌نمی‌درخشد. «باش تا اینهمه گفتار بکردارآید.»

امیدوارم‌تارسیدن این عریضه‌قانون اساسی‌موشح‌امضامی‌باشد. چندنفراز وزرا اگرصدقسم بخورند باز همان ناهموارند. مجلس‌عزل آنها رامستدعی‌میشود، عوض‌آنها رابايد درنظرداشت.ازحکام‌هرکدام منافق است انجمن محلیه عریضه می‌نویسد،جای‌آنها اشخاص عاقل و موافق تعیین‌می‌شود.برای دفع سالارالدوله بدیهی است که ازاقدامات کافیه غفلت نمیرود. انگشت خارجی را درمیان مشکل میدانم.دراینکه مجاورین‌ماهیچکدام باطناً راضی به‌استقلال مجلس نیستند‌شبهه‌نیست. هند و قفقاز ازاین حرکات غیورانهٔ ایران اگرچه بی‌شعورانه باشد در خطر است.

ولی امیدم بخدا و کاردانی و قدرت سیاسی و تجربه‌های انباشتهٔ حضرت اشرف است که زمین را برای مقاصد عالیه که بنده و حضرت اشرف وجداناً با هم مبادلهٔ افکار صائبه می‌نمایم خوب

شخم کنید تا تخم‌امل زود بروید. از خدا عمروتوفیق برای‌هردومان میخواهم که آنچه حالا هست تکمیل شود.

الان شخص صاحب نفوذ کافی با صداقت خود را در ایران میتواند در نقطه‌ای‌بایستد که‌مقام انبیاء و اولیاء باشد و میدانید که بنده متملق نیستم. سهل است دماغ گفتن تعرضات خود را نیزندارم.ولی این‌را خیلی مختصر گفتم ویقین دارم که شما میتوانید باین مقام نائل بشوید.فقط منظور من نشان‌دادن این نکته و این مقام است و توصیه نیل مرام.

نخورید،نخوابید، متحمل شوید، صبر کنید،به تنگ نیائید، به خدا متوسل شوید و بدانید که پیغمبر ما از تحمل متاعب کفار قریش اکنون مسجود سیصد ملیان ملت اسلام است. این اشخاصی که نایل چنین مقامات عالیه می‌شوند خلقت دیگرند و بنده حضرت اشرف را در میان ایرانی خلقت دیگر میدانم ومیدانم که درست می‌دانم.

سفیر اسلامبول‌را خوب میشناسید. منافق و کذاب است و عبدالوقت[1]. هرچه ازاسلامبول مینویسند همه صحیح است. پیش‌بنده یك کتاب است. خواهش‌مجلس را اگر زود انجام بدهید خیلی بجا است.

یك مطلب دیگر نیز عرض می کنم که در تشکیل مجلس‌سنا نباید تعجیل نمود،بلکه بعد از اندکی به نظر حضرت اشرف بی‌لزوم بیاید و اگر قدری تأمل فرمائید عرض بنده را قبول‌می کنید. به‌ایران

۱ــ مقصود میرزا رضا خان ارفع‌الدوله است.

یك مجلس کافی است با یك کابینهٔ وزراء دیموکرات. بودن‌مجلس‌در هرصورت و درهرحـال مساعد نشر ضوء عقاید آن‌حضـرت میشود. وانگهی در «سنا» اکثر آن شصت نفراز اشخاص منافق می‌شوند.مگر اینکه درانتخاب رأی حضرت اشرف اقتضای دیگر بکند. رویهم تـا تمام‌شدن قوانین ادارات تعجیل در تشکیل او نباید کـرد.

از رسیدن‌این عریضه‌نگران میشوم. بفرمائیدبه‌من تلغرام نمایند. یك کلمه رسیدکافی‌است.از خداعمروصحت واقبال‌بیزوالت رامستدعی

عبدالرحیم، ۱۹ مای ۱۹۰۷[1]

***

دیگر دو نامه‌ای‌است که مرحوم نصرةالله‌فتحی با مقدمه‌هائی‌در دنبال نامهٔ دیگری که از طالب‌اف در مجلهٔ یغما (سال ۱۵) چاپ کرده بود و در صفحات‌پیش این مجموعه به چاپ رسیده است انتشار داد.

متن این دو نامه که معلوم نیست خطاب به کیست چنین است. محتمل است‌خطاب به‌مرحوم ثقةالاسلام‌تبریزی باشد. حواشی نامه‌ها نوشتهٔ‌مرحوم فتحی است.[2]

فدایت‌شوم ، رقیمهٔ لطف شمیمه که کلمات چون‌الواح آسمانی وجد روحانی می‌بخشید شرف وصول یافته و از اسلوب مکتوب که اثر آن وجود مفقود مقدس طاب ثراه از جمله و کلامش در مصاحب

۱ـ همزمان باربیع‌الثانی ۱۳۲۵ق.(نقل از صفحات ۴۱۳ـ۴۱۷اسناد سیاسی دوران قاجاریه تالیف،ابراهیم صفائی)

۲ـ مرحوم نصرةالله فتحی بر بالای نامهٔ دومی که در روزنامهٔ هفتگـی «زمان» طبع کرده بود نوشته بود«برای ایرج افشار» . من که همیشه از لطف و بزرگواری او بهره‌ور می‌شدم براي تشکر از مراحمش این چندکلمه را به یادآن‌شادروان می‌نویسم. باید یادآوری کردکه او هم دوستدار علمو تحقیق بود و هم‌از مردم آزاد اندیش‌زمانه. خدایش رحمت‌کند.

حضرتعالی استفاضه و اکنون به احبابش قسمت می کنید. ایام گذشته و برکات لشته‌نشا و آن معانی لطیف و عبارات عمیقهٔ حکیمانه راکه مدتی استفاضه و استفاده نمودم به‌یادم آورد و افسوس خوردم و ما میدانیم که افسوس بگذشته را هرگز فایده نیست. آخر خیال خودرا برحمت آن مرحوم و دعای سلامتی جنابعالی منتهی داشتم، تغیرت‌ـ الزمان و من علیها . باز صدشکر که از آن سوی دریا گاهی امواج معارف بساحل انتظار بنده‌سیرمی کند وجمادمتلاشهٔ دل را می‌شوید... قضیهٔ شخص معلوم که مرقومات بنده را نپسندیده اگر پسندید جهل و علم فرقش چنداست؟ اشیاء را با اضداد باید شناخت. اسلام بنده ساخته و مصنوعی نیست، طبیعی و فطری است. هر کس مرا کافر گوید من او را مسلمان میدانم. نه اینکه مکافات دروغی [را] دروغی گفته باشم، لاوالله. بعقیدهٔ بنده در کائنات مولودی نیست که او را مسلمان زاده باشد و مسلمان زائیده نباشد.

چون کفر و دین تعلق فطری بکس نداشت
پس کس نه مسلم و نه نصاراست نه یهود
اندر کنشت و مسجد معبود من توئی
جویم ترا و بر همه بت‌ها کنم سجود

یعنی فقط موحد مسلم حقیقی است . ولی این بت‌شکستن و خانهٔ خدا را ویران کردن که نزد روحانی مآبان بی‌روح ما هیچ‌قدر و معنی‌ندارد درپیشگاه حقیقت‌اسلام از قلم کرام الکاتبین خلقت‌نمی‌افتد. گاهی آتش مکافات خیلی زود مثل شیخ نوری[1] ، و گاهی قدری

۱ـ منظورش شیخ فضل‌الله‌نوری است که بعداز چیره درآمدن‌مشروطه خواهان و تصرف تهران محاکمه ومحکوم به اعدام شد.

دیر مثل حاجی میرزا حسن تبریزی[1] که هنوز به سخط منتقم جبار گرفتار نگشته طول می‌کشد، ولی می‌بیند و می‌کشد. از یکطرف آن بیچاره‌ها چه بکنند؟ چند جلد کتاب فقه و اصول خوانده‌وهم از اخبار و احادیث کاذبه و جعلی یـاد گرفته، می‌بینند شخص مجهول یـا پسر نجاری چیزی مینویسد که‌نمیتوانند درست بخوانند تا چه رسدبمعنی‌و فهمیدن آن،و می‌بینند باقتضای عصر واحتیاج مردم تمجید می‌کنند و تحسین مینمایند. این حب نشاط را آقا چطور بخورد و سر گرم‌نشود؟ و حربهٔ قدیم‌و کهنهٔ هزارسالهٔخودرا که‌تکفیرباشد درمیدان‌جهل به‌کله‌و کتاب حریف خود نزند. لامحاله در میان وحوش دایـرهٔ خود اظهار حیاتی نکند و تملق زنانه و تحسین‌کودکانه نشنود.

از مجاری امور سیاسی معلوم است که عثمانیها قشون خودرا از ساوجبلاغ بیرون کرده کمیسیون سرحدی نیز از ارومی مراجعت نموده. همهٔ اینها دلیل بر خوبی اوضاع است. بنده از اول بحضرت فرمانفرمـا و سایرین نوشتم کـه بهانه دست عثمانیها نباید داد. آنها میخواهند که با ما بجنگند. مـا نباید تجاوز غیر مشروعی و مطلوبی خودمان را در انظار مبدل به جنگ و کشتار نمائیم. بعد از دو روز عثمانی در زنجان باشد. اگر هم مجبور باعاده شود مجاورین مـا تضمینات حربیه بعثمانی بدهند و ما را چندین کرور مقروض و بیع لازم رامتعدی نمایند. حمد خدا را که فهمیدند ودانستند. اما شاهزاده به‌من نوشت که خون سربازی مرا بیش‌تر از این اذن سکوت نمیدهد. میروم و با سنگ و کلوخ با عثمانی می‌جنگم و میمیرم کـه دیدید در تخلیهٔ ساوجبلاغ به او چه‌ها گفتند و چه‌ها بستند.

قضیهٔ اخری که سوء قصد به‌ذات شاهانه بود داعی صد لعن و

۱ــ یکی ازمجتهدین متنفذ تبریز که طرفدار استبداد ومخالف‌مشروطه بوده است.

نفرین است. انشاءالله بزودی همه کشف می‌شود ومجازات سخت میگیرند. حکماً یکی از شهزادگان در میان کار است. تاببینم قرعهٔ نکبت بنام که درآید. امروز تضعیف پادشاه عصرمورث انقراض ملیت ماست. خدا به‌پادشاه ما عمر و کفایت وصداقت بدهد که در امور تردید نداشته باشد، سنجیده و دانسته بکند. «هرکه‌دانسته‌رود صرفه ز اعدادببرد». زیاده زحمت نمیدهم در امان خدا باشید.

مخلص قلبی، عبدالرحیم طالبوف

۹ صفر ۱۳۲۶[1]

***

فدایت شوم، مدتی است عرض ارادت را مصمم بودم،ولی به‌ملاحظهٔ بعضی خیالات نمی‌نمودم. تا اینکه جناب فضایل‌الانتساب آقای...(خوانده نشد، محوشده) ورود و بعداز اقامت‌سه هفته پریروز عازم ایتالیا شدند.

شرحی از حسن توجه و لطف تحسین مرقومات بندهٔ ناچیز که حضرت مستطاب عالی داشته‌اند ذکر نمود. دیگر تعویق ایفای وظیفهٔ عبودیت را گناه دانسته و با این عریضه عرض احساسات‌قلبی‌و ارادت باطنی خود را به‌حضور آن‌پیشوای حقیقت‌بین و هادی مضلین تقدیم‌مینمایم و دعا میکنم که خدایت صحت و اقبال‌وتوفیق نیل‌مقاصد مفیده و آمال حمیده بدهد.

قربانت شوم، بدیهی است که از عرشهٔ هدایت و خیرخواهی‌تا درهٔ بی‌ته‌ضلالت و گمراهی این‌همه وسعت لایتناهی یك‌قدم است،بلکه بقطریك مو میباشدکه اکثر دیده‌ها از تشخیص آن‌عاجز هستند. مگر بصارت کسانی که‌مسلح‌بابلورتوفیقات‌ربانی‌است«واولئك‌هم‌المفلحون»

۱ــ نقل از مجلهٔ نگین، شمارهٔ ۵۴ (۱۳۴۸) صفحات ۳۴ و ۵۲.

که یکی از آن اشخاص وجود مبارك حضرت مستطاب عالی است که در این محشر صغری همه وانفسا گفتند و آن حضرت واملتا، و همین آوازهٔ خفیف در اقطار عالم‌شنوا و با تذکرات شیوا وطن پرستان‌ذی وجدان تلقی کردند و به امیدواری سعادت استقبال وطن‌برافزودند... اخبار دلخراش آخرین تبریز داعی‌رقت است. بلی جهل و نفاق و داعیه طلبی مغرضین و بی‌لجامی‌رجاله میتوانست بدتر از این حالتی تولید نماید.

بازصدشکر که بالنسبته خوب گذشت. گمان میکردند که این تلگراف‌بازیها که درعرض سال‌قیمت مخارج‌ده‌سالهٔ یك مکتب ایتام را بهدر سوخته‌اند ومشعل‌جهالت‌را افروخته‌اند از مخابرهٔ بلادکه‌همه از جنس واحد هستند و امروز در همهٔ ایـران حکم‌فرما است عزل کردن آسان‌است و نصب فلان واعظ فضول و یـا الـواط نوظهور از بنا و مرده شوی هیچ اشکالی ندارد! گفتند و میکنند و از سایر بلاد نیز تصدیق میکردند. اگرجهل نبود با این حالت بی‌نظمی ملك و فقر روحانی و ثروتی‌ملت این یك مشت مظلوم‌را دعوت به بستن دکاکین‌و با دست خالی به جنك و مقاتله مینمود ، حمد خدا را چنین گذشت، زیراکه خدا خود معین ملت مظلومه است...

زیاد دردسر دادم. الان وظیفهٔ انجمن مقدس که اعضای‌محترم او در دیانت وکفایت مسلـم عموم آذربایجانی‌است بطور عجله از کیسهٔ متمولین‌با غیرت تبریز بدون هیچ ملاحظه نظمیهٔ صحیحی‌ترتیب‌بدهد. هزار و دویست نفر متقبل شوندکـه هرماه یك تومان تا دوسال پول به انجمن مرکزی‌بدهند وشش‌ماهه را پیش‌بدهند و این‌پول را انجمن فقط و فقط بشهر و اعادهٔ امنیت شهر خرج کند،و هرکس را رئیس نظمیه بکنند باید فقط از انجمن مواجب ادارهٔ خود رابگیرد. ولی در تنبیه و ایفای قوهٔ مجریه مختارکل حکومت مجللهباید بشود . انجمن

از شخص حکومت مطالبه بکند نه از رئیس نظمیه. هر گاه این مبلغ را تبریـزیان قبول نکنند و قوهٔ مجریه را به خود حکومت نسپارند و خود انجمن جز نظارت مداخله یا توسط یا طـرفداری از کسی بکند هرج‌ومرج ختم‌نمیشود، و اگردست به‌مالیات بزنند یامنتظرشوند که‌از تهران برای این عمل‌از وزیرخارجه پول برسد باز همان‌آش و همان کاسه است. باید در اینجا هر کس غیرت ملیت دارد برای حفظ نظم که اول و اول سنگ‌عمارت عدل‌است از دارو‌ندار خودبگذرد. امتداد اغتشاش شهر و لوطی‌بازی میتواند آتش بسوزد که ملك از دست ما برود.

این‌راهر کس‌درست فکر کندو یقین‌نماید باید ازمیان چهارصد هزار نفر تبریزی هزارودویست نفر بیرون‌آید و دوسال متقبل‌این مبلغ بشود.

بنده که هیچ علاقه‌ای‌در تبریزندارم.سالی‌تا دوسال اگرانجمن مقدس بفرمایدصدتومان‌پیشکی‌برات می کنم. چه‌مضایقه! اگرحکومت مرکزی از وزارت داخله پول‌بگیرد و از مبلغ وصولی انجمن‌اضافه بماند هزارکار واجبی‌در پیش است.بعداز استقرار نظم شهر که حکماً و فوراً بـه اطراف سرایت خواهدکرد پول را بجای دیگـر مصرف میکنیم.

خانه‌خانهٔ ما است نه خانهٔ دیگران . از تهران همان را میتوان خواست که درتبریزاست. عوض قول فعل، عوض‌استدعا و تمنا اجراء وابقا لازم‌است. تهران‌هم‌بالطبع امن است.هرچه بنویسیم‌جواب‌مطابق سؤال می‌شنویم و کارها در دایـرهٔ خود جا میگیـرد . همهٔ اینها را خودمان کرده‌ایم.خود افتاده نباید بگرید.اول باید بی‌معاونت دیگری خانهٔ خودمان را منظم بکنیم. نظمیهٔ‌صحیح وحکومت مستقلی‌ومقتدری تشکیل بدهیم و از اوکار بخواهیم.بدون این‌هرچه بگویند و بشنوند

همان تضییع اوقات است.

ما نباید از اقتدار حکومت بترسیم و ضرب‌لنا مثلاونسی خلقه میشود. حکومت در ایام اقتدارخود بما هیچ نکرد. حالا که ما قدرت را به او بسپاریم و معتقد ملیت خود باشیم آن قدرت فقط در سعادت ما صرف میشود نه در نکبت ما. این دو کلمه کافی‌است که ما بدانیم که الان حکومت مقتدره برای ما سعادت تولید میکند نه شقاوت. زیرا هروقت شقی پیدا شد سعید به‌دفع اوقادر است. بخدای واحد قسم که هرچه بعداز این بقدرت‌حاکم، حاکم‌تبریز برافزایند و انجمن‌بکارهای او دخل و تصرف نکند هرروز کارهای ما بالا میرود وسعادت خودرا مینماید و آنوقت انجمن مقدس استقلال پیدا می‌کند و سرنوشت انجمن‌در دست‌الواط و اجامر و اوباش نمی‌ماند. هرچه گفت میکنند. معنی‌مشروطه این است که خواستن و توانستن ازهم جدا باشد. یکی بخواهد و دیگری بتواندبکند. چیز به این وضوح وچشم‌اندوزی را چرا پارسال کرده‌اند؟

کدام بی‌انصاف است که از حضرت مستطاب عالی‌اجرای احکام خود شما را بکند؟ یکی از آثار عظیمهٔ جهل ضعف ایمان است، یعنی‌عدم یقین اصول‌تقدیرات الهی، با ایمان در سرروح وجدان کار نداریم.

فقط مبحث ما ایمان یا ایقانی است که متعلق و ممد زندگی ما است. ایران هرگز اعتقاد نداردکه اول بایدکاشت بعد دروید، یا بعداز کاشتن مدتی منتظر شد و بعد دروید، یا اینکه فقط وظیفهٔ انسان کاشتن‌است ـ ثمرش را هر کس بدرود به ایفای مأموریت آنکه کاشته تفاوت نمی‌کند، یا اینکه اسلاف ماکاشتند و ما خوردیم حالا باید ما بکاریم اخلاف ما بخورند. همینطور در سر این مشروطیت که ازلطف خدا وتوجه ائمهٔ هدی برای ایرانی ازآسمان افتاد واز زمین روئید که

بهای اوخون صدهزارشهید میدان جهاد است نباید یك دوسال‌زحمت کشید، خونابه‌خورد، غصه کرد، تلفات‌مالی‌وجانی‌داد که درآینده‌اخلاف ما بتوانند به آزادی حفظ ملیت و مذهب پاك اسلام را بکنند محتاج ملل‌دیگرنشود و در انظارعالم‌متمدن محسوب گردد و درخانهٔ لکزیهای وحشی یا ارامنه و یهود نوکری و چوپانی نکنند. پس معلوم شد که یقین‌ندارد‌و نمیداند که محبت‌نوع‌همان عبادت خالق او است،وانگهی مشروطه و استقرار عدل را خودسری و آشوب و غوغا میداند وخیال میکند که باهای وهوی‌بازار یا فحاشی وهم‌آزاری همه اینها را گفته و کـرده‌اند و نمی‌فهمد کـه بهای آزادی یك ملت چیست . . . .

. . . .

باری اطالهٔ کلام‌شد. چه بکنم دلم می‌سوزد.

درباب تجاوز عثمانی ملت ما باید بداند که ملت نجیب ترك با مانمی‌جنگد. حکومت مستبدهٔ ترك کـه خود را خلیفهٔ مسلمین می‌داند می‌جنگد. او می‌خواهد ملك ما را متصرف شود و به‌آن ملکی‌بیفزاید که در تصرف او و خانوادهٔ او نخواهد ماند.

این مجنون بی‌یاور چرا این را می‌کند؟ باز از جهل ایرانی به اصل مطلب پی‌نبرده . حکومت ایران و مکاتبهٔ مخفی شاه و سلطان و سفیر ایران را علت تجاوز میگویند. بعضی‌از انجمنهای بازاری تهران و تبریز قدری نیز بالا میرونـد و میگویندااتابك متوفی بـه سفیرروس استدعا نمود. او به امپراطوری‌نوشت. امپراطور به آلمان رفت و از امپراطورآلمان خواهش کردکه‌مرگ من به‌سلطان روم‌آشنای خودت بنویس به‌سرحدایران‌تجاوزبکند تا مرابهانه بدست‌آیدبروم‌آذربایجان را تصرف کنم و محمدعلی‌شاه را از دست ایرانیان خلاص‌نمایم. همهٔ اینها دراروپانقل‌هرمجلس‌وصحبت هرمحفل‌است که میگویندوبه عقل‌و جهل ما میخندند.

بلی باز برگردیم به اینکه چرا سلطان مجنون‌تجاوز بـه املاك ما می کند؟

دراینجا یك مطلب مخفی است که اورابنده به‌حضرت مستطاب عالی امانت میدهم کـه جـز اصحاب سر هیچکس نداند.

و آن این است که سه‌سال قبل مظفرالدین‌شاه مرحوم‌و اتـابك در فرنگستان بـودنـد . در موقع لاهیجان در خطه‌ای بی‌طرف کـه آن مسافت نـه ملك عثمانی و نـه ایـران است، مباشرین گمرك ایران‌عمارت ساختند. سفیر عثمانی هرقدر در طهران دست‌وپا زد بـه وزارت خارجه نوشت که شماخلاف عهدنامه حرکت میکنیدجواب مسکت نشنید و ایرانی ازکار خودنماند. تا سلطان حکم کرد که بازور مانع شدند .

و این فقرهٔ اول بنای تجاوز عثمانی است کـه بعد از حرکت مجدالسلطنه ودخول او در تعاقب اکراد یاغی به اراضی متنازع فیها کارتجاوز را به اینجا رسانید، یعنی‌بهانه بدست عثمانی‌داد که فرمایش امپراطور ویلهلم دوم را که عبارت بود از توسیع اراضی‌محروسهٔ خط جدید راه بغداد از مستملکات ایران بود به‌جا آورند . در این ارادهٔ آلمان و عثمانی مبحث دیگر نیز تولیدگردید که تفصیل او را کتابچهٔ مخصوصی لازم است. دراینجا زحمت نمیدهد.

***

همینقدر ایرانی‌باید عموماً معتقد باشدبراینکه دست غیبی‌حافظ وطن ما یا حوزهٔ‌اسلام است و اسباب حفظ استقلال را برای این‌ملك‌و ملت طوری فراهم‌آورد که عقل‌آدمی حیران است که‌آخرش شکست صولت روس از ژاپون وتمکین نمودن روسها به این‌واسطه بتکالیف انگلیس‌حفظ ایران را سندبی‌جرح گردید وسد تجاوز روس وانگلیس

و عثمانی و افغان نتیجهٔآن معاهده شد...

دراینجا نیز جهل کارخودرا کرد. حتی‌درمجلس شورای‌و کلای طوطی وارما که چند کلمه الفاظ نوظهور یاد گرفته‌اند و جراید ما که هیچ کدام‌معنی‌جریده‌رانفهمیده‌اندوفقط‌این‌راوسیلهٔ‌جلب‌اشتهار ومنفعت نموده‌اند تاکنون نیز این معاهده‌را تقبیح میکنند. بلی ایرانی باید به اخلاف خود توصیهٔ دعای ملت انگلیس را بکند و ازجنگ روس و ایـران، ازشکست گنجه و تخلیهٔ آذربایجان کـه محض امر انگلیس بود یادآورند وآن ملت را اسباب خوشبختی خود بدانند.

روسها به‌دندان پشت لب میگزند که‌چنین موقعی بدست‌آمد و نتوانستند گلستان‌آسیا را ضمیمهٔ خاك خود نمایند،یعنی از این صرافت مادام‌الدهر افتادند. ولـی بازتشبثات زیاد کردند و در تهران و تبریز دامن براشتعال‌آتش فتنه میزدند و میزنند.

اما خواست خدا به ایرانی‌جاهل معاون شد که هرچه‌کردند در خط اغتشاش داخلـه بـود. اسبابی بدست روس ندادند و ان‌شاءالله نمی‌دهند.

کسانی که از اوضاع عالم مطلعند همهٔ اینها را که الان می‌بینیم قبل از حدوث مطلع بودند کـه عثمانی را به‌آخور خود می‌بندند و شاهد ایـن عرض بنده کاغـذ جات مفصل و متعـدد بنـده است به‌شهزاده فرمانفرما که‌توصیهٔ سکوت میکردم. زیرا عثمانیها میخواستند که ایران با او بجنگد ومسئله را از تجاوز غیر مشروعه به جنك‌منتقل سازند و در دو روز به تبریـز بتازند.بعد هر گاه دافعی ازخارج بیاید مطابق قانون بین‌المللی‌ترضیه بطلبند وچون پول‌نداریم و قدرت‌نداریم در عوض از قراء وبلاد سرحد بقدر ارزش مخارج آنها بدهیم وتبریز را تا سرحد خوی خلاص نمائیم. همین را میخواستند از بدوتجاوز. به‌طهران به وکلا و وزراء به‌صدجا همین‌را هرروز نوشتم که درمجلس

صدای جهاد و غوغا و گریهٔ طفلانه را مبدل به تدابیرصائبه کـردند و بزودی‌زود کفش این مهمان ناخواندهٔ بی اعتقاد رامیگذارندومیرود...
اما ایرانی باید فراموش نکندو بنده [در] کتابچه‌ای که در نظر دارم چندوصیت به‌هموطنان خودم خواهم کرد که یکی‌این است:

چگونه که اصول دین هرملت از متعلقات ارواحی ایشان است اصول‌اداره نیز که برای حفظ وجود یعنی‌قالب ارواح دیانت خلق‌شده متعلق به ذیروح‌است، پس حفظ اصول دین واصول اداره به‌یك درجه واجب‌الحفظ میباشد.

درخاتمهٔ عریضه بازهمان مطالب‌دوتا را تکرار می کنم‌وبتوسط حضرت مستطاب‌عالی از انجمن مقدس استغاثه و استدعا می‌نمایم که حفظ اتفاق ، حفظ امنیت، اقتدار حکـومت و استقلال کامل اداره را در نظر داشته،جزئیات [را] ذره‌بین نگذارند و بزرگ‌نکنند. کارهای بزرگ را در نزد همت‌رجال خرق...[1] انگارند، زحمت بکشند ونام نیك در استقرار سعادت ملت به اخلاف یادگار بگذارندو کلاً وحتماً پیش رجاله بازی را بگیرند و خون فاسد را بریزند . مفسدین را که همه کس می‌شناسندنفی وتبعید نمایند. از طهران و وکلا زیاده از امکان بشری نطلبند و بشر را آمر کن‌فیکون ندانند.وقت را در مجاری امورمقتدر اول شناسند. از بشر که درنه‌ماه تکوین شده خلق‌الساعه گی منتظر نشوند . آرام ، سکوت ، صبر، تدبیر . همهٔ اینها واجب است که مباشرین امور عظیمه داشته‌باشند. زیاده زحمت نمیدهم.

از حضرت مستطاب عالی استدعا میکنم بنده را به پرگوئی و و اطالهٔ کلام توبیخ نفرماید و یکی ازفدویان ومخلصان و دست‌بوسان خود بشمارند و گاهی به لطفی این پیرخادم وطن را تشویق فرمایند و

۱ــ یك کلمه ناخوانا.

و به‌قوت‌روحش برافزایند.[1]

مخلص قلبی‌ودعاگوی صمیمی، عبدالرحیم تبریزی[2]

۱۴ محرم ۱۳۲۶

۹- نامه‌های طالب‌اف به‌معاون‌الدوله

از طالب‌اف به‌محمد ابراهیم‌خان‌معاون الدولهٔ غفاری چهارنامه در دست است که‌آقای‌حسنعلی غفاری‌آنها را در اختیاراینجانب قرار داده‌اندو پیش‌ازاین درمجلهٔ راهنمای کتاب‌چاپ‌شده‌است. طالب‌اف با معاون الدوله دوستی دیرین داشت. نسخه‌ای ازسفرنامهٔ آبگرم قفقاز خودرانیزبه معاون الدوله بخشیده است که‌درین مجموعه بطورعکسی چاپ می‌شود .

***

روحی‌فداک، چون‌ستایش‌مهمان‌به‌عقیدهٔ اتراك‌ازوظایف‌قدسیهٔ بشری معدود است ومحض ایجاب‌یا ایفای حسیات خودشان‌در ورود مهمان عزیزمیگویند پسرم رازیرپای توقربان می‌کنم! لهذافدوی‌چون پسری ندارد کـه درپای‌اندازجناب مستطاب اجل قربـان نمایـد «سه صحبت» منطبعهٔ جلد دویم «احمد» راکه به‌جهت نقص و عـدم اتمام

۱ـ این نامه‌قطعاً خطاب‌به‌مرحوم ثقةالاسلام تبریزی از مجتهدان طراز اول عصر خود در آذربایجان است که در مشروط خواهی از مقدمین ومعتقدین بود و مرحوم فتحی مدارك‌واسناد او را دیده بوده است. (ا. ا.)

۲ـ روزنامهٔ زمان، شمارهٔ۱۷ سال اول.

اومنتشرنخواهد نمود[1] به‌حضوربندگان سامی‌عوض پسرخود تقدیم نمودو به این واسطه مراتب عبودیت و ارادت صمیمی خود را که به حضرت‌سامی دارد تایك درجه عرض می‌نماید. ازخداوندنیل به‌منتهای مقامات صوری ومعنوی جناب اجل عالی را مستدعی و متمنی هستم.

مخلص قلبی، عبدالرحیم تبریزی

۳ محرم ۱۳۱۳

***

فدایت گـردم، خط‌مبارك زیارت شد. مقالـه رسید. وصـایای موثوقه‌بی‌کم وزیاد معمول گردید. نمیدانید این مدت قلیل که روزگار قسمت شرفیابی بنده واستفاضهٔ انوارآئینهٔ حضرت‌عالی‌قسمت‌معهودی ارادتمند ازحضورمبارك، آن‌آفتاب افق‌انسانیت‌ومحبت، مقررنموده‌بود چه قدرمایـهٔ افسوس گردید. اگر این عرایض قلبی بنده در پیشگاه وجدان حضرت عالی مرتسم گردد یقین‌با وجودامکان به‌توفیق‌زیارت مفصل بنده سعی‌خواهید فرمود، «یارب‌این‌آرزومرا چه‌خوش است».

از آن آثارمحقر ازهردونسخه‌ای تقدیم حضور معارف موفور حضرت‌عالی می‌کنم. زیراکه‌وجود مبارك‌حضرت عالی یکی‌ازوسایل تشویق‌واستمرار‌رضایت‌محقربنده‌می‌باشد. درامان‌خداباشید. دعاگوی حضرت عالی هستم.

در بادکوبـه ۲۷ اپریل روسی شرفیاب خـاکپای اعلیحضرت اقدس روحنافداه و نایل افتخار دست بوس حضرت مستطاب اشرف اتابك اعظم روحی‌فداه گردیدم. مرحمتم فرمودنـد. احوال پرسی کردند. بعضی سؤالات ادبیه فرمودند. چند دقیقه شرفیابی بنده‌طول کشید وباکمال لطف مرخصم فرمودند. در هـرصورت‌خوب رفتم و خشنود برگشتم.

۱ــ نکتهٔ تازه‌ای است دربارهٔ کتاب احمد که کسی نمی‌دانست.(ا-ا.)

این عریضه را چون مستقیماً محل اقامهٔ حضرت‌عالی‌را نمیدانم به توسط حضرت اجل آقای مشیرالملك[1] می‌فرستم.

اگرمرحمت فرمایندآدرس بنویسید مستقیماً عریضه می‌نویسم. ازخدای قادرعزت واقبال وتوفیق حضرت عالی را مستدعی هستم.

آقای محمد حسین خان[2] احوالش به‌همان منوال است که‌دیده بودید. قدری سستی اعصاب لسانی بیشتر شده. خورشید خانم[3] در غیاب‌بنده تشریف‌آورده چند روزمانده ومراجعت فرموده. حمید ...[4] پدرفرخ...[4] مرحوم‌شده. گویا درزدهم یا پانزدهم محرم فوت‌شده. جنرال سالادیوف و خانم شیطان را تبلیغ سلام نمودم. خیلی متشکر شدند واعادهٔ جواب به توسط بنده نمودند.

سلام حضرت عالی را به عیال خودم تبلیغ نمودم . افسوس می‌کند که نتوانست حضرت عالی را پذیرائی نماید. به امید آینده مشعوف است. عرض سلام دارد.

بنده را فراموش نفرمائید . بنده نیز عریضه می‌نویسم. سخنان بنده چون دوست پیربی‌ریا برای‌حضرت عالی بی‌لزوم‌نیست. به‌هنگام کدورت صحبت نادان به کارآید. زیاده زحمت نمی‌دهم. مشتاق ملاقات ممتد وطولانی هستم.

بندهٔ‌مخلص، عبدالرحیم تبریزی

۲ مای ۱۹۰۲

***

۱ــ مقصود میرزا حسن‌خان مشیرالملك (مشیرالدولهٔ بعدی) است.

۲ــ منظورمحمدحسین برادر محمدعلی‌خان کاشانی ازمنسوبین خانوادهٔ غفاری کاشانی است که طالب‌اف سالها نزد او بود وبا او کار می‌کرد. این دوبرادر دائیهای مرحوم محمدابراهیم خان معاون‌الدوله غفاری بودند.

۳ــ خورشیدخانم دختر محمدعلی‌خان.

۴ــ یك کلمه ناخوانا.

قدایت شوم، خیلی مسعود ومشعوف از زیارت خط شریف و ازبسنده بودن مقالهٔ بنده درنظر معارف اثرحضرت عالی گشتم. برای خریداری یوسف توجه آن عزیزمصرمحبت وادب نوشتهٔ. بنده چون کلافهٔ پیرزن تقدیم شده. شکرخدارا که تقدیمم به‌جا افتاده. درروزنامه‌ها ازمأموریت وعقدمعاهدهٔ تجارت یونان وایران حضرت‌عالی مندرجات بود. انشاءالله به اجرای وظیفه کاملا موفق شده‌ئید. دراسلامبول معلوم است درسفارت کبرا تشریف داشته‌ئید و ازالحان خوش آیند اشرف میزبان محظوظو ملتذذ گشته‌اید. می‌خواستم دو کلمه ازنظرخودتان به امورحضرت سفیرمرقوم فرمائید که با حدسیات خودم‌تطبیق نمایسم. اینقدرمی‌توانم عرض بکنم: «چراغ کذب را نبود فروغی.»

حاجی میرزامهدی آقا کتب بنده راکه تقدیم حضور نموده به افتخار بنده برافزوده و جلب مرحمت حضرت عالی را نموده. کتابچه[ای]دست دارم که اگرتمام شود آخرین نوشتهٔ بنده‌خواهدبود.

مشتاق ملاقات هستم. گویاسفرپت‌قورسکه را موقوف‌نموده‌ئید. بنده نیز ازسفربوکارست محرومم. پس حرمان طرفین البته تولید یأس بزرگ می کند. مگراینکه خدای قادر اسبابی فراهم آورد.

ازایران اخباردرباری به حضرت‌عالی بهتر معلوم است. اخبار بازاری نیزازجراید فارسی مطالعه می‌شود. گویا سفرخراسان‌موقوف شده، وگرنه مزارع‌عرض [راه] پامال اسبهای ...[1] وبارکش اردوی همایونی می‌شد و سکنه وقت‌کار بایست مشغول تسطیح معابر یا حفر مقابربشوند.

مقالهٔ سیاسی پارسال بنده را اگر دوباره مطالعه فرمائید صدق اقوال بنده چون فالگوی ابوریحان بیرونی معلوم شود که ابوالهول از وحشت اطراف چگونه عوض سلس‌القول سلس‌البول آورد و از

۱ـ یك کلمه ناخوانا.

میان به دررفت. خواست آشی بپزد ولواشی بفروشد دیزی او وارونه شد. بادوکاف دریده وبریده به تمسخراروپا برافزود.

احوال بنده، حمدخدارابدنیست. انشاءالله مزاج مبارک حضرت عالی نیزدرنهایت استقامت وابتهاج چون دریای صحت مواج است. نگران بودم که چرا رقمی مرحمت نفرمودید ورسید کتابچه رااطلاع ندادید. شکرخدا راکه آسوده شدم.

چه می‌فرمائید اگراین کتابچه را اینطورطبع نمایم؟ عیب دارد یانه؟ نسخهٔ اورا هیچ کس جزسرکار ودونفردیگر ازصادق رجال کسی دیگر ندارد، نه‌دیده و نه خوانده؟ مستدعـی توفیق و صحت و اقبال حضرت عالی.

مخلص قلبی ودوست واقعـی، عبدالـرحیم تبریزی
۲۶ مای روسی ۱۹۰۳، شوره

***

فـدایت‌شوم، چه‌فـرخنده روزی و چه نـا خوانده سعادت و فیروزی بود که مژدهٔ سلامتی ورود حضرت عالی را از پیک تلغرافی گرفتم. خواندم وبردیدهٔ نگران بی نور خود سودم. شکرهـا گفتم، شعفها نمودم. درین دو ماه شهدالله هـر گز درجهٔ سرور دردل مکدر و مهجور خود ندیده بودم. خبر عزیمت عالـی‌مدتی است منتشر شده. ولی بنده از طالع خود این گمان نداشتم که از امتداد زمان از خاطر محبت مظاهـر سامی یـاد بنده محو نشده باشد. بنده تـا حیات دارم دعا گو وثنا خوان بوده و هستم.

اول مای روسی به ویانه و برلین سفر کردم . امـروز ده روز است مراجعت نموده‌ام . فرمایش عالی که در سفر اول مرقوم فرموده

بودید «الرفیق‌ثم‌الطریق» را چندین بار تکرار نمودم.

احوالم حمدخدا را خوب است. چشمهایم روز به روز کم نور می‌شود. اگر نمی‌نوشتم یا نمی‌خواندم یحتمل بهتر می‌شد. اما چه فایده که نمی‌توانم از غذای روح خود بی نصیب شوم.

کتاب«مسالك‌المحسنین» درمصرطبع می‌شود و درشرف اتمام است. اگرچند روزی در قفقای تشریف دارید مرقوم فرمائید میفرستم بخوانید. هروقت‌از چاپ درآمد قسمت حضرت عالی تقدیم می‌شود.

نخوانده عرض میکنم این‌کتاب بدین اسلوب تاکنون در لسان شرق نیامده و گویا مدتی نیز میماند. بعض مطالب در او مندرج است‌که باید مکرر خواند و هرقدر تکرار کنند،معنی دیگر نتیجه میگردند. یکی دیگرنیز در دست است.خدا توفیق اتمام او را بدهد.

ازخدا استدعا می‌کنم که‌فیض شرفیابی حضورعالی را دریابم، ولی‌اسباب اورا فراهم‌نمی‌بینم. تاخدای مسبب‌الاسباب چه بکند.

در اروپا با ملتزمین رکاب همایونی و حضرت اتابك ملاقات نکردم، اگرچه‌اسباب هر دوجمع بود. اما از بس ازکسان متأذی هستم بی‌کسی را ترجیح می‌دهم . وانگهی صدر جدید بنده را نمی‌شناسد. حشر درباری از من‌رنجیده هستند. همهٔ اینها روی‌هم‌مانع شرفیابی حضور گردید. نمی‌دانم در مراجعت شرفیاب بشوم یا نه ؟ رأی‌حضرت عالی را میپرسم وازحالات صدر والا اطلاعی را منتظرم.

یقین‌اگرصحبت‌دورموندو دالغاروکی راحالا بار دیگربخوانید به پیغمبرنامرسلین بنده اقرار خواهید فرمود، بخصوص وقتی که راه‌آهن‌مانچور ازطرق بین‌الملل خواهد بود.

شکر خدا هر آنچه طلب کردم از خدا

بر منتهای همت خود کامران شدم

دست غیب حمایت آخری خود را به این ملت بدبخت سکنهٔ وطن محبوب مانمود. صور اسرافیل چنان دمیده شده که احدی مدفون قبور جهالت نماند که سربر ندارد واز سوء اعمال خویش متوسل شفاعت افعال علم و معرفت نگردد، مگر هموطنان ما که چون حیات آنها از «نفحت فیه من روحی» نیست لهذا از صور اسرافیل نیز بیدار نشدند،«ذرهم یلعبون. حتی تأتیهم الساعة بغتة. اویأتیهم عذاب یوم عظیم.»

باری از خداوند صحت و اقبال کامل بیزوال حضرت عالی را مستدعی هستم. چه‌قدر در قفقای، بعد کجاتشریف خواهید برد؟

جرایدآلمان از بنده تفصیلات نوشته‌اند. عکس مرا گذاشته‌اند.

الان که این سطور رامینویسم پوسط آمدو سه نسخهٔ سفارشی رسید.

عجب ملت باهوشی است. من پنجاه سال در روسیه هستم مرانشناختند. در برلین یك ماه شناختند.

حکایت غریبی از هوش ملت و علمای آلمان عرض بکنم. در برلین بامترجم روس رفتم به پرافسور طبیب. نگاه کرد و گفت فردا ساعت هشت یکبار دیگربیا. بی نوبت شما را قبول میکنم. رفتم. نیم ساعت به من انواع امتحانات نمود. پول دادم نگرفت. گفت آنچه دیروز دادی کافی است. من می‌خواهم یك نفر فارسی دان پیدا کنم به دیدن شما بیایم. آنوقت باز به من پول خواهیدداد.

آقای معاون الدوله (حسنعلی غفاری) نسخه‌ای چاپی از «اختیارات» مجلسی دارند که بعلت افتادگی اوراق آخر جای چاپ و تاریخ آن معلوم نیست، ولی برحسب قرائن چاپ سال ۱۲۶۰ تبریزست . درصفحه اول آن به خط قدیم نوشته شده است: «از اردبیل تاریخ خروج عبدالرحیم ابن مشهدی ابوطالب تبریزی دربیست‌هفتم شهررمضان المبارك ۱۲۸۲.»

بعد بیرون آمدیم. مترجم به من گفت میدانی پرافسور به من چه گفت؟ گفتم نه. بگوچه گفت بشنوم. گفت پرافسور گفت این شخص چهل سال با عقل خود کار کرده و نویسنده است. از ساخت سرش واضح [و] معلوم است که مرد عاقل و نویسنده است. چون من نمیدانستم سکوت نمودم. من گفتم بلی راست گفته. من نویسنده هستم و سی سال تمام است هر روز کار کرده ام. حال ببینید قیافه دانی این ملت تا کجا رسیده. در هر جا که بودم به من بدون اینکه اظهاری بکنند احترام می کردند.

مخلص قلبی قدیم، عبدالرحیم تبریزی

۲ جمادی الثانی ۲۲/۱۳۲۳ یول ۱۹۰۵، شوره.[۱]

***

دیگر نامه‌ای است از طالب اف به امین الضرب (حاجی حسین- آقا) در وقتی که در مسکو بوده است وظاهراً قصد سفری به تمرخان شوره کرده بوده است.

عمدهٔ مطلب این نامه اشاره‌ای است که به خرید حروفات سربی برای حاجی حسین آقا کرده است.

***

فدایت شوم، مکتوب محبوب و هم دروچهاروسی و دومنات وجه حروفات سربی امروز شرف وصول بخشید. از سلامتی مزاج مبارك و از مرحمتهای صمیمی حضرت عالی مشعوف و سرورشدم .

۱ــ همه درمجلهٔ راهنمای کتاب سال ۱۲ (۱۳۴۸) چاپ شده. عکس نامهٔ چهارم نیز در راهنمای کتاب ۹ (۱۳۴۵) چاپ شده است.

منتظرم که آن وجود محترم و مغتنم را در کلبهٔ محقرخود استقبال نمایم و آنچه ازدست بی‌بضاعتی و ناتوانی بنده برآید درمیزبانی وخدمت گزاری به‌جای آورم.

از ملاقات حضرت عالی شهدالله چشم دارم که فیوضات کثیره تحصیل کنم و تقویهٔ روح نمایم. اگرهم معارفهٔ مادیرشد یقین بدانید که‌بی‌غش ودلپذیر می‌باشد.

مساعی بنده فقط تشویق وترغیب جوانان‌کارکن و مستعد وطن به‌ترقی ملك وملت ماست وحضرت عالی را از اشخاصی که تاکنون دیده‌ام امتیاز می‌دهم.

از خدای می‌خواهم که در ترقی وطن محبوب حضرت عالی نایل موفقیت تذکرهٔ خیراخلاف و شئونات تاریخی بشوید و از مال و... قلب سلیم را اختیار بکنید که دراین نشأه فیض تحصیل او بسیارسهل و ممکن است.

طالب عمروصحت و اقبال حضرت عالی هستم. به جنابان آقایان حاجی سیدصادق‌آقا و آقا میرزا نعمةالله عرض بندگی دارم.
در امان خدا باشید.

مخلص قلبی ، عبدالرحیم

۹ یون ۱۹۰۲

***

امین‌الضرب بریشت این مکتوب نوشته است:

قبض جناب آقا ملا عبدالرحیم طالب‌اف مقیم تمرخان شوره است که وصول وجهی را که بابت قیمت حروف طبع که توسط گماشتگان رضایف در رشت تحویل امین‌التجار داده‌اند نوشته‌اند.

وجه را از مسکو توسط بانك دولت روس فرستادم.
این کاغذ را هم به‌مسکو در جواب‌من نوشته‌اندرسیده‌است.[1]

۱۰- دو مکتوب دیگر

-۱-

نامه‌ای است خطاب به مدیر مطبعهٔ خورشید استانبول.

تمیرخان شورا

فدایت شوم، طبع کتاب احمد را بنده به جناب عالی واگذار نموده‌ام. آقا محمد طاهردرحق بنده‌ظلم فاحش می‌کند. خلاف‌شرع عرف و ادب و انسانیت عمل می‌نمایدکه بدون اذن و اطلاع بنده‌و حقوق بنده راکه نتیجهٔ زحمات بیست ساله وچند هزارتومان مصرف است غصب‌نموده‌است. بنده وسایرین دیگرچه امیدزحمت‌می‌کشیم‌و درراه خدمت به وطن مقدس به بذل مال وجان اقدام می‌نمائیم؟

هرکس آن‌کتاب را بگیرد و یا بخواند مثل این است که مال مغصوب ومسروق خریده وخوانده است.

حالابنده چه می‌توانم بکنم. ازشما متوقعم‌که به‌آقامحمدطاهر بگویید و از جانب بنده خواهش‌کنیدکه چرا وبه‌چه دلیل این ظلم بین را به‌من می‌کند. اگر قبول نکرد به خدایش می‌سپارم که احکم الحاکمین است.

عبدالرحیم تبریزی
فی ۲ رجب سنهٔ ۱۳۱۸[2]

۱- مجلهٔ راهنمای‌کتاب، ۱۳ (۱۳۴۹): ۱۱۹-۱۲۵
۲- مقدمهٔ‌کتاب احمد، چاپ استانبول، ۱۳۱۹.

-۲-

نامه به میرزا حسن رشدیه مدیر مجلهٔ مکتب

بنده عبدالرحیم بن شیخ ابوطالب تبریزی طبع همهٔ تألیفات و ترجمه‌های خود را در حال حیات و کتاب مسائل الحیات و مسالك المحسنین‌را بعد ازوفات به‌اختیارجناب حاجی میرزاحسن مدیرمکتب رشدیه واگذاردم که خود یا دیگری‌را رخصت طبع دهد. غیرازایشان احدی حق ندارد که حقوق و زحمات ادبیات مرا غصب یا تصرف نماید اگرچه وارث من‌باشد،مگراینکه شخصی از خارج ایران از من خواهش طبع نماید واذن بدهم اذن موقتی‌خواهم‌داد نه‌دائمی.

همچنین‌حق طبع کتب‌بنده فقط‌مخصوص شخص آقای حاجی میرزاحسن‌است نه‌اخلاف‌او. بعد ازایشان‌طبع‌همه مؤلفات‌بنده‌بی‌استثنا آزاداست.

عبدالرحیم

۲۸ محرم الحرام ۱۳۲۴[1]

۱۱- الحاق چند نکته

پس ازنوشتن این‌شرح‌حال که نخستین باردرسال۱۳۳۰درمجلهٔ یغما به چاپ رسید،اطلاعات دیگری در احوال طالب‌اف بـه دست آورده‌ام که درینجا الحاق می کنم.

۱ـ آقای دکتر حیدر سرخوش استاد دانشگاه فـرمودند کـه قصیدهٔ مندرج در صفحات قبل ممکن است از پدرایشان باشد. زیرا ازعهد جوانی‌چنین به یاد دارند.

۲ـ درشمارهٔ ۲۳ سال ۱۶حبل‌المتین (۲۶ ذیعقدهٔ ۱۳۲۶)،یعنی

۱ـ مجلهٔ مکتب، ش ۷ ص ۲ (صفر ۱۳۲۴ق).

درایام استبداد، صغیرمقاله‌ای باامضای عبدالرحیم تحت عنوان «تبریز! تبریز! تبریز!» طبع شده است. چون به احتمال ضعیفی از نوشته‌های طالب‌اف دانسته‌شد از نقل آن‌خودداری‌شد. علاقه‌مندان‌می‌توانندبه‌آنجا مراجعه کنند.

۳ـ سه رباعی از طالب‌اف در روزنامهٔ ادب (سال اول صفحهٔ ۵۴) چاپ شده‌است .

۴ـ آقای ابراهیم صفائی متن عکس‌نامه‌ای ازطالب‌اف به‌اتابك (امین‌السلطان) را درصفحات ۲۱۰-۴۱۷ کتاب «اسناد سیاسی دوران قاجاریه (تهران ۱۳۴۶) چاپ کرده‌اند. باامتنان ازتوجهی که ایشان در انتشار این‌نوع‌اسنادتاریخی‌دارندمتن‌آن باضبط دقیقتر درین مجموعه آورده‌می‌شودواضافه‌می کنیم که‌طالب‌اف‌اعتقادی‌عجیب‌به‌امین‌السلطان داشت واورا برای ادارهٔ امور ایران مردی‌کافی ولایق و شاید یگانه می‌دانست. معلوم نیست‌اوچگونه توانسته بود که باداشتن روحیهٔ‌آزاد منشی اتابك راهم بپسندد وازعیوب‌اساسی مبری بداند.

طالب‌اف جز این‌نامه درسفرنامهٔ‌آبگرم نیز ازاتابك تمجید و تعریف کرده‌است و همچنین درمقدمهٔ نسخه‌ای از مسالك‌المحسنین که به‌خط خویش نوشته و آنرا به‌اتابك اهدا کرده بوده‌است.

۱۲ـ مآخذ ومدارك دیگر

آدمیت، فریدون: اندیشه های طالبوف. سخن. ۱۶ (۱۳۴۵) : ۴۵۴-۴۵۶ و ۵۴۹-۵۶۳ و ۶۹۱-۷۰۱ و ۸۱۵-۸۳۵

آرین‌پور، یحیی:طالبوف. ازصبا تا نیما.تهران، ۱۳۵۰. جلداول. ص۲۸۷-۲۰۴

افشار، ایرج سفرنامهٔ طالب‌اف. نامهٔ مینوی ،تهران، ۱۳۵۰.ص ۴۷-۳۸

افشار، ایرج طالب‌اف. همین مقدمه که ابتدا درمجلهٔ یغما (سال ۱۳۳۰) و بعددر لغتنامهٔ دهخدا وبعد درسواد و بیاض جلداول (تهران ۱۳۴۵) چاپ شده است.

افشار، ایرج: مسالك‌المحسنین بـه خط طـالب اف وعکس او. راهنمای‌کتاب: ۱۷(۱۳۵۳): ۶۴۲ و ۶۴۴-۶۴۵

اکبرحامد، مهدی: میرزاعبدالرحیم‌طالبوف. آذربجانان‌آذربایجان. تبریز، ۲۵۳۶.ص ۱۰۵-۱۱۲

بامداد، مهدی: عبدالـرحیم طالب‌اف. شرح حال رجال ایران . جلددوم. تهران، ۱۳۴۷. ص ۲۶۲-۲۶۳

رشید یاسمی، غلامرضا : طـالب‌اف و کتاب احمد . ایرانشهر . ۲(۱۳۰۲): ۲۸۳-۲۹۷

رئیس‌نیا، رحیم (و) عبدالحسین‌ناهید: میرزاعبدالرحیم‌طالبوف. نگرشی درهنروادبیات. دفتراول (تابستان ۱۳۴۸): ۲۶-۴۱

شاه حسینی،ناصرالدین : طالب‌اف ومشروطیت ایران. اطلاعات ماهانه . ج ۴(۱۳۳۰) ش۶: ۳۶-۳۷

طالب اف :چندمکتوب تاریخی. ارمغان. ۴(۱۳۰۱):۳۱۸-۲۲۳ و ۳۲۴-۳۲۶

طالب اف :مکتوب به‌ابوالقاسم مرتضوی. اوراق پریشان. تبریز، ۱۳۳۵ق. ص۳۱-۳۲ و ۵۶-۵۹ و ۱۴۸-۱۵۰

طالب اف: [سه‌مکتوب به‌علی‌اکبردهخدا ویوسف‌اعتصام‌الملك]. بهار. ۱(۱۳۲۹ق): ۵۴۶-۵۵۳ (درچاپ دوم: ۱۰۶-۱۱۰)

طالب اف :نامه‌ای ازطالب‌اف به‌محمدابراهیم‌خان معاون‌الدوله. به‌اهتمام ایرج‌افشار. راهنمای‌کتاب. ۹(۱۳۴۵): ۶۴۲-۶۴۴

طالب اف :مکتوبهای چاپ نشده ازطالب‌اف[به معاون‌الدوله]. به‌اهتمام ایرج‌افشار. راهنمای‌کتاب. ۱۲(۱۳۴۸). ۵۷۷-۵۸۱

طالب اف :نامه‌ای از طالب‌اف بـه‌امین‌الضرب. به‌اهتمام ایرج افشار. راهنمای‌کتاب. ۱۳(۱۳۴۹): ۱۱۹-۱۲۰

طالب اف :یك‌نامهٔ تاریخی‌ازطالب‌اف تبریزی. به‌اهتمام‌نصرت الله فتحی. نگین. ش۵۴(۱۳۴۸): ۳۴ و ۵۲

طالب اف: مکتوبهـای طالب‌اف . سواد و بیاض. تهران، ۱۳۴۹ جلد دوم: ص۴۱۵-۴۲۸

طالب اف : [نامه به‌اتابك] . اسناد سیاسی دوران قاجاریه . تألیف ابراهیم‌صفائی. تهران، ۱۳۴۹. ص۴۱۳-۴۱۷

طالب‌اف: مکتوب [به‌رشدیه]. مکتب. سال اول (۱۳۲۴ قمری) ش۷: ۶

عبدالرحیم: تبریز، تبریز، تبریـز! حبل‌المتین. سال ۱۶ (۱۳۲۶ قمری) ش۲۳: ۱۶-۱۷

فتحی، نصرةالله: گوشه‌ای از تاریخ نهضت مشروطیت ایـران. یك‌نامهٔ سیاسی ازطالبوف. زمان. سال‌اول (۱۳۴۹) ش۱۷: ۸ و ۱۶

فتحی، نصرةالله: یك‌سند منتشرنشده مربوط به‌تاریخ مشروطیت‌یا فتوای طالبوف تبریزی بخط خودش. یغما . ۱۵(۱۳۴۱): ۱۷۶-۱۸۰ ایضاً درکتاب «برگ‌عیش». تهران، ۱۳۴۷. ص ۸-۱۶

فشاهی، محمدرضا: عبدالرحیم طالبوف . از گاتها تا مشروطیت. تهران. ۱۴۵۴. ص ۳۸۶-۴۰۷.

محیط طباطبائی، سیدمحمد، یك نامه ازمرحوم‌طالب‌زاده. محیط. دورهٔ دوم (۱۳۲۶): ش۴: ۲۲-۲۳

مدرس تبریزی، محمد علی : طالب‌اف. ریحانة‌الادب .چاپ‌دوم. جلد چهارم. تبریز ،بی‌تاریخ.ص۱۶

مسالك المحسنین: نگین. ش۵۴(۱۳۵۸): ۶۷-۶۸

۱۳- چاپهای دیگر تألیفات

کتاب احمد. با مقدمهٔ باقرمؤمنی. تهران.سازمان کتابهای جیبی. ۱۳۴۶

حاوی دوجلد کتاب احمد ومسائل‌الحیات وقسمت خاتمهٔ نخبهٔ سپهری وپندنامهٔ مارکوس قیصرروم و مقدمهٔ کتاب فیزیك یا حکمت طبیعیه ومقدمهٔ رسالهٔ هیئت جدیده

* چاپ دوم: تهران.۱۳۵۷. (ادبیات‌مشروطه، ش۲)

* چاپ‌دیگربطورلوحی(افست‌ازروی‌چاپ۱۳۱۹ق.اسلامبول) تهران. انتشارات گام. ۱۳۵۶.

مسالك المحسنین. با مقدمهٔ باقر مؤمنی. تهران.سازمان کتابهای جیبی. ۱۳۴۷.

* چاپ دوم:تهران. ۱۳۵۷. (ادبیات‌مشروطه، ش۱)

۱۴- خطابی به اتابك

دوست فاضل آقای فخرالدین نصیری امینی نسخه‌ای خطی از مسالك‌المحسنین‌طالب‌اف (و به خط او) دراختیار دارد وآن نسخه‌ای است که طالب‌اف آن را برای تقدیم به میرزا علی‌اصغرخان اتابك‌در سال ۱۳۲۲ قمری یعنی دوسال پس از تألیف کتاب و چندی پیش از

چاپ و نشر آن بـه خط دستی خود نوشته بوده است و عکسی هم از خود را بدان الحاق کرده و به امین‌السلطان (باشرحی کـه در اول آن بـرافزوده) تقدیم‌داشته است . درینجا مطلبی راکـه خطاب بـه امین‌السطان برای اهداء نسخه نوشته نوشته است نقل می کنیم.

***

این تألیف محقر و مختصر را به محضر انور معارف‌پرور وزیر بی‌نظیر کافی و غیور و سیاسی‌دان صایب‌التدبیر حضرت اجل اشرف آقای میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان تقدیم نمودم تا نام نامی معظم و عنوان گرامی محترم آن ادیب وحید و سخن‌شناس یگانه به شرف معنی کتاب و افتخار تاریخی مؤلف برافزاید. امید که حسن توجه و لطف قبول عالی راکه بهترین اجر زحمت بنده است دریغ نفرمایند.

حضرت‌اجل اشرف مستحضرند که مؤلف‌درایران املاك‌ندارد، از معارف موروثی یا مصنوعی نیست ، وظیفه نمی گیرد، حامل امتیاز و لقب نبوده، استدعا و تمنی از هیچ کس ننموده و نمی کند. دراین صورت ازتهمت متملقی وتوبیخ‌خوش‌آمد گوئی و مغرضی باك‌ندارم.

مضامین کتاب بهترین‌دلیل بی‌غرضی تقدیم‌کننده و امتیاز کمتر آزادی‌طلبی وصفای قلب و بزرگواری پذیرنده می‌باشد. از خداوند قادر طول عمر، صحت‌کامل، اقبال بیزوال، توفیق نیل مقاصد عالیه‌و اجرای منویات مقدسه، ترقی وطن محبوب را به‌حضرت اجل اشرف استدعا می‌نمایم.

به امید پسند و لطف قبول — اثـر خامـهٔ محقـر خـویش
می‌زنم بوسه می کنم تقدیم — محضر صدر پـاك خیرانـدیش
چـه کند بینوا همین دارد — برگ‌سبزی‌است تحفـهٔ درویش
چندروز ار زمانه‌باتونساخت — زیـن‌شتر گربه‌ها مکن تشویش

وطن امروز بر تو محتاج است　　چون طبیب و مریض و مرهم و ریش
هرچه غیر از تو بر گزید غریق　　متشبث بشد بکل حشیش
تا دم مرگ من دعا گویم　　تاشود شوکت تو بیش از پیش

۱۷-۱ ع، عبدالرحیم تبریزی[1]

۱ـ عکس این نوشته را در مجلهٔ راهنمای کتاب ۱۷(۱۳۵۳):۶۴۲-۶۴۵ به‌چاپ رسانیده‌ام.

اینجا مناسب است گفته شود که امضای طالب‌اف بصورت «عبدالرحیم تبریزی» بوده‌است و کسانی که نتوانسته‌اند امضا را بخوانند آن را عبدالرحیم طالب‌اف در ذیل نامه‌ها نقل کرده‌اند. ومن هم چون اصل نامه‌ها را ندیده‌ام به متابعت از آنها، همان را که آنها آورده بوده‌اند آورده‌ام.

-۱-

ایضاحات
در خصوص آزادی

در تحقیق معنای آزادی

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

این که می گویندبه ایرانی حریت داده‌اند معنی این کلمهٔ نوظهور را نمی‌فهمم یعنی چه؟ مگر ما غلام زر خرید بودیم که آزاد کردند؟ مگر ما مقید ومحبوس بودیم ما را مطلق نمودند؟

پس به ایرانی چه‌حریت داده‌اند که عوام و خواص بایك وجد فوق‌العاده همدیگر را تبریك می گویند و تهنیت می کنند.

حل این مسئله برای ما خالی از اشکال نیست. زیرا در مدارس و کتب ما تاکنون شرح و بیانی در معنی این کلمهٔ مجرده ننوشته‌اند و نخوانده‌ایم. بدیهی است آنچه ورای منقولات ماست ورای معقولات ما می‌نماید.

چه اگر غیر ازاین بود وما از معنی این کلمهٔ مجرده بـه اندازهٔ همان‌سرور وحبور پاکوبی وکف‌زنی نطاقی ورجزخوانی آشنابودیم از بزرگی تکلیف وسنگینی وظیفه وفقر علم وثروت شایستهٔ این عطیه، و از انفعال اینکه بادست‌خالی سرزده چه‌سان داخل جرگهٔ ملل متمدنه

بشویم جـوقه جوقه می‌شدیم ، مثل مـادران پسر مرده می گریستیم ، همدیگررا تعزیت می گفتیم، بیدار می‌شدیم، هشیار می گشتیم، متفقـاً و متحداً خـارمی‌خوردیم و بار می‌بردیم تـا خودمان را قابل عنوان کبیر حریت واجرای‌وظـایف مقدسهٔ او می‌نمودیم. آن وقت بـه‌نیل این مـوهبت عظیمه عید ها می گرفتیم، نطق ها می‌ساختیم، تهنیتهـا می‌سرودیم و حالت وجد و سماع‌خودمان را به اخلاف توصیهٔامتداد می‌دادیم.

هرایرانی‌معنی‌دان که درمطالب آتیه اندکی‌تأمل فرمایدبی‌تردید صدق قول بنده را اعتراف می‌نماید.

اگر واقعاً آزادی این است که هر کس هر فضولی می‌خواهد بکند، قطاع‌الطریق هرقافله را می‌خواهد بزند، الوارهرچه‌می‌خواهد بقاپد، اشرار بزندبکشد بچابد، هر بی‌سواد هر چه به‌خیالش بیاید از تهمت وافترا بنویسد، رجاله جمع شود هرچه می‌خواهدبگـذارد هر چه میخواهد بردارد، یاسلمنا تجاروعلما مجلس کنند هرچه به عقلشان گنجید اورا برای مردم چون کلمات آسمانی واجب الأذعان‌شمارند، متمرد را بگیرند ببندند تنبیه نمایند، به‌این بی‌لجامی وحوش وهرج‌و مرج دهشت‌انگیز نمی‌توان همدیگررا تهنیت گفت و چراغانی نمود. یا باید تا زود است سرخود راگرفته به‌دررفت وبه مأمنی گریخت.

اگربه عربی حریت، به فـارسی آزادی، به تـرکی «اوزدنلك» عبارت ازآزادی طبیعی‌است که عموم ابنای بشر بالطبع والخلقه در جمیع افعال واقوال خودآزاد ومختاراست وجز آمراویعنی ارادهٔ او مانع قول وفعل‌او نیست‌و آفرید گار،درخارج قوه‌ای که بتواند مانع‌او بشود نیافریده، آن آزادی ما را احدی قدرت تصرف نمودن ندارد تا چه رسدبه گرفتن و دادن.

خوانندهٔ محترم این سطور می‌توانـد بی‌تأمل دریابد کـه این

آزادی همیشه با او هست و بوده است و خواهد بود و از تحت امر گرفتن و دادن بیرون است.

بازمعلوم نشد که آزادی داعی وجدوسرور ما چیست؟

بلی این آزادی یك تنخواه روحانی عمومی بود که افـراد سکنهٔ ایران متدرجاً جمع کرده درمخزنی که ملت نام داشت انباشته بودند. مشترکاً باآن تنخواه تجارت می‌نمودند. نقود این تنخواه عبارت بود ازطلای صحیح العیار شرف و معرفت و نقرهٔ مسکوك ناموس وادب. این تنخواه مقدس بود، یعنی کسی در او حیف ومیل و خیانت نمی‌کرد و اگر کسی از افـراد سکنه می‌خواست قسمت یا سهم خود را بگیرد یعنی شرف خود را بـه دیگری بدهد و مشغول کار پست فطرتان باشد یا تحصیل معارف نکند یا نقود ناموس و ادب خود را در ملاهـی و مناهی صرف نماید او را مانع می‌شدند و عقوبت شدید می‌دادند.

فقط با این ثروت عمومی هر کس می‌توانست تحصیل شرف و معرفت و ناموس و ادب نماید، یعنی تنخواه را به‌عین او می‌شدمبادله نمود وهر کس هرچه تحصیل می‌کرد عایدمخزن عمومی می گشت.

برای توضیح مطلب مثلی عرض می کنم: اروپا عبارت ازبیست دولت مستقله و چهل وپنج حکومت جدا گانه می‌باشد که ما همه را در یکجا فرنگی می گوئیم. هر کس از صنایع آنها سخن بگوید، علم ایشان را تمجیدنماید، ازآبادی بلاد و تمیزی معابر و اسواق مداحی بکند نمی گوید کـه فلان مملکت چنین است، یا فلان کارخانـه چنان است، فلان پـرافسور چنین گفته ، یا فلان شهر یا خانهٔ متمول چنین است . می گوید فرنگستان پاك است، فرنگـی عالم است، صنایع فرنگستان محیرالعقول است ، فرنگی مؤدب است.

حال آنکه از هشتصد کرور فرنگی یا اروپائی ده کرور عالـم و سیصدهزارنفر کارخانه‌دارد. باقی همه فقیر وجاهل و بدتـر ازآسیائی

است. اما چون درتجارت‌تنخواه روحانی‌همه دریك رشته کارمی کنند یعنی‌در حفظ‌شرف و ناموس و ادب متفق و متحدومعاون یکدیگرند از این جهت منافع افتخار این ثروت راجع به‌عموم ملت است.

درهمه فرنگستان ازفعله تا شهزاده به غریب مسافر در هرموقع چنان‌ادب ومهربانی به‌خرج می‌دهند،مسافررا مجذوب می کنندکه اگر برود دوباره به مملکت ایشان بیابد و اگرنیاید مداحی‌نماید ودیگران را تشویق کند. زیـرافقیـر و غنی معنی حب‌وطن را در مسلك واحد فهمیده‌انـد و استغنای شـرف و نامـوس و ادب را مساوی مالـك می‌باشند.

بعد از ایـن جملهٔ معترضه باز برگردیم بـه آزادی خودمان و ببینیم که‌آن شرف و ناموس و ادب را که به ما مسترد نمودندکی و که از ما گرفته بود؟ چگونه گرفته بود؟ کدام تنبلی وکاهلی و مغروری سبب مغضوبی‌ماشدکه از این‌ثروت روحانی‌منفك شدیم و به‌این‌ذلت‌و نکبت تاریخی قرون متعدده مبتلا گشتیم؟

جواب همهٔ اینها را مورخین بی‌غرض برای اخلاف مسعود ما تذکره می کنند.بنده‌علی‌النقدبه‌اشارهٔ جزئی‌اکتفا می کنم که چهارسال بعد از جلوس ناصرالدین‌شاه یعنی‌بعد ازامیرکبیرشهید پولتیك‌درباری و استقلال ارباب اقتدار مقتضی شدکه رجال عاقل و کافی از مرکز دور و امارده‌وجهال بازاری شریك با شاهد عیش و سرور گرددکه نه در اندرون استعداد ارائهٔ خطائی و نه درخارج اقتدار احداث‌آشوب یعنی‌کار صوابی داشته باشند.از این جهت محور مرکزهمیشه محصور دوایر بی‌فضل متملقین و خائنین گردید.

فقط بنابه اهمیت‌امورخارجه، در رأس‌این‌اداره بالنسبة اشخاص

قابل می‌نشست. ولی هرج‌ومرج کلیهٔ اوضاع او را نیز در مدار نفع شخصی صدور بی‌نور متحرك می‌نمود. معلوم است «اگرخرنمی‌داد قاضی نمی‌شد». تا اینکه در اندك مدت تتمهٔ ماندهٔ تنخواه مخزن‌ملت تا ذرهٔ آخر تاراج بربریان گردید.

محض اینکه در بازار تجارت ملت عوض‌ثروت منهوبه اسباب مبادله‌ای درمیان‌باشدشهروای‌تملق،خیانت،بی‌دیانتی‌و دنائت و رذالت رابه انبار خزانهٔ سوء اخلاق بیشتر ازحد لزوم سکه زدندو ریختندو همین‌کفایت غارت و تاراج ثروت روحانی ملت رامع‌شیء زاید در ثروت جسمانی ملت ما مجری ومعمول داشتند. طلای فلزی مملکت یکجا کان‌لم‌یکن‌معدوم ونقرهٔ موجود را بانحاس خالص‌عوض‌نمودند. تا اینکه فقر روحانی و جسمانی ملت ایران بحدی رسید که در تاریخ امم‌تاکنون هیچ قلم‌نظیر او را رقم نه نموده، «فسیعلم‌الذین‌ظلموا ای منقلب‌ینقلبون».

در این بین فضل خدا شامل حال مظلومین گردید. پادشاه نیك نفس‌وملك صفات به تخت‌ایران جلوس‌فرمود. مظفرالدین‌شاه‌طاب‌ثراه مسلك‌پدرش‌را پسندیده نداشت. همان اوقات که درتهران‌پیش‌بزرگان اسم معارف را نمی‌شد بـه زبان‌آورد «کتاب احمد» را حاجی میرزا حسن‌آقای مجتهد آشتیانی‌نورالله مضجعه حضوراً نشان‌داده ومی گفت: «ببین‌این‌کافربیدین‌همه ایران را تمسخر کرده» و درحق‌مؤلف‌به‌وزارت خارجه‌دستخط‌صادرمی‌نمود. نمی‌دانم‌ونتوانستم‌بدانم که‌چه‌می‌خواست به من‌بکنند. شاه مبرورازتبریز به‌مؤلف احمددستخط متعددمی‌فرستاد که‌الان‌موجوداست. تمجیدمی‌فرمود، تشویق‌می‌نمودوبه‌ناظم‌الدولهٔ‌خلد آشیان (می‌دانست کـه از دوستان مؤلف است) می‌فرمود «طالبوف وطن‌پرست‌است، خوب می‌نویسد». بعداز جلوس چندین‌بار شرفیاب حضور شدم، نایل چندین رأفت و رحمت ملوکانه گشتم.

منظور ازنگارش این سطور این است که این پادشاه مغفور متدین محلی به اخلاق ملکوتی بالطبع از ایام ولیعهدی مترصد ادای قروض اجدادی خود بود و مؤیداً می‌خواست سی کرور ودایع الهـی راکه سپردهٔ ریاست او بودنداز ذلت اسر استبداد آزادنماید واز این موهبت سلطنت ایران را به خانوادهٔ جلیلهٔ قاجاری تیول ابدی بکند.

به فعلیت این نیت مقدسه بعضی موانـع خارجی که ما به سکوت می گذریم اسباب تعویـق می‌بود. تا اینکه اوقات رهن طبیعی خود را مستعداعاده دید و ارادهٔ خدا به تهیهٔ اسباب متعلق شد. موانـع خارجی که رصانت دیوار چین داشت از پی بر کنده گشت وموانـع داخلی منفی و معدوم گردید. تا مظفرالدین شاه عادل به این لقب شایسته نایل شدو حریت مغصوبهٔ ملت را دانسته وفهمیده وسنجیده باز به ملت بر گردانید نه به افرادملت، ونه آن آزادی یعنی بی لجامی که فضول دریاوه سرائی، یادزد در دزدی، یا مفسد در نشـر عقاید فاسده ، یا تاجر در فـروش منهیات، یا مستبدین مثل سابق در گرفتن وبستن فقرا دارد یا می‌خواهد داشته باشد.

این آزادی چنانکه بارها گفتیم شرف و ناموس وادب است.

هر فرد ملت ایران باید بداند که او انسان است. یعنی قسمتی از روح خدائی در اوست. نباید مباشر کاری بشود که در نزد علویت خود منفعل گردد. بداند که ناموس دارد. متدین با دین پاك اسلام است. باید از همه منهیات پرهیز کند و به همه اوامر اطاعت نماید.

مؤدب است. عواید اجدادی را دوست دارد. معاونت دیگران را واجب شمارد و در اقوال و افعال خود همیشه مراعات اعتدال نماید.

وباانداك تأمل معلوم می‌شود که همه باید در این مسلك مستقیم باهم شریك و سهیم بشوند .

واقعاً این ثروت عمومی است که نباید کسی دراو خیانت بکند.

نمی گذارندو نباید بگذارند بکنند.

هر کس از این مسلك منحرف باشد و متمرد گردد البته منفور و مسئول و مغضوب عموم ملت می‌شود و در این مسئولیت شخص اول ملت با آخرین فعله مساوی است.

اگرچه ایـن عطیهٔ گرانبها را به ما دادند و ماقبول کردیم ولـی چنانکه در فوق تصریح نمودیم حالا بـه اسم این آزادی رسیدیم و بعداز ده‌سال مساعی و مجاهده به‌رسم‌اوقدم می گذاریم و بعدازسی‌سال اخلاف ما از سنگینی‌بار وظایف و گریه نمودن به‌صعوبت نیل‌مقصود فارغ می‌شوند ، آب‌رفته را به جوباز آرند. آن‌وقت صحاری‌لم‌یزرع کلاً بوستان وقبرستانهای حالیه گلستان گردد. حقیقت اسلام‌از پس‌پردهٔ غیبت به‌درآید. و«یملاءالله‌الارض‌قسطاًوعدلاً» درمعنی‌خودظهورنماید.

بعد ازان نه تنها سکنهٔ ایران، جماد و نبات و حیوان این ملك به یك درجه مسعود و محمود می‌شوند. از جماد مواد فلزی تفریق و تجزیه می‌نمایند، از اشجار فواکه مینوئی می‌چینند ، نسل حیوانات بحری وبری را از انقراض نگه میدارند وحفظ حیوان اهلی را چون حفظ آدمیزاد مواظب‌می‌شوند، برای‌معالجهٔ‌امراض آنهااطبامی گمارند، مریضخانه‌ها می‌سازند. اگر چنین است اینها را جز سعادت جماد و نبات‌وحیوان چه می‌شود گفت.

در بیان مجلس شورای ملی

برای محافظه نمودن‌این ثـروت، ملت ایران از میان خودشان یکصدوشصت ودونفرمستحفظ انتخاب‌نموده به مرکزوطن فرستادند. اسم مستحفظین را وکـلا و مجمع ایشان را مجلس شورای ملـی نهادند .

قبل ازاینکه ازمحسنات این مجلس ذکـر کنیم اول نواقص او را می‌شماریم.

یکی آنکه پادشاه خلـدآشیان چون به رحلت خود ملهم بـود هنوز نظامنامه منعقد وامضا نشده در امرافتتاح مجلس تعجیل نمود که تا دعوت «ارجعی الـی ربك» این سند افتخاررا خود امضا فـرماید. ازاینجهت‌انتخاب‌اول درخورنکات مطلوبه نشد.

دوم اساس قانون انتخاب موهومـی است. معلوم نیست کـه همه ایرانـی دارای چه قدررأی مطابق قانونی است؟ این‌آرا به چند دایرهٔ انتخاب قسمت شده ؟ سرحد دوایر انتخاب چگونه مشخص گشته؟ همهٔ اینها باحدس وقیاس وتخمین ساخته وپرداخته شده که‌بعد

از نفوس شماری و تشخیص ایالات چگونه که وعده نموده‌اند تحقیقاً باید اساس محکم ومعینی داشته باشد و نکتهٔ مهمهٔ تسویهٔ آرا درتعیین وکلا ازروی کمال دقت و صداقت عادلانه ملاحظه و مراعات شود تا دربنای عمارت توحید ملت ایران هرگز رخنه نماند،درآینده شکوه و محاجه به‌میان نیاید واحداث اشکالات نکند.

اگرحالا اغماض کنند بعدازآنکه مردم حقوق خود را شناختند می‌طلبند. شاید عمارت متبر که مورث افسوس و مخارج زیاد گردد. چون مقننین ملت عاقلند، یکفیهم الاشاره.

وکلای آنها که این مطلب درآینده راجع به‌ایشان است محض اقتضای محبت وطن و استقرار عمل مجلس دراین مسئله سکوت می‌کنند که درابتدای‌کارسبب اختلاف کلمه نشوند، ولی توصیهٔ خود را به اعتراض ایام‌آخربه منتخبین خود می گذارند ومی گذرند.

سوم چگونه که نظامنامهٔ مجلس بی‌نظیر و خارج از تحت تألیفات مجلس دنیا است، همانطوروکلای‌مجلس خارج ازوظیفهٔ‌خود کارمی‌کنند، یعنی‌بیکارمی‌مانند، یا مباشر امورات بی‌دخل می‌شوند. مسائل داعی تخدیش اذهان ومحرك گفتگوهای سیاسی طرح‌می‌کنند. البته اقدامات خارج ازموضوع داعی تباین افکار و اختلاف‌آراء و جلب عصبیت می‌نماید.

درهیچ نقطهٔ دنیا مجلسی نیست که بی‌قانون اساسی وقبل از وضع همه قوانین شعبات ادارهٔ ملت تشکیل‌شود، واگرشدجزتعجیل وضع قوانین و ترتیب وزارتخانه‌ها مسئلهٔ دیگرطرح نماید و مطالبهٔ دیگربکند.

بفرمائیدببینم بی‌وضع‌قانون‌یعنی‌تشخیص‌حقوق‌وحدود وزیری که دیروزنصب‌شده به خیانت مهم نمودن وعزل اورا خواستن، یا از وزیرده ساله بی‌تفتیش و اثبات خیانت بد گفتن، درعزل مأمورین و

گرفتن املاك دیگران وفسخ اجاره نامه جات وغیره و غیره اصرار و تکرارنمودن استقرارهمان استبداد ونشان دادن مشت زورمندی ادارهٔ قبل از مجلس نیست؟ و اینها را مستبدین قدیم اگر حرکات بی‌قانون گویند صحیح وحقیقت نیست؟ یاوکلای محترم دردفاع خودشان جز اسلحهٔ نظری حربهٔ دیگردارند؟

چهارم وکلا آنچه مناسب حالت ایشان نیست قبول‌نمی کنند. تقلید فرنگی‌را جایزنمی‌دانند، ولی قانون اساسی می‌خواهند. تاکنون نظمی درنطق خودنگذاشته‌اند در دوماه نظم ایران را مطالبه می کنند وکسی نیست بگوید که مجلس وکلا از صنایع کدام کارخانه است؟ قانون اساسی ازکدام زبان ترجمه شده و این بساط که ما چیده‌ایم مگرکلیهٔ نقشهٔ اوازفرنگستان‌نیست؟ ازین‌میان‌پس‌چرا تعیین محل نطق و ترتیب ناطقی تقلید می‌شود؟ هزار سال گمراه تقلید جهالت بودیم، حالا اگرتقلید علم نمائیم چه ضرربه جهل ما خواهد داشت؟

پنجم درزمینهٔ جزئیات مثلاعمل صرافی از مخصوصات بانك باشد یا نباشد؟ اگرچندین گفتگوامتداد باید درتصحیح وتصویب سی هزارفصل قوانین باید چندین سال قیل وقال بشود.

ششم درمتن نظامنامه دوسه بارکلمهٔ وزرای مسئول تکرارشده. وکلا هرروزمی گویند وزرای مسئول وزراء مسئول‌است! یعنی چه؟

اگرمسئولیت اینست که وزراء زودتر از وکلا حاضر مجلس شوند ومنتظرباشند که به‌خیال‌هرکس‌هرچه برسد بپرسد، وزیرباکمال تمکین جواب عرض نماید و مرخص بشود ، آن وقت وزیری که فقط ازبیست وچهارساعت برای‌خوردن وخفتن هشت ساعت دراختیار اوست شانزده ساعت دیگررا بایدکار بکند امورات وکارهای مسئولی واقعی خود را کی درست نماید؟ پس مطالبهٔ این مسئولیت صحیح نیست.

اگر این‌است که وزیر در دایرهٔ مأموریت خود خیانت کرد یادر اقدامات خود در حقوق معینه افراط یا تفریط نمود آن وزیر مسئول یعنی مقصراست باید عزل شود وسایـرهیئت وزرا نیزبواسطهٔ اهانت او خودشان استعفا می‌دهند . بـدیهی است کـه وزراء دراین موارد مسئولند.

اما این مسئولیت را مجلس بعد از وضع قوانین حق مطالبه دارد، آن‌هم به‌شرطی که به‌خیانت یا تمرد وافراط یك وزیرشخص مقصر عزل شود نه هیئت وزرا. زیرا بدبختانه ایران علی‌الحساب اشخاص قابل وزارت کمتردارد. اگر دو دوره هیئت وزراء معزول شود دورهٔ سوم باید به‌دامن معزولین اول ملتجی گشت.

آدم قابل در ایران زیاد است. اما چون وزرای آتیه به حکم قانون باید درعمل ادارهٔ متحملهٔ خود عالم باشد وسند استحقاق‌داشته باشد، ازاین جهت تنهالیاقت‌شخصی و نجابت اجدادی سند استحقاق نخواهد گشت. وانگهی مسئولیت‌وزرا ازاقدامات فعلی است نه‌قولی. فعلیت او وقتی ممکن است که وکلا از میان خودشان دریك روز به دولت سی نفرشخص وزیرمسئول بتواند نشان بدهد.

برای وزرا یك مسئولیت دیگرنیزدرمجالس اروپا هست که او را مسئولیت «فرقه بازی» می گویند. وزرای‌هرفرقه که‌درسرادارهٔ‌دولت است فرقهٔ مخالف برای‌آنها اسباب چینی می کنند، تدابیرلازمه برای تحصیل اکثریت مجلس وعزل وزرای حاضر به‌کارمی‌بندند، دروضع یا تغییریك قانون یا مطالبهٔ وجهی یا استقرار عملی که وزرا به مجلس لایحه دادند تا موقع مستعد شد با اکثریت مسئله را قبول‌نمی کنند. آن وقت وزرا خود مجبوراستعفا می‌شود.

حمد خدارا این مسئولیت یعنی فرقه‌بازی درمجلس ایران حالا و استقبالاً نیست و نخواهد بود. ایـران یك مملکت، یك ملت، یك

مذهب است که احتیاج ومنافعشان واحد است.

هفتم در کدام مجلس دنیا دویست نفر تماشاچی درمجلس می‌نشینند. اگرمستمعین خارجی لازم است باید اول برای ایشان غرفه درست کرد.

آقایان می‌فرمایند ما روزنامه نداریم، مردم باید بیایند گوش بدهند بشنوند وبروند مجاری مجلس‌را منتشر نمایند. مگرایران‌عبارت ازسکنهٔ طهران است که بدانند وتمام شود. اگرانتشاراخبارلازم است قبل از انعقاد مجلس و افتتاح مکالمهٔ بایست جرائد تأسیس نمود، بایست راه ما را به سرعت «پوسته» و حمل جراید راسهولت داد، مخابرهٔ تلگرافی را ارزان نمود وآسان کرد. لامحاله «پوستهٔ»دخول‌و خروج پایتخت وبلاد معظمه را یومیه کرد.

شاید معترضی بفرماید که ما همه اینها را بهتر از تو می‌دانیم، اما پول نداریم . از کجا همهٔ اینها را درست بکنیم . بنده عرض می‌کنم پس بهتراست حرف بی‌پولی را هیچ نزنیم. اگر رؤسای «پوستهٔ» ایرانی مسئول بودند همه اینها را خودشان جداً می‌طلبیدند و اگر می گفتیم پول نیست می گفتند من اگر نکنم مسئولم. حالا که پول نیست استعفا می‌دهم وخود را درانظارملت بی‌غیرت وبی کفایت به قلم نمی‌دهم.

موسیو نوس را نمی‌شناسم وندیده‌ام. ولی‌می‌دانم قابل‌رجالی نیست واگرخائن نیست اسراردولتی را فاش می کند و به این دعوی سند دارم که خود خیانت بزرگی است.

ازتبریز ومراغه وطهران به هرجا کتب با «پوسته» فرستاده‌ام یا نرسیده یا ازسه نسخه یکی را برداشته‌اند. ولی درعهود سابقه از همه شعبات دولت ایران «پوسته» بهترمنظم بود.

بنده منکراستخدام رجال خارجه نیستم ومعتقدم که رجال‌داخله

بقدر کفاف نداریم، ولـی منکر کسان مقلوب خارجه هستم و کسان خود را درسرامورات می‌خواهم. اگـر گوشت را بخورد استخوان مارا نیندازد خارجه روزمی‌شماردوپول‌می‌شمارد، باشدونشدکارندارد. چون کلام جر کلام نمود معترضه شد.

بازبر گردیم بر سر تماشاچیان مجلس. بدیهی است همهٔ اینها متدرجاً درست می‌شود. اما تماشاچـی گرفتن بلیط یا اذن دخول را قبول نکند یعنی چه؟ دراینجا هر گاه اطمینان کامل به اتفاق دولتیان با ملتیان نمی‌داشتیم سوء ظنی نمی‌توانست به ذهن ما خطور نمایدکـه بعضی ازمنافقین رجال‌دولت عمداً کثرت ازدحام‌مستمعین رااظهارمیل‌و رغبت نمی‌کنند که بروند نشر اراجیف کنند و سطوت مجلس را در انظاربکاهند و دراین میان نشان بدهندکه وکلا مستعد اجرای وظایف خود نیستند ونمی‌توانند ازعهده بر آیند.

دراین صورت بازآنها که درپنجاه سال دورهٔ ترقی عالم پیش روی تابش‌انوارمعارف که حتی زولوسها اقتباس می‌نمود سدسطوت بلندی کشیدند و اقتباس ایرانی را مانـع شدند، ملعون و مقصر ابدی می‌شوند نه ملت مظلومه بی‌علم وتهیه.

درفواید مجلس شورای ملی

«عیب می‌چون که بگفتی هنرش نیز بگوی» . هرایرانی باسواد می‌شناسد که نویسندهٔ این سطور ایرانی و ایرانی نژاد است. ازطبقهٔ فقرا است.عالم نیست اما جاهل با اطلاع است. هرچه مسوده می کند و عیب‌جوئی می‌نماید فقط برای اصلاح اوست.

اگردر اعمال و اقوال دایرمنافع ملی «کرتیکه» تشریح معایب و محسنات نباشد در آن ملت ترقی نمی‌شود. بی‌تشریح در روی کرهٔ زمین یك ملت متمدنه زنده نیست. اساس ترقی و اصول تمدن منبع‌از تشریح معایب و محسنات دارد.

بنده هرچه فهمیدم نوشتم. دیگـری به هرچه در رداقوال بنده مستند است نشان می‌دهد و رفته‌رفته‌کارها قولا و فعلاً مکمل گردد و گرنه بقول‌بسمارك معروف‌اگر این‌تشریح و «کرتیکه» نباشد ما یا از حرارت خودپسندی محامدخود می‌سوزیم یا از برودت تکرار معایب خویش منجمد می‌شویم، همینکه نویسنده تشریح بایدعلم او راآشناو گرنه مدح یا قدح بی‌علم‌از امثال‌بنده فضولی‌معدود است.

رجال این مجلس که وکلای محترمند بی‌تردید همه عاقل و صادق و غیور هستند. درمیان ایشان از اعاظم علما و معارف دیگر اشخاصی هست که تنها به ادارهٔ یك مملکت مستعد و کافی است، خصوصاً حجج اسلام ملاذالانام سلمهم‌الله.

این آقایان تا کنون با این همه تضییع اوقات که علتش بیشتر همان مفاسد صدسالهٔ بی‌نظامی و بی‌ترتیبی و بی‌اساسی ادارهٔ دولت باز آنچه کرده‌اند داعی کسب تمجید و ترحیب خارجی و هزار تشکر و امتنان داخلی است.

نظامنامه که گفتیم نظیر ندارد. چنان دقیق و مکمل تألیف شده که در هیچ نقطهٔ دنیا در میان ملتی که هیچ گونه قانون عرفی و جز اسم بی‌مسمای قانون شرعی چیزی نبود بهتر از او «آکت» یعنی سند مشروطیت یا تعیین حقوق ملت نبوده، و اگر بعضی الفاظ مبهم در او هست طوری آن الفاظ ترکیب شده که در وقت لزوم همهٔ آنها به‌نفع حقوق ملی مصرح یا قابل تأویل است.

مصنف او جوان عالم کامل علم حقوق و دارای حکمت و فلسفهٔ فقه جدید و حقوق بین‌الملل می‌باشد که ما می‌توانیم به او ببالیم و فخر کنیم.

بنده عقاید او را مثل عقاید خود آشنا هستم و صداقت او را مدتی است معتقدم. چگونه خودش در مکتوب بنده مرقوم فرموده «این نظامنامه تالی قانون اساسی است». همان‌طور هم هست. چون قوانین کلیه حاضر نبود برای تقسیم حقوق ادارهٔ ملی بهتر از این وضع امکان نداشت.

بنده عرض می‌کنم که ای شخص محترم برای ایرانی این نظامنامه تالی کلمات یا الواح آسمانی است نه تالی قانون اساسی.

شخص محترمی از وکلا که در تألیف و تصحیح او بسیار باریك

بینی و نکته سنجی نموده و در تصحیح آخری مشکلی را حل کرده ازخدا می‌خواهیم که اختر سعدش در آسمان افتخار ملت تابنده ومنور باشد. اما بی‌قانون اساسی کار مجلس صحیح نیست وتکالیف مأمورین مهمل می‌باشد.

شخصی از رجال معتبر درجهٔ اول که خدا عمر و توفیقش بدهد به این بنده مرقوم فرموده بود که: «وکلا در واقع یدبیضا[1] می‌نمایند» ، این را با یك شوق‌وعشق غریبی نوشته بود که ازصورت کلمات‌مسوده انواروجدباطنی راقم محترم می‌تابید.

این هردو آقا چون اهل خبره و عالم درمعنی خود هستند دلیل بزرگ و سند بی‌جرح کاردانی و غیرت و کفایت وکلا می‌باشد.

بلی علمای دنیا باید مبحث جدیدی به معلومات‌خودبرافزایندو بدانند که عقل‌تولیدعلم می‌کند نه علم تولیدعقل. فرنگی با علم‌اداره که دستورالعمل جمیع ملل عالـم است در نشرصدای قانون اساسی ایران قطعاً قبول‌نکرد ، ممکن‌ندانست، محال‌شمرد، و زیرلبی‌به‌نیمخند می‌گفت «مهمل».

اما بعد از دوسه مجلس تجلای انوار کفایت مجلسیان قلـوب منکرین حتی معاندین را چنان برافروخت کـه ازآن تردید منوربازبه ظلمت حیـرت و استعجاب افتادند و هنوز درآن‌وادی گمراهند و در این گمراهی آنقدر سرگردان می‌مانند که ازمشرق مجلس آفتاب‌اعتدال و اطمینان‌راه خلاصی‌ایشان را منورنماید واستعداد ایرانیان را برآنها نشان‌بدهدو آنچه ما گفتیم باورمی کنند که علم‌ازعقل می‌تراودو ایرانی اعقل معاصرین است.

---

1. اصل : یدوبیضا.

در تکلیف وکلای ملت

قبل از شروع به مطلب عرض می کنم که اطلاعات و قلم بنده ازشرح این‌مسئله مهمه قاصراست. ولی‌چون «مالایدرك کله‌لایترك کله» ازنصایح موثوقه است بایدهر کس هرچه می‌داندبگوید، بازچند سطر فسرده آنچه می‌دانم می گویم.

بدیهی‌است وکلا بهتر می‌دانند که همه اقوال و افعال ایشان در مجلس ملی به همهٔ ایران‌عموماً و به مملکتی که‌آنها را منتخب نموده خصوصاً نفوذ کلی دارد و اقوال و افعال هیئت وکلا نه ملت ایران حجت می‌باشد.

اگراین مسلم‌است هروکیل جسامت‌تکلیف‌خودرا با اندك تأمل می‌تواند مقیاس صحیحی داشته باشد.

ملت این‌وکلا را منتخب‌نموده که‌آنها بروند در مرکزمملکت بنشینند درمصالح امور ایشان شورکنند ، قوانین‌لازمه را وضع‌نمایند و اجرای قوانین‌را در دو دستگاه جداگانهٔ وضع‌واجرا یعنی‌درتقسیم عمل‌ادارهٔ ملت میان وکلا وحکومت و استقرار آمری اولی‌ومأموری

دومی استقلال کامل داشته باشند.

اگر این مسلم است هر وکیل با اندك تعمق‌وسعت وظیفهٔ خود را با اسب برقـی خیال خود در استمرار چند روزه می‌توانـد سیر نماید.

ارائـهٔ جزئیات ایـن وظیفه و تکلیف چون همه وکلا از بنده هزاربار عالم و مجرب هستند اگر فضولی نباشد اقـلاً اظهار بدیهی است.

بنده می‌خواهم‌دقت‌وکلای محترم را به مطلبی‌خارج ازتکلیف و وظیفه ایشان جلب نمایم که قبول و تحلیهٔ او از اجـرای وظایف و تکلیف و اجبتر ومقدم است.

این مطلب اگرچه درصورت هیچ ربطی‌به تکالیف و وظائف آنها نـدارد ولـی در معنی اصل و اساس بلکه عین و ذات تکلیف و وظیفهٔ ایشان است.

بی‌شبهه باید اول اصلاح ایـران از شعبهٔ مالیه ابتدا شود. بنده اطلاع ندارم که مالیات ایران چه‌قدر است؟ چه‌طور می گیرند؟ آنچه از دزدان‌خانه زاد زیاد می‌ماندچطورخرج می کردند. این قدرمی‌دانم که چیزی‌هست که اسمش مالیات است. از این مالیات آنچه هرروزه عاید می‌شود نقداست، احتیاج به محصل فرستادن و ناهار حاکم را قدغن کردن و قلیان را از دست پیشخدمت والی گرفته بر زمین‌زدن و تفاصیل «کومیچنی» دیگر ندارد. تیول دربارومقربین است و قـرض روسیه را نیز ازآن شعبه می‌دهند.

اما مالیات محصلی کلا عبارت از حواله و قبض و برات است که نه‌دهنده روی پول را دیده ونه گیرنده[1] و حسابش باکرام‌الکاتبین است.

---

1. اصل: نگوینده.

هیچ وزیرعالم استیفای جدید ومحاسب مسلم اروپا نمی‌تواند آنها را به تحت جدول بیاورد که بیننده چیزی از اوبفهمد و باقی وفاضل او را بداند.

به وکلا در دانستن آنچه گذشته تضییع اوقات ده ساله بی‌لزوم است. فقط بعد از وضع قانون، خائنان معروف را با سند خیانت محکوم نموده‌استرداد اموال منهوبهٔ ملت را می‌نمایند ودرفقدان وجه تأدیه محبوس می‌کنند.

ولی وکلا هراقدام مجدانه دراخذ و صرف مالیات ودروضع مالیات جدیده به‌اموال غیرمنتقله یا موارد غیرمستقیمه و تغییر «سستم» طرح تیول یا استرداد املاك خالصه ازغاصبین بلاحق‌بنمایند ودست خیانت را ببندند، بازمخارج تنظیمات جدیده به‌جا خالی اولی بودجهٔ ما می‌فزاید وبعد ازدوسه‌سال مجبور استقراض می‌شویم.

یحتمل بنده نمی‌فهمم، زیرا اسباب فهمیدن نداشتم. دخل و خرج روسیه راکه تخمیناً سیصد بار ازمالیات ایران زیاداست در دو ساعت می‌شود دانست وبنده کتب بودجهٔ چندین ساله را دارم.

ازشعب انحصاریهٔ دول فقط برای ما تنباکو باقی است . ولی چون لازم‌است که کاشتن تریاك را قدغن نمائیم از این‌جهت انحصار تنباکو نیزجای دقت کلی می‌شود.

منع کاشتن تریاك را بنده به تقلید احکام اخری مملکت ختا نمی‌گویم. سی‌سال است در همه مجالس و محافل عرض کرده‌ام وبه صد نفر ایرانی مکتوباً نوشته‌ام و درچندین نوشته‌جات بنده که تا کنون طبع نشده وازحیزانتفاع عصرافتاده احباب خوانده ودیده‌اند . یعنی تاخدایك معدن‌طلائی‌برای‌سعادت ملت‌ما کشف‌نمایدعلی‌الحساب مقروض خواهیم بود.

چون منظورسخن گفتن درخصوص مالیات نبود مطلب‌راهمین

جا ناتمام می گذارم، زیرا خوانندهٔ محترم‌حق دارد بگوید که اینها همه بدیهیات است. پس آن مطلب که جلب دقت نماید کو وکدام است ؟

بلی آن مطلب را عرض می کنم. اما خود را نیزمخلوط نموده وبعدازین «ما و کلا» خواهم نوشت.

درابتدای این صحبت اول باید بگوئیم که «ماو کلا» درمصالح امور آزاد ومطلق و معتبریم وآنچه با اکثریت افراد وجداناً کنفس واحده متحد وملتزم هستیم نفع‌ملت، سعادت ملت، تنویه ملت،دیانت ملت وتربیت ملت است.

هرچه بکنیم باید دراین دایره باشد وهرچه دراین دایره بکنیم ملت چنانکه گفتیم باید آن قول وفعل را حجت بداند و اطاعت اورا واجب شمارد.

اگراین ایجاب و قبول صحیح است، ماآنچه در مصالح امور ملت می کنیم‌باید از روی یقین معتقد باشیم که این صلاح است و ممکن‌الاجرا است . صعب نیست سهل است. شخصی نیست ملی است. ودراین مسائل وسعت نظربه‌حدی برسد که غیرازمصالح‌سکنه، هوا،آب، خاك، نبات، اشجار وحیوان این مملکت نیز زنده یعنی‌مفید و مسعود گردند.

ازاین بیانات واضح شد که ما یکصد وشصت و دونفر مبعوثیم که سی کرورمرده‌را زنده،فقیررا غنی، جاهل را عالم،عبد راحر کنیم.

هر وکیل که مبعوثی خود را بدین سمت اقرار نماید باید در صورت مردم ولی در سیرت مبعوثین حقیقی باشد. اگر «یدالله مع الجماعة» درست است، پس وکلا را دست خدا برانگیخته وکسی را که دست خدا برانگیخته که بروند حقیقت اسلام یعنی عدل را در

جائی که مملوازظلم‌است انتشاربدهد. چنین اشخاصی باید اول همه اشکالات را درنفس خودحل نماید، معیشت خودرا سهل وساده بکند، ازدوغذا بیشتر به سفره نگذارد، لباس ارزان مال مملکت را بپوشد، یك قدم ازرسوم وعواید اجدادی بیرون نگذارد و خود را محسود کسی نکند، ازشکوه وتجمل صرف نظر نماید و هر چه دارد بیندازد بشکند.

وتغییرات اصولی‌واساسی درقیودات تبذیرواسراف‌بی‌شعورانه که جزواعظم سوء اخلاق وطن ما شده بدهد. بعدازآن‌که خود را به این شرف قناعت‌نایل‌دید آن وقت دروضع قوانین ملکیه‌وعسکریه، درتعیین شئونات وتغییرالبسهٔ مشعشع تقلیدی فرنگیان وتعیین‌مواجب مأمورین مسلك مستقیمی می کرد، و هرچه می کندو می گوید کلاً در زمینهٔ همان سادگی وقناعت یعنی سهولت میعشت می‌شود.

ما چون مسلمانیم اسباب و طلا نباید استعمال بکنیم. ما چون مسلمانیم نباید به سفرهٔ دو نفر غذای ده نفررا بگذاریم و سی جور طعام به خوان حماقت خودمان بچینیم، و نیم ساعت بالیدهٔ تبذیر و اسراف خود بشویم ونعمت خدا را ضایع نمائیم.

بدیهی است اگر ما به مأمور مواجب تعیین‌کنیم باید خودمان بدانیم که این‌مقرری به‌گذران اوکاملاً کافی است وآسوده باشیم که اورشوه نمی گیرد. وگرنه هیچ نظارت و شدت حدود درصورت احتیاج مانع رشوه خوری نمی‌شود.

واگرما با مخارج امروزی به مأمورین تعیین مواجب نمائیم وزیرمسئول باید پانزده هزار تومان بگیرد و به صعوبت حفظ طمع نماید. بافقرایران چطورمی‌توانیم بدهیم؟

بااین اسباب سفر، چادرهای آسمانی، یدکهای‌ریسمابی‌یااسبهای ترکمنی اگربیخ خیانت را باآتش اعتدال و سادگی نسوزیم چطور

پیش بندی می کنیم.

به خدای واحدقسم سعادت حال و استقبال ایران فقط درساد گی و تسهیل معیشت اوست. زیرا ثروت و علم تالی قناعت است. این همه ظلم و استبداد فوق‌العادهٔ ایران، هرگز بنده را مثل اسراف و تبذیـر ایرانی مؤثر نبود.

«ما و کلا»ی ملت اروپا را بهیچ وجه نمی‌توانیم با علم و ثروت خودمان اطمینان استقرار تمدن بدهیم و داخل جرگهٔ مجلسیان اروپا بشویم. مگربا قناعت وغیرت و صداقت و کفایت که همهٔ اینها منوط به قناعت‌واصل‌علم اقتصاداست که علمای اروپا هنوز اورا می‌جویندو پیدا نمی کنند.

درفواید این‌نکتهٔ قناعت وسلب تبذیر و اسراف‌وشکوه، اگـر بخواهیم یك‌سال‌صحبت کنیم وده‌جلد کتاب بنویسیم بازتمام‌نمی‌شود. به اسم همین قناعت‌از و کلا استدعا داریم این ترتیبات راکه اجدادو نیاکان ما محلی بودند نوظهور نشمارند ونسنجیده منکرنشوند.

سلاطین ایران جزدوغذا درخوان خود نداشتند تااین اواخر. تاریخ ما را بیاریـد بخوانید.ملك شاه، سلطان محمود، امیر تیمور، نادرشاه، آقامحمد شاه. اول کی این سفره را چیده‌اند که حالا فراش باشی می‌چینند. کدام سلطان جهانگیر ایران چهار هزار تـومان خرج سالانهٔ قلیان‌داشت که حالایك‌امیربهایم[1] دارد. نیاکان ماهر کس آروغ می کرد اورا بی‌ادب می‌دانستند که زیاد می‌خورد!

اگرمسلمانیم چرا به فرمایش حضرت ختمی مآب‌متأسی نمی‌شویم که به طبیب نصاری‌فرمود امت من غذا را بعد از گرسنه شدن می‌خورند و قبل از سیر شدن دست می کشند، از آن جهت مـریض

۱ـ طعنه برامیربهادرست (ا.ا.)

نمی‌شوند. بازقلم می‌خواهد سرکشی بکند.

باری ملت ما امروزدروضع زندگی ازشستن لباس وپختن غذاو تربیت اطفال تا ارتقا به عـرشهٔ نظافت و نزاکت تمدن محتاج ارائه می‌باشند، وبایدهمه را وکلای مجلس شورای ملی به وکلای انجمن بلاد بیشترباقانون وبعضی را به توصیه‌واصل اوراکه گفتیم فعلاً نشان بدهد ووظیفهٔ تربیت را سرمشق خوبی بدهد. درروی فرش بنشینند و ده نفر بعداز شستن دست ازیك ظرف غذا نخورند و از آنچه مورث مصرف جدید یاحدفقرا است پرهیز کنند.

درخاتمهٔ این بیانات عرض می‌کنم که ما قانون اساسی داریم، درمطالبه واستقرار حقوق ملی حرمطلق هستیم، ولی در نزد مسئولیت ملت محدود می‌باشیم وهمه دریکجا درمحضر هیئت خودمان که حکم شخصی واحد دارد باز محدود ومسئولیم.

در بیان تکلیف ملت

ملت ایران، حالا همه می‌دانند که این ثروت افتخار حریت از اجداد ما ارث مانده و در خزانهٔ سطوت شخص متدینی محفوظ بود که هروقت ما بالغ شدیم و مطالبه نمودیم به‌دست ما بسپارد.

چون حدبلوغ ملت به استرداد ارث آزادی خود وقتی است که برای او از جان و مال و اولاد خود می گذرد این بود که محض اثبات رشد و بلوغ ایرانی آقایان حجج‌اسلام عموماً و حضرت مستطاب **حاجی میرزامحمد آقا**، خصوصاً مظفرالدین‌شاه قدس‌سره را که بالطبع مایل اجرای این مطالبهٔ مقدسه بود حلول‌وقت و استعداد ملت رانشان دادند تحویل گرفتند و در خزانهٔ ملت چنانکه گفتیم در تحت نظارت یکصدوشصت‌ودو نفر وکیل گذاشتند.

در این‌صورت اول تکلیف ملی‌ما این است که حق مسترد خود را حفظ نمائیم. اگر شخصی یا جمعی بخواهد او را از ما بگیرد یا در او خیانت بکند با مال و جان و اولاد خودمان دفاع نمائیم و یقین بکنیم که اگر او را دوباره از ما گرفتند مادام‌الدهر اخلاف ما دراسر و

ذلت ابدی خواهد ماند.

این آزادی ما را دو دشمن قوی در پی است: یکی منافقین و مستبدین داخله که می‌خواهند باز مثل قدیم فعال‌مایرید باشند، خون مردم را بخورند و انقـراض ملیت ما را به یك عیش پنج روزهٔ خود بفروشند که نه غیرت دارند، نه مسلمانند ونه ایرانی و ایرانی‌نژاد.

غیرت ندارند، زیرا می‌بینند و می‌دانند که یك کرور ایرانی در بلاد خارجه گرسنه و عریان فعلگی‌و گدائی می کنند.

مسلمان نیستند، زیرا قرآن‌می‌خوانندودرپاریس روزه می گیرند ولی‌در معبد خدا حکم قتل علما وسادات را می‌دهند.

ایرانی نیستند،زیرا که اگـر می‌بودند مملکت ایران را بـرای ده هـزارو پانـزده هـزار تومان یا یك تمجید خارجه‌به‌نشان مرصع نمی‌فروختند.

اعدام این طبقهٔ خبیثه برای هر ایرانی‌درصورت‌تکرار مامضی‌و تصور دیگربار تصرف حریت ما واجب وثواب جهاد پیش‌روی امام عصر (ع) دارد.

دشمن‌دوم که هزاربارقوی‌تر از اولی‌است بی‌علم و فقرروحانی یا ضعف ایمان ما می‌باشد، یعنی به حسنات و سیئات تکالیف شرعی یا حدود روحانی خودمان یقین نداریم. هرچه می کنیم لاعن‌شعور و معلل‌به غرض است. به‌طواف مکهٔ معظمه می‌رویم‌شرایط «من‌استطاع الیه‌سبیلا» را مراعات نمی کنیم. خمس وزکوة خود را نمی‌دهیم.مال مردم راکه عنفاً یا پنهانی گرفته‌ایم به صاحبش نمی‌سپاریم، پس معنی این زحمت و مخارج چه شد؟ چرا رفتیم؟ به‌حکم که رفتیم؟ چه‌فائده از این عمل‌روحانی داریم؟مگر اینکه یك «اقل‌الحاج» به اول امضای خود برافزودیم. احسان می کنیم، فقرای محتاج بیرون در می‌ماند. اغنیارا دعوت نموده اسباب‌شکوه خود را نشان‌می‌دهیم. برای‌فروختن

یك قران جنس ده بار به لفظ جلالـه قسم می‌خوریم. شهادت دروغ می‌دهیم. یك برادر محتاج‌خرج یومیه است یك برادر یدك می کشدو همه‌کارهای ما کلا بی‌استثنا ازموضوع‌ومعنی‌خودخارج شده. بفرمائید اگر ما یقین داشتیم چنین می کردیم؟

از نماز و روزه ما اگر سخن بگوئیم منفعل نمی‌شویم؟ اگر با نظرانصاف‌ملاحظه کنیم آیا می‌توانیم بگوئیم که مسلمان ومؤمن‌هستیم، «وای اگر از پس امروز بود فردائی».

پس این ضعف ایمان آینۀوجدان ما را مکدر نموده. از این‌رو احساس علویت ما یکجا محوو نابود گشته و در واقع زنـدۀ مرده یا جماد متحرك شده‌ایم.

این خود غضب الهی‌است ما را فراگرفته ، که مبتلای این‌همه نکبت و ذلت و ظلم و پامالی استبداد بوده‌ایم و اگر به حس نیائیم و زنده نشویم قابل حفظ آزادی خود نخواهیم بود و این موهبت کبری به‌همان سهولت که آمده بود با همان سهولت نیزخواهد رفت.

اگر این مسلم است پس چگونه که از پینه‌دوز گرفته تا شخص اول همه در یکجا به فراهمی این ابتذال مساعد بودیم. در اصلاح او نیز بایدهمه‌افراد سکنه،مرد وزن،فقیروغنی،عالی و جاهل،اعلی‌وادنی متفقاً مساعد باشیم.

مساعدت عمومی‌چنین می‌شود که رجال‌صاحب نفوذ سرحدات می‌دانند که در مرکز امر بزرگی در دست است. دستگاه کبیری‌چیده شده که همۀ ایرانی باید معاونت نمایند . نمی گذارندآشوبی احداث شود، آتشی بسوزد که مجاورین مارا بهانه به دست‌آید و می‌فهمند که اطراف ما کلاً منتهز این‌بهانه هستند. اقوام و زیردستان خودراچون مسلمان پاك و ایرانی‌وطن دوست از عیب وچپاول و راهزنی‌یاآشوب داخلی مستحضرمی‌نمایند و حالی می کنند.

دزدان بلاد می‌دانند[1] که حالاهمه ملت یك‌اهل‌بیت است. اگر دزدی کند مال برادر خود را می‌دزدد. سابق‌همه دزد بود اما حالاهمه به راه راست اسلامیت و ملیت افتاده دیگر نباید دزدی کرد.

فعله میداند که اومسلمان است. مزد گرفته باید بقدر مزد بی یا باحضور ناظر بلاتفاوت کار بکند تا مزد بر او حلال باشد.

صنعت‌کارمی‌داند که اگر راست می گویداحتیاج به‌قسم‌خوردن نیست. مردم بـه او باور می کنند همین که کار خود را خوب درست نماید وخدا را رزاق بشناسد که در کسب حلال برکت است.

تاجر می‌داند کـه مال اجانب را به مملکت آوردن گناه است. مردم را با اسبابهای بی‌وجه و قماش قلب فریفتن و عملیات مملکت را از قرب‌انداختن شرط اسلامیت نیست.

محتکرین می‌دانند که‌خون مردم‌را به شیشه گرفتن، گندم وزغال را انبار کرده به فقرافروختن کفر است. این‌جور اندوخته‌ها در حکم مجهول‌المالك است که مردم حق‌دارندجمع شوند و تاراج کنند.

علمای روحانی ماکثرالله امثالهم می‌دانند که حفظ حوزهٔ اسلام بی‌علم نمی‌شود ومعلومات ما در استقرار ترقیات امروزی‌کافی‌نیست. باید کارخانه‌بسازیم،راه سهل‌العبورداشته‌باشیم، معادن‌خود را دربیاریم، از خارجه دانایان عمل را استخدام نمائیم.«لارطب‌ولایابس‌الافی کتاب مبین» متن قرآن و آوردهٔ پیغمبرصادق است. آنچه در منطوق کلام خدا نیست در مفهومی آیات بجویند و پیدا کنند تا عقل وعلم رابه‌هم تطبیق‌کامل‌بدهند و متدرجاً ملت‌اسلام‌را از ذل‌جهل و احتیاج برهانند و مردم را به سهولت معاش و تـرك تبذیر و اسراف نه اینکه توصیه کنند ، وعظ بدهند، مجبور ومسئول نمایند و متمرد را مثل‌جانی‌تنبیه شرعی و قانونی بکنند.

۱ــ اصل : می‌داند.

خلاصهٔ این‌همه بیانات اینست که هر ایرانی باید بداند که شرف نفس در تزکیهٔ[1] نفس وحسن‌اخلاق است، یعنی درفهمیدن معنی‌اسلام. تحصیل‌این شرف را نه تقلید لازم است نه معلم. هرذی‌شعور هروقت بخواهد به‌کسی بد بگوید یا خیانت نماید و فریب بدهد در اول‌لمحه باید خود را جای او بگذارد. خیال‌بکند چیزی راکه او می‌خواست بکند کسی به‌خود اوکرد. آنوقت سوء عمل خود را فوراً احساس می‌کند و متنبه می‌شود. باید در اعمال خود هرکس محاسب خود باشد تا تزکیهٔ[1] نفس وحسن اخلاق را ملکه نماید.

ببینید بعد از استقرار آزادی چه‌قدر نویسنده‌های ناقص سواد بی‌اطلاع از اوضاع سیاسی عالـم یا با اطلاعات سطحی پیدا خواهد شد و هرچه به‌عقل نارسای خود برسد خواهد نوشت.

اگرملت آنها را سرخود بگذارد وجرایدرا انجمن‌محلیه نظارت نکند و برای مرقومات سیاسی‌دایر دول مجاور ایران ناظرمخصوصی ازمنتخبین‌مجلس‌تعیین‌نشود، چه‌قدرصدمه‌و زحمت‌این‌جورنویسندگان خانه‌زاد را خواهیم کشید.

برای توضیح مطلب‌دراینجا نمونه‌ایراد می‌کنم‌تاهرخواننده‌ای بداندکه نظارت جرایدچرا واجب و آزادی مطبوعات در مملکتی که اهالی معنی او راجزو حفظ شرف می‌دانند چه‌قدرکار مشکلی است و معنی جرایدکه عبارت از نشرمعارف و تبلیغ حوادث صادقه وتربیت ملت است چه‌گونه به‌سهولت مبدل به‌نشر اراجیف و اسباب تولیـد اشکالات مخوفه می‌شوند.

شخصی چندی قبل در توقیف کارخانـهٔ قندسازی تهـران در جریدهٔ «الحدید» نوشته بودکه صدرسابق بنا به استدعای مجاورمقتدر ماکارخانه را نگذاشت‌کاربکند. نه‌سال قبل بنده ازمکهٔ‌معظمه مراجعت

۱ــ اصل : تذکیه.

نموده دراسلامبول‌خدمت سفیرشرفیاب شدم (الآن وزیرعلوم است).[1] یك کله قند از کارخانهٔ طهران خودشان به من نشان داده و فرمودند دیگرنگوئید که ما کارخانهٔ قند نداریم. بنده عرض کردم دیرنپاید وما نباید کارخانهٔ قند داشته باشیم. دولت روس چهل کرور تبعه دارد که گذران آنها از کاشتن چغندر است. سالی پنجاه کرورپودشکراز دویست و بیست کارخانه‌به‌عمل می‌آید که نصف این مبلغ را باید در خارجه بفروشد. اگر ایران سلمنا قند خود را به ارزانی قند روسیه برساند دولت روس می‌تواند به مساعده بیرون بری این مال‌التجاره آن قدر بیفزاید که کارخانهٔ ما خود به خود بسته‌شود. مملکتی که برای تغذیهٔ سکنهٔ خودش جای گندم و جو کاری کافی ندارد چطور می‌توانـد با دولتی که‌بیشتراز‌مسافت‌سطحی ایران‌مزارع‌چغندرکاری دارد‌پهلو‌بزند.

اما نویسنده از این فقره بی‌اطلاع بود نـوشت، رعیت دولت دوست را از فضولی خود آزرده نمود. فردا دورنیست هیئت متعصبه پیداشود، قبل ازکارخانهٔ چلواری‌ونخ‌ریسی‌و کاغذاول کارخانه‌سوزن‌و ساعت سازی درست بکند. ازجهل هرچه می‌خواهی می‌تراود!

یکی می‌نویسد که باید همه ایرانی علم جنگ بیاموزد، مشق کند، ورزش نماید. چرا؟بجهت‌اینکه اطراف ایران همه دشمنان قوی است. امروزو فردا می‌آیند ایران را می‌گیرند قسمت می‌کنند. اگر چه مجاورین مقتدرما عالم وعاقل هستند ومی‌دانند که ایران از پانزده کرور مرد اگرشب و روز کار کند و درثروت معدن طلای ترانسرال و کاسفرون را مالك باشد بازبعدازپنجاه سال صاحب یك کرورلشکر می‌شود که نه جواب شانزده کرورلشکرروس مقتدرنه مقاومت پانصد زره پوش انگلیس را خواهد داشت.

اگر گوینده می‌دانست حرف اجوف را نمی‌زد. حال آنکه

۱ــ مراد علاءالملك است (ا. ا.)

مادام‌الدهر ایران بیشتر ازسی هزارلشکرنخواهد داشت. آن هم برای نظم داخله دراینجا لازم است.

پرده از روی مطلب برداریم که ملت ما معنی دوست و دشمن را درست حالی شوند. قدرت خود ودیگران را موازنه نمایند و در گفتگو ومرقومات میزانی داشته باشند و بدانند که مملکت و ملت و دولت هرسه یکی است. مدح یاذم هر یك از اینها راجع به هر سه می‌شود. همچنین دول ستهٔ کبیره که عبارت ازانگلیس، روس،فرانسه، آلمان، اطریش وایتالیا ودولت هفتم بزرگ ژاپون وجمهوریت متفقهٔ امریکای شمالی که دولت کبیرهشتم دنیا می‌باشد دول درجهٔاول‌حساب می‌شوندودرهیچ‌مجمع یامجلس‌رسمی‌یا خصوصی نام‌آنهارانمی‌شود به زشتی ذکرنمود مگربا احترام تمام.

امـا دولت روس و انگلیس و آلمان چون بـا خاك ایـران همجوارند،یعنی آلمان نیز بعداز تمام شدن راه بغداد در حکم مجاور خواهد بود. مخصوصاً ایرانی باید بـه این سه دولت حسن توجه خاصی داشته باشد. یعنی غیر از ملاحظهٔ نزاکت بین‌الملل که با همه دول صغیره ومتوسطه و کبیرهٔ دنیا باید درهمه جا مراعات شود رابطهٔ سیاسی نیزداشته‌باشد.همین رابطهٔ سیاسی راکه ایرانی به‌این‌سه‌دولت باید داشته باشد دول دیگربا ایران به‌عنوان تجارتی که اساسش کلمهٔ «درها گشاد»است دارند ونقطهٔ تصادف این دو رابطه سرچشمهٔپولتیك ایران است.

حالا ببینیم که دولت روس و انگلیس دشمن یا دوست ما هستند .

بنده عرض می‌کنم که این دودولت اول دشمن‌ما بودندوامروز دوست ماهستند.یعنی چه؟ دیروز دشمن ایران وامروز دوست او چرا شد ؟

بلی دیروز این دو دولت متمدنه دشمن جهل ما ، بیکاری ما، بیهوشی ما بودند که چراما دردست این‌همه ظلم وفساد اسیرمانده‌ایم. چراصدوربی‌نور اینقدربه خرابی‌ملك وملت‌می کوشند. این‌چه‌خواب مرگ است که اینها بیدار نمی‌شوند. این چه مرگ شدید است که هزار صوراسرافیل دمیده شده و هنوز این مدفونهای قبور جهالت برنخاستند، و گرنه دشمن مملکت نبودند.

حالا که‌ایرانی ازیك‌صورعدل بیدارشد آنهاجزمحبت‌ومعاونت‌و مساعدهٔ ترقی باما هیچ عداوت حالاً و استقبالاً نخواهند داشت . زیرا با ملت بیدار وهشیاردوستی ومحبت و کسب تجارت صد بار بهتر از ملت غافل وجاهل وتنبل و کاهل است.

یك‌دلیل دیگر که‌آنها دشمن مملکت ما نبودند، اینست که‌آخر هر دشمنی به جنگ و قتال می‌انجامد. جنگ امروزهٔ دول فی‌الواقع تجارت است.

اول درمجلس‌شورا ملاحظه می کنند که اگربا فلان ملت‌جنگ نمائیم صد هزارنفر به‌کشتن بدهیم و پانصدکرورتلف نمائیم نفع ما به قانون اقتصاد چه می‌شود؟ اگرمملکت مغلوبه درچند سال خسارت این جنگ را می‌تواند بدهد و بعد از آن همیشه از لشکری رجال و تحصیل مال دولت غالب به ثروت و قدرت خود نمی‌تواند بیفزاید بعدازآن‌به‌این جنگ اقدام می کنند،و گرنه کدام دیوانه است که مال‌و اولاد خودرا به‌خاطر تماشا وتفنن به‌کشتن بدهد وتلف نماید.

پس مملکتی که معادن نجیئه ندارد! رودخانه‌های کشتی‌رو ندارد! ده‌فرسخ مسافت هموارندارد! روس یاانگلیس چرا بیایدچنین مملکت را بگیرد، پول بریزد، راه بسازد، مدرسه و مکتب بگشاید، چشم مردم باهوش وغیرت ایرانی را بازبکند، علم جنگ بیاموزد و بعدازبیست سال همه ایرانی کنفس واحد برروی غالبین برخیزد واز

ملك خود اخراج نماید؟ دوملیارد پول ویك ملیان لشکر که به تصرف این ملك صرف کرده ملت خودرا فقیر نموده از کجاتلافی بکند؟ اگر منکری جنگ ترانسوال دیروزبود وهنوزخونهای ریخته در صحاری ایشان خشك نگشته .

اگرچنین است پس مثبت‌الاعتراض که روس و انگلیس دشمن مملکت ما نبودند و نیستند،حالا هم معاهدهٔ جدیده که درمیان این دو دولت برای تقسیم خط نفوذ ایران[1] منعقد شده وجهاً من‌الوجوه‌ربطی به‌استقلال ما ندارند.

درسراین معاهدهٔ جدیده[1] بنده سخن‌نمی گویم. زیرا هنوزوقت مقتضی کشف اسرارنیست. ولی عقیدهٔ خود را به یکی ازسفرای کبیر ایران که در این باب چندین مبادلهٔ افکار نموده‌ایم نوشته و استدعا کرده‌ام که بعد ازمردن من نشرنماید.

حاصل این بیانات منتهی به یك نقطهٔ حفظ زبان است که باید با وجود هزارآزادی خود را درمراعات ادب و نزاکت مرسومهٔ بین‌الملل محدود ومقید بدانیم.اگر کسی می‌خواهد با میل قلبی‌خودلباس منسوجهٔ ایران‌را بپوشد، یا عوض قند روس سبزهٔ خود را با چائی بخورد هیچ کس نه مدعی و نه مانع اوست. اما همه اینها را باید حس وادراك نمود.وگرنه اگر ما جمع شویم مجلسها بچینیم و مال خارجه‌را «بایکوت»[کنیم] یعنی نخریم و نفروشیم آنوقت مللی که‌با ما معاهدهٔ تجارت بسته‌اندمدعی‌ما می‌شوند.

هرکس این نصایح ساده را یاد دارد که گفته‌اندآنچه بردل‌آید همه را نمی‌شود به زبان‌آورد، آنچه به زبان‌آید همه را نمی‌توان به قلم‌آورد،خیلی میزان صحیح است.

آفرینندهٔ بشربه همهٔ‌آنها ازنان هرخوانی وناطق هرزبانی باشد

۱ــ اشاره به قرارداد ۱۹۰۷ است.

روحی ازخود دمیده و آنها را زنده کرده . زندگی عبارت از قیام و قعود وخوردن و خفتن نیست. زیرا اینها همه اثر روح حیوانی‌است. روح خدائی بشردروجدان اوست. یعنی آن قوهٔ ملکوتـی است که قبل ازمباشری عمل‌ثواب و گناه، یا شرف و ذلت او را به عامل نشان می‌دهد.

تصور بفرمائید که اگر واقعاً این میزان را درست نگه‌داریـم ، قول و فعل خودمان را اول بسنجیم، بعد بگوئیم یا بکنیم هرگز خطا یا مستوجب حد می‌تواند ازما سربزند؟ یا محتاج‌قضاوت وحکومت‌و نگهبان و مستحفظ می‌شویم؟ واگر نایل این شرف بشریم بهتر از او افتخاری در دنیا وآخرت می‌شود؟

در بیان قوانین آتیهٔ ایران

قانون‌عبارت‌از احکام ادارهٔ دولتی‌است. اما قانون‌اساسی‌عبارت از آن قوانین است که در او حقوق پادشاه و رعیت معین است. این نظامنامه که الان در دست ماست قانون اساسی نیست. فقط سندی است که ملت حق‌دارد به توسط وکلای خود در مصالح امورخودشان وضع قانون‌ومطالبهٔ اجرای او را بکنند، سلمنا،حقوق‌ملت تا یك‌درجه معین گشته ، ولی حقوق دولت یا شخص پادشاه به قرار سابق مبهم مانده .

درچند جای نظامنامه نام وزرای مسئول‌برده شد ، وزرا پیش که مسئول است ؟ حدود ادارهٔ وزرا که معلوم نیست از چه مسئول است؟ یك‌وزیر در یك آن چگونه می‌تواندحکم جداگانهٔ پادشاه و مجلس را اجرا نماید ؟ وزیر مالیه از یکطرف مسئول مجلس است که مالیات را چطورمی گیردو کجا مصرف می کند، از یکطرف به‌فرامین پادشاه‌و بروات صادره یا مخارج درباری بایدپول پیدا کند و بدهد.

منظور این‌است که دریك مملکت دوحکومت نمی‌شود. کوسه

و ریش‌پهن در عالـم نیست. سلطنت مشروطه و استقلال، داعی خندهٔ داخله وخارجه است. ماباید قانون‌اساسی‌داشته باشیم که در آن اصول حق پادشاه، تعیین‌مخارج درباری، حق بقعه(؟)، حق‌مجلس‌وکلا، حق سناتور ، حق‌وزرا ، حق‌استقلال دستگاه عدلیه واضح ومعین‌ومشخص باشد. تا این سند برقرار نشده نه وکلا می‌توانندکاری بکنند نه وزرا مسئول هستند.

بخواند و راه ندادش کجا رود بی‌دل

ببست دیدهٔ درویش و دیدنش فرمود

اول‌کاری که برای‌وکلای ملت واجب است‌تألیف‌قانون اساسی است. این یك تیزاب فاروق است که فوراً درد و صاف را می‌نماید، پرده از روی کار صادق وخائن برافتد. وگرنه هر روز وعدهٔ بی‌مدت احکام بی‌نفوذ و فرامین شاه طهماسبی برای چیست؟ «خوش بـود گر محك تجربه آید به میان».

اگرعذر تعویق قانون اساسی این است که قوانین وزارتخانه‌ها حاضر نیست، راست‌است. اما تکلیف‌وکلا و وزرا هم معلوم نیست، و تا قانون اساسی‌نباشد سایر قوانین نیز نوشته نمی‌شود.

امروز بایدمشخص و معین و مبرهن باشدکه واضع‌قانون ملت است و اجراکننده دولت. بعد از آن یحتمل ملت وضع قوانین‌ملکیه رابه‌خود وزرا محول‌می‌کندکه در دوماه‌هر وزیری «پرایکت» قوانین ادارهٔ را خود با تعیین‌تعداد و وظیفهٔ مأمورین جزو بنویسد وبه‌مجلس تقدیم نماید. بعداز تصویب مجلس به صحهٔ همایونی برسد و به‌موقع اجراگذارده شود.

قوانین وزارتخانه‌ها راخواه وزرا خود بنویسندیا وکلا بسازند قبل از معین شدن مالیات‌نمی‌توان به‌موقع اجراگذاشت. زیرا وزیر که دایرهٔ وزارت خود را مرتب وحقوق خود را معین کرد و مأمورین

خود را مشخص نمود تا مسئول شود قبل از اجرا بایدیك کرورمصارف او را به وزیرمالیه حواله داد، در این صورت البته اول لازم است بدانیم پول ما چه‌قدر است؟ آنوقت مخارج که یك وزیری برای ادارهٔ خود نشان داده می‌توانیم حك و اصلاح نمائیم.

این ملاحظه فرداً فرد برای هر وزیرممکن نیست. باید همه در یکجا باشد. یعنی مخارج کلیهٔ دولت را که «بودجه» می گوئیم باید در یکجا ملاحظه نمود.

بدیهی است باز رسیدیم به‌آنجا که اول بایدقدرمالیات و کیفیت وصول اورا بدانیم،و باز رسیدیم به‌آنجا که اول قانون اساسی لازم است که به عمل مالیات جز وکلا،احدی از شخص اعلیحضرت تا وزیر آخرین نباید مداخله نماید. مخارج درباری و محل او را نیز وکلاقبل از سایرمخارج دولت معین بکنند. هر کس منکر این عرایض بنده باشد انکار بدیهی می کند، یا خیالش فاسد است.

باز بر گردیم برسرقوانین آتیه.وضع قانون برای چیست؟ برای استقرار عدل است . معنی عدل میانه روی است. یعنی قانون، شاهین ترازوئی راکه در آن حقوق وحدود ملت را می کشنددر اعتدال واستوا نگه می‌دارد .

اساس ومنبع قوانین اسلام قرآن شریف ما است که مادام الدهر برملت ایران حلال اوحلال و حرام اوحرام است. در اینجا حق داریم بگوئیم چون کتاب‌الله در دست است نوشتن کتب قوانین دیگر چه لازم است؟ بلی چون معانی آیات قرآن را جز علما دیگران نمی‌دانند ما می‌خواهیم اورا دسترس بکنیم که همه بدانند وهمه بفهمند. از آن جهت توضیح معانی قرآن را در فصول متعدده که او را قانون می گوئیم، اقتضای عصر و لزوم حفظ حوزهٔ اسلام واجب شرعی نموده.

قبل از اینکه ارائهٔ مختصری در کیفیت قوانین آتیه بکنیم چند

کلمه از معنی حقیقی عدل اگر بنویسیم زاید نمی‌شود. معنی لغوی عدل میانه‌روی است. اما معنی حقیقی عدل استقرار حالتی است که اگر شخص بخواهد از میانه‌روی انحراف نماید نتواند. روح عدل سلب امکان تقصیر از مقصرین است.

فرض بکنید قانون می گوید که هیچ کس حق ندارد دیگری را بزند، اگر بزند او را سه روز باید حبس نمود. این را عدل گویند. زیرا یك کفۀ ترازو از [که] تقصیر ضارب از اعتدال افتاد حبس او باز استقرار اعتدال نمود. این معنی عدل است. حال آنکه کسی به کسی یك سیلی زد به مباشری این تقصیر البته یك سبب خارجی بود. اما حبس او که مکافات اوست زجری است که عمداً به مقصر می کنندو فی‌حده هر گز عدل نیست ظلم است. یا کسی دزدی کرد شرعاً دست او را بریدند. اگر حدوث تقصیر را درست تفتیش کنند یحتمل منتهی بـه احتیاج یا طمع یا بی‌صاحبی مال مسروقه و غیره پیدا می‌شود. اما صاحب شرع دست او را حکم قطع می‌دهد، حال آنکه تحصیل مال به صاحبش ممکن و تصحیح ید به‌سارق محال است. پس این عدل نیست، ظلم است.

بعبارت دیگر جمیع حدود یا تنبیه که درعوض تقصیر معین شده عمداً تکرار تقصیر است، همینکه این ظلم دوم که در مقابل ظلم اول می‌شود مثل دونفی است که در تصادف یکدیگر افتاده ایبات می کند. چه اگر ظلم ثانی را نکنیم آن‌وقت علت غائی خلقت که حفظ وجود و بقای نوع است درمعرض خطر [است] و نفوس خبیثه تمدن را هرج و مرج می کنند.

پس عدل حقیقی که نه‌ظلم تقصیرو نه‌ظلم تنبیه در اوست چنانکه گفتیم عبارت از آنست که پیشگیری امکان تقصیر بشود که نه‌تقصیر ممکن باشد و نه تنبیه اولازم گردد.

در اینجا میدان سخن خیلی وسیع است، اما خیلی مختصر دو

سه نمونه عرض می‌کنم: سزای زنای محصنه قتل است، ولی حجاب زنان امکان وقوع او را پیش گیری نمود. حرمت شرب خمر پیش‌بندی امکان صد تقصیر مستوجب حدود است. منع قمار جلوگیری چندین سیئات مستلزم عقوبات است.

اگر با این فقر ایران، از تجارت یك کرور تومان صرف نظر نمائیم و کاشتن خشخاش را قدغن بکنیم به‌عدد نفوس ایران هرساله سی هزار نفر می‌افزائیم.

نفس اژدها است یا فیلی است که صد زنجیر تقدس را در یك تکان می گسلاند. هرچه زنجیر قایم است سلامتی نفوس بیشتر است. پس اگر واقعاً اصل عدل پیشگیری امکان سیئات است قوانین آتیه ایران باید اشد حدود معمولی دنیا باشد. حدی که در سایرملل برای قاتلین وضع شده در ایران باید برای یك زخم سهل‌الالتیام تعیین شود.

ما نمی‌خواهیم در اینجا تفصیل بدهیم و تجربهٔ سی‌سالهٔ خود را دراین‌خصوص بیان‌نمائیم ونمونهٔ قوانین‌معمولی ملل‌متمدنه[را] که به اسم نوع پروری وضع نموده‌اند تشریح نمائیم و اشرار مملکت‌را بیدار بکنیم و از ایرانی‌روز دیگر امریکائی‌بسازیم. نعوذبالله! از تقلید این جور نوع پروری «غومانوست» در ایران باید قطاع الطریق را کشت و از چنین عضو خبیث ملت را پاك نمود. جزای اعدام باید سرلوحهٔ حدود ایران باشد تا وقت تغییر او را لازم نماید.

در وضع کلیهٔ قوانین‌ایران‌بایدیك مطلب مهمه را در نظرداشت که‌مکاتبات‌زایده‌درمیان‌نباشد. روابط دوایرحکومت بایکدیگرو روابط هردایره را با شعبه‌های‌خودمختصروسهل‌وطرح واحدبشود. جزجواب مسئولات، حشوو زواید دیگر نداشته باشد. حمدخدا را زبان فارسی مستعد است که مضامین طویله را در کلمات قصیره ادا نماید.

اگر ایران را در ممیزی به پنج مملکت: عراق، فارس، خراسان، گیلان، مازندران و آذربایجان و هرمملکت را بـه سه ایالت تقسیم نمایند، آن‌وقت بهتراین‌است که امور مرکز یا مجلس شورای ملی را نیزبا مراکزخمسه‌تقسیم‌نمایند. یعنی‌جز وضع‌قوانین‌لازمه عمل‌بودجه‌و وضع نمودن و گرفتن مالیات و اخذ لشکر و استقراض نمودن و کلیهٔ پولتیك دولتی سایرمصالح امورات محلیه را مجلس مملکت‌تصویب‌و اجرا کنند و آنچه خارج از دایرهٔ اختیار ایشان‌است‌هرمملکت بواسطهٔ وکلاازمجلس‌ملی‌استدعا نمایندوبه‌ردیاقبول مجلس‌منتظرومنقادبشوند.

این فقره به‌سهولت عمل مرکز وهم به‌سرعت اجـرای مصالح امورممالك مزبوره صد بار می‌افزاید ومخصوصاً دایرهٔ ادارهٔ بلاد را خیلی باید وسعت داد.

در باب مالیات

اساس مالیات ایران زکوة است وچون مالیات که حالادر ایران گرفته می‌شود اول از زکوة تولید شده خودبه‌خود به‌صورت خیلی خوبی افتاده که اگر طرح اخذ او منظم بشود بهترین اسلوب وضع مالیات است که فرنگیها با هزار زحمت به اسلوب معمولی ما رسیده‌اند. ولی بی‌نظمی گرفتن او جمیع فواید و محسنات او را در انظار مبدل به خسارت و سیئات نموده. باید همان اساس قدیم را به نظم و تعدیل و ترتیب آورد که همه عایدات دولتی فقط از مداخل باشد، نه از رئوس تبعه یا نفوس دهاتی فقیر در ایران.

آنچه باید از او مالیات گرفت پنج فقره است:

اول از عماراتی که بـه اجاره داده می‌شود از قبیل کاروانسرا ، حمام ، چشمهٔ آب یا خانه‌های کرایه‌نشین.

دوم از منافع تجارت وصرافی وصنایع وکارخانه وآسیا وغیره از قبیل آجر و آهك و گچ‌پزی.

سوم ازمعادن که در اراضی شخصی پیدا شود (در اراضی دولتی

معلوم است همه مال ملت است).

چهارم از باغ، مزرعه، گوسفند، ایلخی و بیشه‌های املاك شخصی.

پنجم از مواجب مأمورین و وکلا و مستمری دیوانی و سایر مداخلها که در این فصول خمسه نام برده نشده، از قبیل یافتن دفینه و انتقال اموال موروثی به وراث صلب سیم.

غیر از این مالیات که عاید خزانهٔ ملت است ازهمهٔ این فقرات یك مالیات زمینی نیز گرفته می‌شود که دربلاد و دهات آن پول به صرف مخارج محلی لازم است.

قدر مالیات را گاهی باید بیشتر از قدر زکوة و عموماً اندازهٔ ده یك کافی است و در موارد استثنا کم و کمتر گرفته می‌شود.

ولی برای مخارج محلیه، منتخبین محلیه در تعیین قدر مالیات مختارند که یا از مخارج خود بکاهند یا به مبلغ مالیات برافزایند.

مثلا بعد از ده‌سال سکنهٔ طهران پانصد هزار نفر خواهد شد. مخارج ادارهٔ بلدیه، ادارهٔ حفظ الصحه و مکاتب و مدارس شهر سالی اقلا دو کرور تومان خواهد بود. همهٔ این مخارج را باید از مداخل خود سکنهٔ طهران اخذ نمود.

ادارهٔ بلدیهٔ طهران حتی از عمارات سلطنتی و دولتی و مجلس وکلا ده یك مداخل آنها را قیمت نموده می‌گیرد. همه عمارات بلاد دیگر نیز همینطور می‌شوند.

همهٔ عایدات گمرك و مالیات که برای خزانهٔ دولت گرفته می‌شود مخصوص به مخارج درباری و هشت یا ده وزارتخانه است که در سر سال اگر دخل و خرج مقابل است، و مخارج جاخالی نمانده کمال اعتبار و آسودگی ملت و دولت است اگر چه دولت انگلیس باشد. ایران ما اگر به دایرهٔ قناعت نیفتد و در پیش گیری تبذیر و مشکوه چنانکه گفتیم

مساعی مجدانه و کفایت فوق العادة والتصور به خرج ندهد همیشه مقروض خواهد بود و بود و بود.

اگر ما در شش دوایر لشکری بیست و چهار هزار لشکر در معنی خود نگه‌داریم، یعنی درشش مملکت در هر بلده چهار هزار سواره و پیاده و توپخانه برای نظم مملکت داشته باشیم و چهار مکتب پیاده و توپچی و دو مکتب سواره مرتب نمائیم هر نفری روی‌هم به ملت هزار تومان تمام می‌شود، و اگر این مخارج را نکنیم لشکر ما یك قدم از این قوالب بی‌روح که حالا داریم فراتر نمی گذارد.

اگر مادو دارالفنون، ده مدرسهٔ اعدادیه و پانصد مکتب ابتدائیه رشدیهٔ ملکیه و صناعیه درست نکنیم ملت ما تا سی سال بالغ نمی‌شود و بی‌قیم حفظ خود را قادر نباشد، و اگر درست کنیم احداث این همه پنج کرور مخارج ابتدائیه و سالی پنج کرور مخارج وزارت معارف بایده داده شود.

ملت ما باید خود را به همت عالیه و نذورات کبیره و قناعت بی‌سرحد مهیا نماید تا داخل جرگهٔ ملل متمدنه گردد. «تکیه برجای بزرگان نتوان زد به گزاف.»

افسوس هزار افسوس که پنجاه سال در تخت سلطنت ایران شخصی جلوس کرد که جز هیکل سوارهٔ خود[1] و نه پوست پلنگ شکاری به ایرانی یادگاری نگذاشت!

اما ملت ایران حق‌شناس است. برای او خیلی یادگارهای تاریخی قایم و محکم و بلند درست خواهند کرد «که از باد و باران نیابد گزند».

درخصوص مکاتب و مدارس و وجوب تعلیم کدام یك از السنهٔ خارجه و تعیین درجات متعلمین و وجوب اتحاد طرح تعلیم و بی‌لزوم بودن

۱ــ اشاره است به مجسمهٔ ناصرالدین‌شاه که در باغشاه برپا بوده‌است و حالا نیست.

ایام تعطیل تابستانی حتی‌در دهات و سهل‌وساد گی‌البسهٔ اطفال مکتبی و غیره و غیره‌بنده چون اهل‌خبره نیستم خود را مخلوط ارائه و نشان دادن حسن و قبح نمی کنم.

مسئولیت‌آیندهٔ این عمل‌مهم واجبی‌نشر معارف وتربیت رجال آیندهٔ وطن را سربسته به‌عهدهٔ علمای‌این فن‌رها می کنم.

ولی‌آنچه حق‌دارم عرض کنم اینست که‌اطفال ما قبل ازهمه‌علم و ادب باید مسلمان، ایـران‌دوست و بی‌ترس و تندرست و متحمل و زحمت کش‌باشد. بعد از آن‌هرچه می‌خواهند از اوبسازند،و درضمن «گمناستك» ورزش بدنی، بیشتراز آنچه معتاد است بـه تکالیف آتیه ملتفت باشند.

اولا اطفال در حوضهای مخصوص شنا بکنند.

دوم نردبان بلندی نصب کنند که اطفال از روز اول باصد مثقال ثقل به‌پشت خودببندند و بالابرود ومتدرجاً هم‌سرعت صعود هم وزن ثقل او را بیفزایند وهم‌خود سلم را برافرازند.

سیم‌اشعار تربیت‌را اطفال‌هرروز به‌آوازهرچه‌بلنداست‌بخوانند.

محسنات این فقره را فقرهٔ چهارم که مشق تفنگ وچوبی است چون بسیارجالب شوق‌ومیل اطفال است مزید حس‌وفواید زیاد است.

اگر از ساعات تعلیم بیست‌وسی دقیقه به ورزش و استنشاق هوای صاف اطفال بیفزایند بهتر است.

در باب مکاتب نسوان در طهران مفصل سخن خواهیم گفت. دراینجاعجله، چون هنوزذکور مامکتب‌ندارد بی‌لزوم‌است. آنچه لازم است می گوئیم.

در بیان قانون اساسی

دولت ایران معلوم است سلطنت مشروطه و مخصوص خانوادهٔ جلیلهٔ قاجار و ارث اولاد ذکور اکبر پادشاه عصر است. فقط در وضع قوانین درباری باید ملاحظه شود که تزویج ولیعهد با دختران فقرا و اگر اولاد ذکور به عمل آمد که اول یعنی اکبر اولاد پادشاه است به نصب ولایت عهد مجاز باشد.

همچنیــن در تعیین ولیعهدی و تاج گـذاری و تـربیت ولیعهد تصویب مجلس وکلا و سنا و حضور ایشان جــزو تشریفات وجوبی باشد.

و درملاحظهٔ تعیین مخارج درباری چون در اسلام تعدد ازدواج مباح و کثرت اولاد محتمل است باید تزویج اولاد ذکور و اناث خاصهٔ سلطان وقت زودتر از هیجده ساله نباشد و تعداد اولادی که ملت به تربیت آنها متحمل می‌شود از بطون متعدده بیشتر از دوازده نفر نشاید. ولی از بطـن واحد حدی نخواهد داشت و هرچه بیشتر بهتر و محبوبتر خواهد بود.

اگر این حدود ملاحظه نشود و پادشاه عصر مثل فتحعلی‌شاه مرحوم درحیات خود یکصدوشصت اولاد ذکور داشته باشدبا قانون اساسی نمی‌شود مثل عهود ماضیهٔ ایران را به‌آنها قسمت کرده به‌جان و مال مردم مسلط نمود.

باید موافق شأن و مقام به ایشان مخارج داد که دو هزار نفر اولاد خودشان را تربیت نمایند. آن وقت بودجهٔ دیگر و مالیات مکرر لازم گردد. بدیهی است که در عصر فتحعلی شاه ده من نان یك قران بود، حالا یك من دو قران و بعد از ده سال سه قران خواهد شد.

درخصوص حقوق پادشاه شخصاً بنده طرفدار وسعت او هستم که قدری بیشتر از حقوق دیگران باشد. اما چون جالسین آیندهٔ این موقع‌اعتبار، همچنین وکلای عصر آتی معلوم‌نیست که طبعاً به وظیفهٔ خویش‌چگونه عمل‌خواهندکرداز این‌رویقین‌دارم که‌پادشاه جوانبخت پیر تدبیر خلدالله ملکه و سلطانه[1] خودش صلاح ملك و ملت را در تشیید اصول قوانین مشروطه وکمال تألیف قانون اساسی می‌داند و ذات اقدس او حفظ استقلال سلطنت را در استقرار این اساس‌محکم عدل معترف می‌باشد.

این را از روی عقیده عرض می کنم که هیچ امتیاز خارق‌عادت برای وجود مبارك نخواهد خواست. توزیع مناصب و القاب که حق پادشاه است هم خود شؤنات را محدود و هم‌توزیع او را مستقلاً باز به شور و تصویب مجلس وکلا و سنا محول خواهد فرمود و ذات اقدس‌را از «انتریك» درباری‌و «پروتشره» وتملق‌خائنان‌آسوده خواهد داشت و اساسی خواهد گذاشت که سلاطین عالم از تأییدش متحیر بمانند و علمای علم «سیتسوآل» ریزه چین موائد تعلیمات ادارهٔ

۱ــ یعنی محمدعلی شاه.

«دیموکراتی» ایران و استعداد ایرانی به محبت سلطان و ادارهٔ چنان می‌گردند.

وقتی که سلاطین ایران نجبارا می‌ستودند و آنها را به تبعهٔ خود حاکم مطلق می‌کردند دنیا مقتضی نشر ایـن سطوت مصنوعی بود و نفوذ نجبا واقعاً در امورات دولتی حکم قطعی داشت. ولی حالا در همهٔ روی زمین حکـم قطعی مجاری امور دولتی‌در رأس فقرا است. هر تبعهٔ فقیر که دینار حاصل‌زحمت خود را به خزانه و اولاد خود را به جافظی وطن خود می‌دهد البته رأی او مقدم وصدای او بلندتر از آن نجیب است کـه مایهٔ شرفش فقط چاپیدن مردم و دزدی خزانـه و خیانت در ادارهٔ مملکت است.

پادشاه بهتر می‌داند که آنها معدودی بیش نیستند. یقین می‌داند که حالا استقلال پادشاه در اجماع‌ایل جلیل‌قوانلو و دولو نیست، در اجماع طبقهٔ فقرااست که لشکر و قدرت حربیهٔ دولت هم از این‌طبقه تشکیل شده.

پادشاه امروزی ایران هفده ساله نیست. ذات سی‌ودوسالهٔ علم آموخته و هنراندوخته و کار آزموده و مجرب است. هرگز اعمام و اخوان معظمه و درباریان خایـن او را از مسلك عدل و استقلال رأی الهامی منحرف نمی‌کنند.

آنچه مجلسیان نخواسته‌اند او را نیزمی‌دهد که تاج محبت‌ملت را به‌سر گذارد و به تخت دل‌تبعهٔ محبوب خودجلوس‌فرماید. هرایرانی که سلطان پرست نباشدکافر امر و«اولوالامر منکم» می‌باشد.

در اینجا سخن یکی از وکلای محترم یادم آمد که درسر وزرا گفتگوبود فرمود:«وزرا معرفی‌شدند، دیگران اگرهستند شأن وزارت دارند، مثل سرتیپهای بی‌فوج. پادشاه به هرکس‌می‌خواهد شأن‌وزارت را می‌دهد».

گویا همین مضمون بود . در مجلس خواندم خندیدم و چنان سخت خندیدم که اگر درحضور قایل بود حکماً ترك ادب می‌شد. اما نفهمیدم که چه می‌خواستند بگویند.

جز ایران که سیصد سرتیپ‌بی‌فوج و بی‌سواد و دویست‌سردار بی‌لشکر وپانزده وزیر بی‌مسمادارد، درکجای دنیا این قدروبال گردن فقرا موجود است؟ در کدام نقطهٔ دنیا سرتیپ خارج از فوج هست ؟ اگرهست یا مستعفی یا در مأموریت بالاتر از کوماندانی فوج است، سفیراست، حاکم‌الأیاله است یا معاون وزیر است.

و چرا وزیر بی‌محل که با دولت طرف حساب نیست و در بودجهٔ ادارهٔ او موضوع مخارجی نشده باید باشد؟ تا کی این رسوم سیئه امتداد یابد؟ چرا به سلطان بایدخیانت نمود؟

خیال‌می کردم که حالارجال‌ما قدری‌ازعوالم‌قدیم‌تغییر نموده‌اند. می‌بینم باز همان عصر است که پدر میرزا محمود در مقالهٔ مندرجهٔ «مسالك‌المحسنین» می گوید: «اگرمنظور محدود نمودن وزارت‌است قبلهٔ عالم‌هروقت میل دارد به‌هر کس لقب وزارت را می‌بخشد.»به‌خدا قسم که این پادشاه پرستی نیست.

همین‌طور یك‌آقای دیگر می گوید باید شهزاده‌ها داخل‌خدمت نشوند،مگر لشکری!چرا شهزاده و تبعه ، چه تفاوت دارد ؟ در کدام قانون دنیا شهزادهٔ خائن مسؤل نیست، یا جز شخص پادشاه و ولیعهد حکم تقدیس دارند ؟

و اگر قانون اساسی ایران همهٔ شهزاده‌ها را غیرمسئول شناسد آن‌وقت او را مرثیه حساب می کنیم نه قانون اساسی.

تعجب در این‌جا است. فرع زیاد براصل مجلس وکلا هرروز چون«پردغرس‌ارشمیدی» بالا می‌رود.

قول از فعل اگر ده درجه بیشتر است نقلی نیست، اما اگرصد

درجه بیشتر است این حالت نسبت صد نفی به‌یك اثبات، یا نسبت‌صد صفر به یك رقم نیست!

***

[توسط]مدیرو نگارندهٔروزنامهٔمبارکهٔ«ندای‌وطن»در دارالخلافهٔ طهران در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی به حلیهٔ طبع آراسته گردید.

فی‌شهرربیع‌الثانی سنة ۱۳۲۵

***

این کتاب از قرار جلدی چهار عباسی تمام شده و بـر حسب امر مبارك مصنف ادام‌الله‌بقاه دو عشر برای حق‌العمل مباشرین طبع‌و حق‌الزحمهٔ فروشندگان بـرقیمت اصلی و از قـرار جلدی یك قران فروخته می‌شود.

رئیس مطبعهٔ شاهنشاهی: عبدالله قاجار

حروفچین : میرزا محمد

-۲-

سیاست طالبی

مقالهٔ سیاسی

سفیر انگلیس، دورموند

حفظ استقلال و سربستگی مملکت ایران به انگلیس نه تنها برای مجاوری هندوستان است! نشر «سیویلیزاسیون» و تزکیهٔ ملت مستعد قدیم ایران وظیفهٔ ملت متمدنهٔ ما است.

معلوم است بعد از وضع قانون و فقدان جهل و انتشار علم، ایرانی خیرخواه خود و واسطهٔ نیل سعادت وطن خود را می‌شناسد و از روی عقیده و بصیرت باملت انگلیس متشکراً روابط دوستی تحصیل می‌نماید و معاونت طرفین در حدوث مخاطرات سیاسی خارجه بی واهمهٔ معاهده و مقاوله واجب گردد.

این است که ما دولت ایران را هرروزه به سوء ادارهٔ خود و نتیجهٔ وخیمهٔ مملکت بی‌قانون تنبیه می‌کنیم و به‌نشر معارف و آبادی بلاد و رفاه عباد تشویق می‌نمائیم.

برخلاف، شما روسها همین حالت غیر متحمله را با هزار زبان

تحسین و ادارۀظالمه رابا ادلۀ کاذبه تمجید می کنید که تبعه ازحکومت منزجر شود. میان دولت و ملت اختلاف کلمۀ مورث تنفرشدید پدید آید. خودشان شما را دعوت نمایند تا بیرق شما به ایران داخل شده بی‌جنگ و خونریـزی حکومت را دفع دهند و تـابع شما بشوند.

هنوز کار به‌اینجانرسیده، درمسافت هزارودویست«ورست»، از جلفا گرفته تاسرخس، اراضی حاصلخیز آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان را مطلق ملك خود می‌شمارید و در دل دارید از خراسان تا بندرعباس راه‌آهن بسازید کـه از پطر زبورغ به سواحل عمان در ده روزسوق لشکرومهمات دیگر بتوانید[کرد] واز مخافت بسته‌شدن «کانال سوئس» بـه عبور کشتیها شما آسوده بشوید. بعد از آن تصرف اقلیم آسیا را تیول آسمانی خود بدانید و سرنوشت ملی بـه قلم بدهید.

سفیرروس، دالقاروکی

نه خیر، ادارۀ دولت ایران بسیار خوب‌است. هیچ‌عیب ندارد. درهیچ‌عصرایران‌ازاین‌بهتراداره‌نشده. ایرانی‌ازایرلاندی‌مظلوم‌ترنیست. اگرازخارج صدمۀ مقتدره به‌ایران نرسد پانصدسال همین‌طور که‌هست راه می‌رود.[۱]

ملت انگلیس‌تاکنون‌درهیچ نقطۀدنیاحرکتی‌ننموده که منظورش حفظ هند نباشد. معلوم است مخاطرات هند ازحشر بی علم ایران و افغان نیست. واهمۀ شما از سه ملیون نیزه و ششصد تـوپ متحرك اردوهای‌روس‌است که صولت مارا‌قادرانه‌در انظار اهالی‌آسیااستقرار

داده. شما هرچه با طلاقت لسان و عذوبت بیان در دوستی ایران تقریر کنید همه راجع بـه حفظ هند و مخالفت روس است. ایـرانی بهتر می‌داند که انگلیس یا هندوکش از لندن با آن لشکر معدود تا بیاید ایران را از چنگگ روس خلاص نماید سوارهٔ ترکمان و قزاق در دو هفته طهران را با مشی مسرعه‌تسخیر کرده باشد. اینست که نفوذ ما در ایران دائم‌الاجراء است و رجال دولت مطیع اوامر ما می‌باشند.

سفیر انگلیس، دورموند

همین اغفال نظری است که شما را مشتبه نموده. بلی ازبرکت استغنای مـذمومهٔ رئیس طایفه‌ای از ادیان که چندی زمام ادارهٔ دولت انگلیس را متصرف می‌شدند ، روسها حرکت‌مذبوحی در نشر نفوذ خود به رجال ایران می‌نمود. ولی چون بی مایه بود همیشه برعکس نتیجه می‌داد.

این نفوذ محقر و موقتی نیز فقط در داخلهٔ ایران تـأثیر جزئی داشت.

درین شصت سال یك اقدام دیپلوماسی روس متعلق بـه ایران جالب انظار رجال سیاسی خارجه نبوده و نیست. عزل شاهزاده‌ظل ـ السلطان و فرار ایوب‌خان را خوب انجام دادید. اما ایوب خان‌بعداز چهل‌روز سرگردانی در تیه‌فریب شما به خراسان آمد و تسلیم‌مأمور ما شد.

امتیاز راه‌آهن را چندین‌بار تجدید کردید. هنوزهم درانتخاب او مشاوره و دفع‌الوقت می‌نمائید. اگر راه آذربایجان را بسازیدراه

جنوب مـی‌ماند . اگـر درجنوب راه‌آهن بسازید دول متنافعه تمکین نمی کنند. بخصوص بعداز گـرفته شدن امتیاز خط بغداد ازعثمانی‌و تأسیس بنای متفق‌الاذغان‌پولتیك«درهای گشاد» آلمان، فرانسه،انگلیس، اوستریا،ایتالیا، امریکای شمال، ژاپون ، مملکت ایـران را سر بسته داخل خط جواز خود و محروسهٔ کامل بی‌طرفی می‌دانند و ایرانـی را از سرایت حرص وبای جهانگیری « لـی‌سبعه‌اطفی‌بهم حرالوباء الاسلاون» تعلیم دادند...

اگر بعضی ایرانی خائن و منافق در عقیدهٔ خود اصرار دارند آنها رجال دولت نیستند.امارده و جهال هستندکـه از حالت شخصی خود بی‌خبرند، کجا مانده به پولتیك سیاسی و مصالح امورجمهور.

رجال درجهٔ اول‌دولت وآنان‌که ازاوضاع عالم مطلعندمی‌دانند که اگرهمهٔ روسیه بالرأس لشکر بشود بعد از این در آسیا یك‌قـدم به توسیع سرحد خود قادر نباشد. زیراکه جمیع ملل متمدنه‌برخلاف او هستند.

مگر اینکه «مکلوخ مکالای» روس دوباره زنده‌شود و جـزائر غیر منکشفهٔ شمال منجمد را ضمیمهٔ خاك روسیه بکند ورئیس جمعیت جغرافیای امپراطوری از این انکشاف موهومی‌اجزای‌خود را مشعوفاً تبریك نماید.

شاید شما سفر پارسال اعلیحضرت مظفرالـدین شاه را قبل از سایر دربارها به ملاقات امپراطور روس سند تابعیت ایران به اوامـر شمااقامه نمائید. اما اگر بعدازاین ملاقات معاذیر دلپذیر عدم‌پذیرائی شاهنشاه ایران به دربار انگلیس وآلمان‌به‌فوت برادر اولی‌و خـالوی

دومـی به‌نظر سیاسی ملاحظه فرمائید دانید کـه مبادلهٔ ایجاب وقبول عقد دیپلوماسی چیست و در حجلهٔ مـزین عروسان آسیا داماد مقتدر و دلپسند کیست. [۲]

راست است. دولت روس وقتی می‌توانست جمیع حواس و قدرت‌خود را مشغول تصرف آسیا نماید و از اسلامبول گرفته تاپکن قلمرو خود بکند. اما در کمال شعف عرض می کنم «آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.»

آن، وقتی بود کـه ایتالیا داخل جرگهٔ دول کبیره نبود. بحران اوستریاوهونگری به مشغلهٔ مجاورین می‌افزود . تشکیل آلمان مقتدرهٔ امروزی در طالع میلاد بسمارك ودیعه بود. فرانسه‌هـا در استقرار جمهوریت از عالم صرف نظر داشت. رجـال ژاپون دراقصای جزایر آسیا منزوی گوشهٔ جهالت و گمنامی خـود می‌زیست . دولت عثمانی بـه اطفال مکتبی علم تجوید درس می‌داد. ایـرانی اسم‌لشکر منظم را نشنیده بود. سفاین‌جنگی‌ساعتی ده‌فرسخ طی‌مسافت‌نمی کرد.راه‌آهن منچستر را عقلای عالم لغو مـی‌دانستند. تلغراف جزو افسانه شمرده می‌شد. مخابرهٔ لندن و پکن‌اقلاً چهار ماه طول می کشید.

بیست سال قبل انگلیسها معنی حفظ «بـوسفور» را بـه اروپا نمی‌توانست حالی کند و تنها درعهدهٔ خود داشت . حالا ملت آلمان به حفظ بوغاز ودربانی قلعهٔ حیدرپاشا به‌ما سرقفلی معتنابهی‌داده.[۳]

سفیر روس، دالقاروکی

واضح است ترقی امروزی اوضاع عالم و اقتدار ملل دخل به

سابق‌ندارد. رجال دولت روس گاهی راه رفته را بر گشته بیشترحواس خود را مشغول اروپا کرده، خود را مخلوط بعضی کارهای بی‌نفع و نتیجه نموده، ولی از سایرین عقب نمانده، از حیثیت قدرت و توسعهٔ ملك در این شصت سال صدمـرتبه پیش افتاده راه پکن و پطرزبورغ صولت‌مارا درآسیا نشر غریبی داده و نام پادشاه سفید را نقطهٔتواضع نموده تخدیش ذهن شمارا در فتح هند غیر ازهرات چندین کلیدیگر پیدا کرده‌ایم.

استعداد بحری دریـای سیاه و دریـای بـالطیق و محیط کبیر، استحکامات پرت‌ارتور، ولادیوستك، وصل آنها باراه‌آهن به‌مرکز، تصرف تمام ترکستان تـا پامیر، وکوشك ده فرسخی هـرات و راه متصوری‌ما از خراسان به‌بندر عباس‌برای ما وسیلهٔ نشراقتداروصولت خود رابه‌عموم‌آسیا است. دولت کره و خطا به حکم وجوب‌مجاوری بالطبع داخل خط نفوذ ما است.

حکومت ایران با این غفلت و فقر و پریشانی فقط مـأمور متشخص‌ما می‌تواند معدودبشود. ایرانی بهتر می‌داندکه روسیه‌دارای یکصدوسی ملیون نفوس و قسمت ششم خشکی روی زمین است که با راه‌آهن پانصد هزار کیلومتربه‌هم وصل است.

هروقت‌ازهرنقطه‌ای بخواهیم،به‌نقطهٔ مقتضیه‌حمل لشکرومهمات دیگر را مسروعـاً مقتدریم . لشکر کم خرج پرکار ما در هیچ دولتی نیست.

برعکس‌بریتانی کبیر مرکز درناف دریای اطلس است، ایرلاند منتهزانفکاك، مستملکات در روی زمین پراکنده و بحار عالم‌پاشیده،

هر نقطه‌براً وبحراً با چندین طوایف وحشی همجوار، مستحفظ‌معدوم یا موهوم، تجزای مصر و سودان موقوف یك‌اشاره، افریقای جنوب مایهٔ خسارت ، مملکت وسیعهٔ هند در دست سپاهـی ، راجه‌ها منتظر خلع‌قلاده،تبعیت استرالیا و کانادا حاصل‌اسم‌بی مسمی فرمانبرداری،و سایر جزایر موقوف یك تزلزل خارجی است کـه چون بر گ‌درخت از باد خزان ریخته و پاشیده گردد، و از ادارهٔ یك‌حلقهٔ مقتدرهٔ متحده دراندك وقت همه قدرت بحریهٔ شما در ایستگاه‌خود محصور ومغلوب و سکنهٔ جزائر ثلاثه از محاصرهٔ ده روزه گوشت موش را بـه بهای جان خریدار باشند و پیدا نکنند.

بدیهی‌است که‌حفظ و ادارهٔ این همه اراضی واسعه ومستملکات محروسه بیست‌وهشت سلطنت‌وسیصد وپنجاه ملیون نفوس که«کالون»[1] نامیده و متصرف‌هستید برای شما ممکن نخواهد بود. زیرا که‌وسعت مملکت انگلیس از حد طبیعی گـذشته، درخت برومندی شما از نمو مقدری تجاوزنموده، معلوم است بالطبع این افراط توسعه و نامیه‌را عالم وجود یاخود ترتیب موجودات متحمل نمی‌شود. هـر ذی‌شعور تجزی و تـلاشی شما را در دستگاه تفریق حوادث عالـم یقین نموده منتظر است.

برخلاف ، ما روسها هنوز قدم اول به راه ترقی برداشته‌ایـم . به‌هر سومیرویم کشتی جنبش ما در دریای طبیعی به‌حکم یك بادمطابق نیل مقصود حرکت می‌کند. این‌همه کوه وصحرا و دریا که در این شصت‌سال پیموده همه ضمیمهٔ خاك روس بوده و فقط بـرای تحصیل

۱ــ مراد «کلنی» (مستعمره) است. (ا.ا.)

مخرجی و پیدا کردن روزنه‌ای از برای محصوری خویش به بحار غیر منجمدهٔ عالم است که هنگام لزوم حمل آذوقه و مال‌التجارهٔ خودمان را معبری به میدان داشته باشیم.

این معنی اصل مجاهدت ما است که معاندین ما به عنوان حرص جهانگیری لکهٔ تکریم ملت روس نموده‌اند. و گرنه برای ما نه فتح هند لازم است و نه تصاحب جبال افغان و ریگستان کرمان و وحشیان بلوچ و سیستان.

اینکه خط بغداد ایران را از تجاوز روس حفظ می کند محض خوشنودی شما چنین باشد. آلمان الان شصت ملیون نفوس دارد. از تنگی جا هر سال صدهزار مهاجر به خارج می‌فرستد. بعد از اتمام راه بغداد و نشاندن دهات نمسه در طول فرات و شط‌العرب و استحکام نقاط سواحل عمان و دست‌درازی با بستر رودخانهٔ کارون و عراق عرب و عراق عجم حالت تجارت شما در این مملکت وسیعهٔ مبسوطه و دهشت حفظ هند از حملهٔ قشون آلمان چگونه به شما دست می‌دهد و برای تیسر رفع اوچه نقشه دارید ؟ مگر بر اینکه حالا می‌نازید. صدمهٔ آینده او به انگلیس از صدمات متخیلهٔ روس کمتر است؟ «و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم».

به انصاف خود قسم می‌خورم که این است که وحشت امروزی حفظ هند رجال شما را در ضیق افق نظری چون رجال سیاسی ایران مثل اطفال خرد سال نموده ـ که: چه را از ره ندانند و زهر از تریاق نشناسند...

آنچه انگلیس به دوستی آلمان نذر نموده اگر زکوة او را

به روسیه می‌داد مادام‌الدهر از طرف‌هند آسوده می‌شد، و حال آنکه می‌دانید که ما تا راه مستقیم به دریای هند بازنکنیم و راه بی‌مانع به بحر سفید نداشته باشیم آسوده نخواهیم نشست... یعنی می‌توانیم بنشینیم و جلو اسب خود را بچینیم، و اگر بچینیم و بنشینیم منفور طبیعت و ملت می‌شویم.

سفیر انگلیس، دورموند

این‌سهو بزرگ‌را که مستملکات ما باما مجبوراً مدارامی کنندو در صورت امکان مترصد و منتهز مخالفت و انفکاك هستند جنگ دو سالهٔ افریقای جنوب از انظار اروپ محو نمود.

شما فراموش نکنید که ادارهٔ مستملکات ما مثل روسیه مشت پرزوری نیست. با قانون اساسی است . راجه‌های هند وخدیو مصر مثل سایرین در دفع دشمن ممالك محروسه از بذل مال و خون رجال بیشتر از خود انگلیس عرض اتحاد و معاونت وصفا نمودند.

همه‌مستملکات مادر داخلهٔ‌ادارهٔ خودمختارند.هرچه به اکثریت آرای مبعوثین محلیه پذیرفته شد مرکز حق تغییر و مداخله او را ندارد. بودجهٔ دخل و خرج و سایر تزیید ثروت عمومی مملکت، نظم داخله ، انتشار معارف ، حفر معادن ، تشکیل شرکتها، احداث کارخانه‌جات و سایر مقتضیات تمدن را خودشان مختار و آزادند، فقط‌حق‌تبعیت مستملکات، رسمیت زبان انگلیس و ترك روابط خارجی است‌ـ نه مثل روسیه که ملت دارای هیچ‌نوع حقوق و اختیار نباشد.

تاچه رسد بـه آزادی افکار ومطبوعات... اگر کسی بخواهـد اولاد خود را با خرج خود و به میل خود تربیت دهد نتواند. چاهی بکند بی استیذان ممکن نباشد. معدنی درآورد، کـارخانه بسازد ، شرکتی تشکیل دهد ، تجارت جدیدی احداث نماید،دو سال باید پی تحصیل اذن تضییع اوقات نمایند...

شما روسها حرص جهانگیری خودتان را به هررنگ وقـالب معذرت که می‌خواهید مختارید بریزید و نشان بدهید، و چشم‌هرکس را که مثل ایرانی زود باور و جاهل است ببندید . اما ادارهٔ انگلیس را تشنیع کردن اقلاً گناه است.

بنده درنهایت اطمینان قلب سخن «بیکونسفلید» متوفی راکـه بعداز مراجعت ازکنگرهٔ برلین درپارلمان گفته تکرار می کنم که‌فرمود رفقای فرقهٔ مخالف ما بسط مملکت انگلیس را به وسعت ممالک‌قدیم رومیان تشبیه می کنند و مشرف نلاشی و تجزی می‌دانند. در این‌باب سهوبسیار بزرگ دارند. بسط‌مملکت انگلیس به‌دایرهٔ متشکله‌ضربت روی‌آب نمی‌ماند . پارلمنت لندن خانهٔ عنکبوت نیست. بنای عالـی و دارالعدالـهٔ‌محکم است که «از بادوباران نیابد گزند». مااز برکت قانون اساسی خودمان منتظر و مترصدیم که چندین سلطنت دیگر را از لهستان و قریم و ققفاز و ترکستان تشکیل بکنیم ودر تحت حمایت دول متحده شرکاء «درهای گشاد» اداره نمائیم.

در روسیه‌ده نفر وزیر که فقط درنزد پادشاه مسئولندوامپراطور آنها را خود تراشیده قیوم صد وسی ملیون زنـدهٔ مدفون مقابر جهل نموده‌و اسم‌آن‌هیئت جامده را مرکز گذاشته که در این مملکت‌وسیع

هرچه بکنند و هرچه بخواهند به آن مرکز رجـوع نمایند... ششصد شهر روسیه را بـه دست یك شعبه پوست کن پاپولیس سپرده‌اند کـه ناظر حرکات آنهاباشند. از افعال و اقوال آنچه پسند خاطر مبارك نشد قـائل و عامل را حبس وزجر ونفی و اعدام نمایند ... هـر روز در مرکز مخارج جدید پیدا کنند،به مالیات مردم برافزایند و مجبورتأدیه نمایند.بفرمـائید اگر چنین است تکریم ملت شما کو؟ معایب سلطنت مسقلهٔ شما خارج ازحد احصاء است.[۴]

ازشخص فاضل‌روس پرسیدم‌چرا قانون اساسی وضع‌نمی‌کنید که با ملل متمدنه همرنگ باشید؟ گفت برای انتخاب آدم نداریم... اگـر راست است پس خود ملت شما کو ؟ تـا چه رسد به شرف و تکریم او؟

ایرانی جاهل است ولی مستعد ادراك، و بی‌شعور نیست که در انتخاب قیوم اول ملاحظهٔ حالت او و حـرکات او را بـااطفال صلبی او نکند، سرزده خود را بـه آتش بیندازد. همه ایرانـی از بـرکت معارف خـودشان کم‌کم حالی شده کـه قدرت امـروزی دول علم است و ثروت، که شما روسها مثل خود آنها از این هر دو بـرکات خداوندی گدا و جاهل هستید.

ایرانی بسیار خوب فهمیده کـه مجاوری سلطنت مطلقهٔ مقتدرهٔ روسیه‌مقتضی ضمیمه نمودن او و به تزیید با توشیخ لقب امپراطوری روس عنوان‌شاه‌ایران است.[۵]

هـوای فرح‌انگیز مزارع حاصل‌خیز و میوه‌های لذیذ ایـران مدتی‌استدر دماغ‌تصاحب روسان چاشنی حلاوت خود را چشیده... از سوارهٔ آینده ورجـال باهوش این ملت فتوحات همه‌دنیا را قبالـهٔ

عندالمطالبه نوشته‌اید.

ملل اروپ حـرص جهانگیری شما را مقیاس صحیحی تحصیل کرده‌اند ونقشهٔ شما را کـه بعد از اتمام راه شیبیری و پکن وانضمام ممالك کره و خطا و دست درازی تونکن و انام و سیام و پیرما ، و معلوم است هـرچه ماورای کـوه هیمالیا و تصرف جزیرهٔ ژاپون و استرالیا و کـانادا وفیلیپین و عطف نظر « هل‌من‌مزید» بـه امریکای شمال،وبعدازتصرف محیط کبیر و اطلس، خواندن تلقین بعد ازمر گ جزائر بریتانی کبیر و ختم تعزیهٔ تمام ممالك اروپا و آسیا که عثمانی وایران‌نقطهٔ غیر محسوس آن نقشه‌است کاملا مطلعند...

آنچه تاکنون از مکائد پلتیك روس لاینحل مانده این است که نمی‌دانندبعد ازتصرف‌نصف کرهٔ‌شمال به‌نصف کرهٔ جنوب ابقا خواهد نمود یانه...

چـون سفارت « مـاقسیموف » بـه حبش و دعای نصرانیت «ارتودوکس» یعنی ملت ناجیهٔ روس و تبعهٔ وحشی«نقوس» وامـارات «لیونیتوف» درخط استواء محروسی‌حبشستان[۶]و تعمیر مسکوجدید چند سال قبل‌به مهندسی «اشنیوف» در خاك افریقای ساحل بحراحمر. تمام اینها سند بی‌جرح عدم اکتفای‌شما به‌نصف کره شمال است.[۷]

معلوم است در ایـن صورت ملل متمدنه را بجز عقد معاهـدهٔ وجدانی‌پیش بندی‌و جلو گیری تجاوزات و خیالات فاشدهٔ جهانگیری شما وشیلهٔ استخلاص نمانده. یا باید متفقاً شما را از روی زمین‌دفع دهند، یا درآینده عبد مطیع نیم وحشیان روس بشوند. شق ثالث را در تدابیر بشریهٔ هیولای ترکیب خلق نشده ...

این را جز رجال دولت روس همه سیاسیون عالـم مـی‌دانند. فقط رجال‌شما متنبه نمی‌شوند و ملتفت نیستند که پولتیك خارجهٔروس همان در کابینهٔ وزراء مستقل است. تا از آنجا خارج شد چـون غاز فشردهٔ مایع که از فشار خلاص شود جزو هواست.

تاکنون به عنوان آزادی «اسلاوین» ازمظالم عثمانی‌چندین‌بـار جنگهای‌شخت کردید. چندین کرور ثروت‌ونفوس تلف نموده رومین وصرب و بلغار و قرمطاغ را استقلال دادید. تا از مفاسد خیالات شما مخبر گشتند از شما رو گـردان شدند. نصائح جنرال « قاؤلیارس» به اهالی بلغار درنگرفت و «اسلامبولوف» را بـه دام نیاورد... نـوکر قونسول روس را در کوچهٔ «صوفیا» مشرف موت‌کتك زدند. صورت الکساندر دوم را از مجلس مبعوثان برداشته بیرون انداختند. پرنس «باتنبورغ» کشتنی شد و استعفا داد. « اسلامبولوف» بـالاخره مقتول گردید. «فـردیناند» فنیازی یعنی رتبهٔ حکومت بلغار تجدید نموده و تنصراورتودونسی پسرش‌شیشهٔ منکسرهٔ قلوب‌روس وبلغار را پینه‌زد و تا فشار اول مجاورین بلغار دوست روسیه معدود است... «میلان» بـه گناه‌طرفداری‌روس زوجهٔخود «ناتالیا» را طلاق‌داده استعفا داده‌مقتول شد (یعنی‌در ۲۹ مه ۱۹۰۳ شب خودش وزنش مقتول و همایون‌مجلس مجامعت «پطرقـره‌کورویچ» راکه در «اسوجره» بـود بـه پادشاهی انتخاب نمودند).

پسرش الکساندر بواسطهٔ عقد بیوهٔ حکیم «دراغی» دوستی شما راتجدیدکرد وتااولین فشار «اشتریا» و «هونگری»جزو ملت«اسلاون» و از دوستان روسیه است...

کنیازنکولای‌قرطاغی با دویست و هفتاد هزار نفر سکنه‌دوست منفرد روسیه است که الکساندرسوم جام شراب خود را درپطرزبورغ به‌سلامتی او خالی نمود. دراین جنگ آخری عثمانی بعد از دو سال زد و خورد و کشش و کوشش و اتلاف نقود و نفوس تا دروازهٔ اسلامبول به «سان‌استفانوس» رفتید، ولی جرأت دخول شهر نکردید. زیراکه قبل از ابتدای جنگ وعبور لشکر روس از رود «دونای»دول متنافعه التزام تجدید فتوحات شما رااز امپراطور روس گرفته بودند.

با وجوداین عهدنامهٔ «سان‌استفانوس» را به‌اخف وجوه تقدیم کنگرهٔ برلین نمودید و شهرباطوم را بادویست هزار سکنهٔ ارمنی به عوض دو ملیارد روبل مصارف جنگ خریده در دفتر خود پسندی خودتان به جدول استفادهٔ فتوحات ثبت کردید.

قنیاز قارچاقوف را در ارادهٔ دستی کشان‌کشان به مجلس آورده بادست مرتعش عهدنامهٔ برلین را با نطق مختصر و دلچسب صلح جوئی و ترك خونریزی قبول‌تکالیف شاقه اقتضاء نموده‌صدور دول معظمه را از سهولت انجام مرام خودشان در عمل مصالحه و غلبهٔ کامل بی زحمت به عرض تشکر وادار نموده به «دولت استریا» تسلیم «بوسنه» و«هرسك» و به دولت انگلیس تصرف جزیرهٔ «قبرس» رایادگارجنگ بی‌نتیجهٔ‌خودواستخفاف تاریخ ملت روس گذاشتید...

در کنگرهٔ برلن برای پریشانی حواس «بیکونسفلید» جنرال «استالتوف»را به کابل‌فرستادید... امیرشیرعلی‌خان را به عدم پذیرائی سفرای‌نایب‌السلطنهٔ‌هند اغواء نمودید، وعده‌ها کردید و نویدها دادید. نتیجهٔ‌این‌تدبیرسوء شما آمدن‌جنرال «روبیرت» در۲۴ روزتسخیرکابل،

وفرار شیرعلی‌خان و آدم فرستادن جنرال «قاوخمان» به ترکستان، و عدم‌استیذان سفر پطرزبورغ‌وفوت‌بی‌موقع‌او، ونصب امیرعبدالرحمن خان[۸] وظیفه خور روس به‌امارت افغانستان گردید، و انتشار مکاتبات مخفی شما را با امیر شیرعلی‌خان در جرائد دنیا ادلهٔ ضعف روسیه و بی کفایتی برحالت دولت و اقتدارانگلیس اقامه‌نمودن ...

تا آنکه ده سال منزوی گشته‌مشغول بست شکست وجویای‌دست معاونت و اتحاد فرانسه که با شما وجهاًمن‌الـوجوه ربطی نسبتی و جواری ندارد شدید.[۹]از فرانسه سیصد ملیون استقراض کرده بانك خطا را احداث کردید. راه‌سیبریا را ساختید. چهار ملیون داده «لی‌ـ هونغ‌ـچانغ»را واسطهٔ‌تحصیل‌امتیاز خط راه مانچورو تصرف«پورت آتور»نمودید...

اجزای معاهدهٔ وجدانی پیش‌بندی روس چون این اقدامات‌بی پایهٔ شما مستلزم مخارج زیاد ومنتج ضعف مالیه و اتحاد فرانسه‌خالی ازاصول مرابحهٔ‌عمل شرکت بود سکوت کردید. این‌سکوت به‌اشتباه شما افزود.

به احیای خیال مدفون سفیر سابق اسلامبول «غراف اقتانیف» برآمدید. شاکرپاشا سفیر عثمانی مقیم پطرزبورغ اجارهٔ جزیرهٔ «کریت» را درست کرد. مسیو«تلیدوف» باسلطان عبدالحمیدخان گرم گرفت. امپراتورالکساندر سوم‌به یالتاآمد. مقاوله نامه درشرف امضا بود که طبل‌حاضرباش مسئلهٔ ارمن کوفته‌شد. سالیسبوری نطق معروف خود را در شرح مکتوب سلطان خواند و جزیرهٔ «کریت» را چنانچه می‌دانید در تحت نظارت دول معظمه گذاشته به ریاست ولیعهد یونان

واگذار کردند و در همه مذاکرات دایراین مسئله چون«نلیدوف» با سلطان سابقهٔ مخصوصی داشت، وعالم اسرار مابین همایون دراستقرار وراثت مستقیمهٔ سلطنت عثمانی بود سفرای دول او را سفیر مقدم می‌شمردند[۱۰] و به‌رسالت نزد سلطان می‌فرستادند و تبلیغ منویات دول کبیره می‌نمود.

دربین باز جنبشی گردید. پادشاه بی شعور کره از اغتشاش داخله منزوی خانهٔ سفیر روس مقیم دربار خود گردید. از وعده‌های‌او به‌انضمام مملکت کره به روسیه یاتجدید عهد امیر بخارا با پادشاه کره خمیازه کشیدید.

بالاخره‌جنگ‌ژاپون‌و خطا به‌این تجاوز شما سد فولادی دائمی کشیدوتبدیل رئیس گمرک انگلیس به‌روس، آمدن کشتی‌جنگی ما به‌سواحل کره ختم نمود و از پیشرفت‌مقاصد حریضانهٔ روس دردربار «سیؤل» مثل سایراقدامات دیگرسند مکرر عدم استقلال پولتیك شما مضبوط شد ونفوذمحلول«پاولوف» غذای لطیف دیپلوماسیهای روس گردید که در امضای مسئلهٔ «درهای گشاد» عوض ناهار نشخوارنمایند.

اینکه فرمودید و باقسم مؤکد نمودید که صدمهٔ‌آینده‌آلمان به تجارت‌و حفظ هندوستان از روس‌بیشتراست، این سخن داستانی‌است که افسانهٔ هر انجمن است. بنده جواب مختصری عرض می کنم که هروقت آلمان به تخدیش ذهن وترغیب مستملکات وصدمهٔ تجارت ما مستعد بشودآنوقت رجال انگلیس خانهٔ‌مهره‌های شطرنج پولتیك را تغییر می‌دهند و اتصال روس را به‌استیصال ملت نمسه اسباب نکبت می‌نماید، آنوقت وسعت افق نظری رجال امروزی انگلیس عالم را

متحیر کند.

واین چند کلمهٔ مختصر را ایرانی کتاب سیاسی مفصل ومشروح به‌شمار آورد و به‌تأییدات نویسندهٔ اوراق معترف می‌شوند.

سفیر روس، دالقاروکی

درصحبتهای پلتیکی، دیپلومات بر تشریح مطلب مأذون است. اما به اغماض و ابهام نه... معایب که شما به‌روسیه شمردید ما روسها آنها را لازم داریم و بدان عیوبات مفتخریم. استقلال پولتیك روس از استقلال سلطنت او معروف دنیا است.

در وزارت مسیو «غـرس» اساس پلتیك ماحسب‌الاقتضا بـه کج‌دار ومریز بود. بدیهی است گاهی در اقدامات‌خود متردد می‌شد. اما «کنیازلوباتوف» آن طرح را برانداخت و اساس‌اقدامات خود را به‌بردار وبریز گذاشت ونتائج و نشر نفوذ قولی و فعلی آفتابی گردید که الان دراروپا وآسیا محسوس عامه است.

راست‌است.روسیه مجلس مبعوثان ندارد، امـا مجلس شورای دولتی دارد. پارلمان فرنگستان در نظرما یك‌دستگاه بربری و اسباب معطلی است. تاوکلای‌دول قانون اساسی‌بروند یك‌خیال مفیدمسرعة‌ـ الاقدام را ازقول به‌عمل آورند امپراطور روس فرموده و شده . اگر فردا بفرمایید همهٔ روسیه تحت‌سلاح آید، پـادشاه ما مبعود مـاست. جمیع ملل‌دنیا عیب آزادی‌حالیه را می‌دانند. فقط نقص سلطنت‌روسیه اینست که درمجلس‌شورای دولتی هنوز اختلاف آراء به گرفتن‌صندلی برسرهمدیگر و زخم‌کارد وخنجر نکشیده... اینکه اروپا به او مینازد

وحشت است نه آزادی. و تمدن مگر در سلطنت مطلقه قوانین «سیتسوال» وضع نشده. [۱۱]

مگر آنچه در روسیه در اصلاح حال طبقهٔ فقراء از قبیل تأمینات معیوبی مزدوران و داشتن مکاتب و مریضخانه در دوایر کارخانجات، دستگاه تهیهٔ قوت و غذای سکنه و حفظ حیوان آنها در سال قحطی و گرانی، و تسلیم مأموریتهای عمده بی استثنای وزارت به فقرازادگان عالم و اجرای قضاوت مردم در محکمه‌های درباز، انتخاب رئیس و اجزای ادارهٔ بلاد، اطمینان مال و جان عموم تبعه، و ایستادن فلان جنرال بافلان فعله‌دوش به دوش در پیشگاه قضاوت، و این همه نظم و ترتیب مگر از مآثر مستحسنهٔ سلطنت مطلقه نیست.

فاضل روس که به شما در وضع قانون اساسی فقدان رجال راعذر آورده خواسته سخن را کوتاه کند. و گرنه ما آنقدر هم بی آدم نیستیم. اگر آدم هم داشته باشیم باز سلطنت مطلقهٔ روسیه را حفظ خواهیم کرد...

وضع قانون اساسی در روسیه سبب تجاوز همسایه‌های ما می‌شود. استقرار ادارهٔ جدید رامدتی لازم است که چرخ اداره در نقطهٔ استمراری خود جای گیرد. مبعوثین حقوق خود را سوء استعمال نکنند. البته تادرست شدن همهٔ اینها در مملکت بحرانی ظهور کند، سکته پدید آید و تولید غفلت می‌نماید.

مگر سلطنت مطلقهٔ ما سلطنت ایران و افغان است که اسم حقوق و حدود را تبعه آشنا نباشد، حکومت بلاد را بفروشند، ربع سکنه بیکار و بیعار به اسم نوکر باب و فراش فقرای مظلوم را بچاپند.

مگر رجال دربار روس به پول سجده می کنند یا به یك امتیاز و نشان ملك و ملت را می فروشند، مگر ناسخ اوامر ما در دست اهل خانه رایج از سکه بـه مملکت در تداول است، مگر دو هـزار مـدرسه و دوازده دارالفنون به تربیت ملت غیر کافی است، مگـر حکام ما کلاً بـی سواد است، مگر پلیسهای شهرهای ما داروغه‌های ایران است..؟

بلی بلی، معایب سلطنت مطلقه را با کلمات عادیه نمی توان تقریر کرد. هیچ منصف منکر آن معایب نیست... اما نه سلطنت غیر مشروطهٔ روسیه. شخص پادشاه در روسیه مقتدر تام است. اما استقلال خود و اخلاف خود را از لذائذ چند روزه بیشتر می خـواهد و بهیچ چیز از مصالح امور ملکی تصرف نمی کند. قانون مملکت، شورای دولت، کابینهٔ وزراء متفقاً مدیر روسیه است.

اینکه اقدامات خارجهٔ ما گاهی از پیش نرفته ومخالفت دول را دعوت نموده همین فقره نیز دلیل اقتدار ماست که محسود اروپا شده ایم. ازمـا همه میترسند. وقدرت ما را هم ملل دنیا بـه حساب مـی گیرند و هر چه برخلاف ماحرکت می کنند باز مقیاس سی سالهٔ توسیع بـه مملکت ما بعد ازده سال دیگر تبعیت کامل آسیا را برای دولت روس واضح نشان می دهد.

دنیا محل حوادث است. جنگ فرانسه و آلمان ماحی عهدنامهٔ پاریس شد. یحتمل یك عهدنامهٔ دیگر هم عهدنامهٔ برلن را پاره کند. به قول شما اگرهم گران خریدیم درجنگ آخری «بسرابیا» را به «دوبریژ» عوض کردیم و «باطوم» راتا «بایزید» ضمیمهٔ روسیه ساختیم. ترکستان [را] تصرف کردیم. غوغای اروپا گرفت و گذشت. آخال و

مرو را تسخیر کـردیم، شورش جرائد شما گرفت و گذشت. صبر کـه بسیار است...

ملت روس به‌حکم یك‌قوۀ متحرکه به تسخیر آسیا مأمور است. دیر یا زود هروقت باشد بدون آنکه ما پی آنها برویم بالطبع ضمیمه خواهندشد. بلی این فقره مستلزم یك اقدام بزرگی است که من از او به‌سکوت می‌گذرم: همان وضع قانون اساسی و تشکیل فیدیرانسیون.

اتحادما با فرانسه‌ها صمیمی است و برای حفظ صلح اروپااست نـه برای حفظ خود. اگر بـا فرانسه‌ها رابطۀ مستقیمه داشته بـودیم آنوقت اتحادمانیز جزو همان تجارتهای دیپلوماسی تقریری شمامی‌شد.

اگر فرانسه وروس متحدنبودند تاکنون جنگ جهانسوز اروپا چندین‌بار درگرفته‌بود. پس به‌شما و ملل اجزای معاهدۀوجدانی مخالفه اطمینان می‌دهد که پیش سیل جریان امور طبیعی را با هیچ تدبیر و اقتدار بشری نمی‌توان بست.

مملکت ماباید وسعت طبیعی خود را تحصیل نماید. بعداز آن سابقۀ نامعلوم سرنوشت‌ملت‌مارا هرچه‌باشدبه‌رجال وقت نشان‌می‌دهند.

اینکه اعلی‌حضرت مظفرالدین‌شاه اول به دربار روس واردشد غیر از این تکلیفی نداشت. آنوقت بایست از روسیه به ایران کـه ده روزمسافت است برنگردد و به‌لندن بیاید. سوار کشتی شما بشود،دور محیط‌اطلس رابرای نشان دادن وسعت ممالك خود بگردانید. ازدماغۀ امید بگذرانیدویا از«جبل‌طارق» و «کانال سوئس» عبور بدهید و بـه بندر بـوشهر برسانید که باآن طرق صعب‌المسلك بعد از شش‌مـاه وارد پایتخت خود بشود. این فقره دخل به نفوذ ما ندارد.

جریان امور یاخود قانون خلقت علی‌الحساب راه‌قریب آسیا و اروپا را از خاك‌ما گذاشته، مگر اینکه راه بغداد ساخته‌شود ورشته‌های طرق‌منصوری ما یا شما از خاك ایران به اووصل شود. آنوقت‌پادشاه ایران یحتمل اول به روسیه نیاید و به اروپا برودوبر گردد .

فراموش نفرمایید خوب شد که شاه بــه لندن نیامد. چــون به تشریفات ورود اواگر همهٔ مستحفظین جزائر ثلاثهٔ خود را به‌یك‌نقطه جمع‌می کردید منتهی پنج هزارنفر سالدات می‌شد. بعد ازآن‌به‌آلمان مــی‌آمد، آن‌همه لشکر منظم را می‌دید،ازچندین دائرهٔ حــربیهٔ روس می گذشت و پانصدهزار قشون را تماشا می کرد، آنوقت صولت‌شما درنظر پادشاه ایران به درجهٔ صفر می‌رسید!

سفیر انگلیس، دورموند

بسیار متشکرم که وقایع سابق مرا خوب تشریح کردیــد و از سوء تدبیر رجال روسیه به سکوت گذشته وحرص جهانگیری روسیه را اعتراف بلیغ فرمودید. اما ستایش سلطنت مطلقه سخت فرمودید! قوانین روسیه را سرلوحهٔ عدل و مساوات خواندید.

بلی به شبهه روسیه نسبت به‌کره و افغان و حبش و ایران‌اول سلطنت‌معظم دنیا است. ولی‌در نزد دول متمدنه، سلطنت مطلقه مستقله یعنی‌ظالمه است.بدیهی‌است که قانون جزترکیب‌الفاظ‌بیروح وترتیب فصول چیزی نیست . سخن در معنی و روح اوست... معنی و روح قانون وقتی‌ازآن ترکیب‌الفاظ‌بروز می کند که‌او را ملت برای مصالح امور خود وضع‌نماید. نه‌اینکه فلان‌وزیر بگوید وفلان محرربنویسد. قانونی که دولت برای ملت‌وضع نماید «تنظیمات»است نه «قانون» .

عجبا!شما روسیه را از دول ادارهٔ قانونی حساب می کنید . بر اینکه امپراطور فرمود و شد فخر می کنید و پادشاه را مثل فراعنه و نمارده معبود خود می‌دانید...

نه،خیر!انگلیسها دراین عقیده‌باشما بسیار متفاوت‌هستند.معبود ما فقط وطن‌ماست . پادشاه چـون صورت نمایندهٔ وطن است ازآن جهت محبوب ماست نه‌معبودما، وامتیاز او سکهٔ دنانیر و خطبهٔ منابر می‌باشد که احدی آرزوی آن‌مقام را نمی کند. و گرنه پادشاه دربشریت خود هیچ نوع امتیاز خلقی از آحاد تبعهٔ خود نـدارد. خـون تبعهٔ کـورانهٔ پادشاه، درعروق اخلاف شما از قرار معلوم باز مدتـی در جریان خواهد بود وهرچه امتداد این جریان بیشتر باشد تربیت‌وترقی ملك وملت شما به همان اندازه به‌روشنی‌چشم‌ما کمتر خواهد شد.

عقل بشر درادارهٔ قانون اساسی حالتی از ترتیب داده کـه ملل خارج ازاین ترتیب ازبرکات وسعادات ومحبت رئیس ومـرئوس و تبعه وپادشاه‌محرومندوهمین سعادت وبرکات را تکریم بشریه و محلیه گویند.

درست است مجلس شورا دارید. مگر عثمانلو « باب‌عـالی » ندارد و ایران «دربارعالی» ندارد. همه خیانتها و رشوه‌خوری روسیه ازهمان‌مجلس‌عالیه‌ناشی‌است. معایب ادارهٔ روسیه راهمه‌کس‌می‌داند. ولی گفتن نتواند ونوشتن را قادر نیست! زیرا هوای«ساخالین» و قلعهٔ پطروپاولوسکی با تندرستی آنها نمی‌سازد!

اگر در پارلمنت فرنگیان سرهمدیگر را می کوبند برای‌اثبات صدق دعـوی،خود می کنند و اگر نکنند مثل روسیه جامد مـی‌شوند.

آنچه‌شما توهین می کنیددر نظرعالم دلیل قوت آزادی‌وغیرت‌و حفظ حقوق و شرف ملی است. اینست که می گویم و تکرار می کنم که بی‌قانون اساسی نه ملت است نه شرف وتکریم او. هرجا قـانون اساسی نیست تعبد کـورانه ، تقلید بی شعورانه و رعب وحشیانـه است.

وضع‌قانون اساسی را شما داعی تجاوز همسایه می‌دانید.حال آنکـه در هرصورت اداره‌ای که باشید اگر شما خیال تجاوز را بـه حقوق و اراضی دیگران نکنید از ملل متمدنه که جز صلح جوئـی و تکمیل صنایع و تربیت ملت و عموم نـوع بشری خیالی و تصوری ندارند هیچکس به حقوق شما و دیگران تجاوز نخواهد کرد.

این اردوی لشکری که مخلوق دنیا امروز مسلح ومنتظر امر و فرمان جهانسوزی ایستاده وهـرروز بیشتر و تکمیل مـی‌شود همه را وحشت روسیه داعـی‌است، وهمین استقلال شخصی واحد است کـه رجل دول دنیا را چون مستحفظ به معاونت و قراولی واداشته تا ناظر حرکات روسیه باشند ودر موقع شیپور حاضرباش بکشند...

درست فرمودید، تصدیق دارم که همهٔ دنیااز شما می‌ترسند اما نه از قدرت شما بلکه از وحشت و جهل ومکائد کورانهٔ شما که ازیك جنبش سبب آتش فشانی کره زمین می‌شوید واز اشتباهی ملل‌عالم را به میدان جنگ دعوت می‌نمائید...

نمونهٔآن اشتباه را الان خود فرمودید که تا انگلیس بیایدایران راازچنگ ماخلاص کند قزاقهای ما بایورش‌عاجلانه طهران رامسخر کرده‌اند.

شکی نیست ضعف ایران بیشتر ازین است. ولی این اشتباه محض است. تا قزاقهای شما داخل سرحد ایران شدند گلولهٔ اول از سرحد آلمان و استریا انداخته شود. صدای دوم در طلاق عقد معاهدهٔ اتحاد فرانسه و شما شنیده می‌شود. صدای سوم از ترکیدن گلوله‌های توپ زره پوشان انگلیس از بنادر بحر بالطیق و سیاه بـه گوش جهانیان می‌رسد. صدای چهارم آواز تکبیر قشون عثمانی و سوارهای آلبانی وجد افزای قلوب ایرانی گردد. صدای پنجم از حملهٔ قشون «رومین» به خاك روسیه برخیزد. صدای ششم از یاغیان لهستان آید. صدای هفتم ازهورای لشکر ملت اسکاندیناوی به گوش رقاصان تیاتر پطرزبـورغ می‌رسد. صدای هشتم وصدای عجیب و مهیب غیر مترقبهٔ سالـدات ژاپون از بنادر «والادواستون» و بنادر «کوره» هـوش از سر رجال روس می‌برد... آنوقت در تقسیم و حـرکت وحمل ونقل مهمات ده کرور لشکر وده‌هزار توپ همان مجلس شورای مفتخری شما عاجز می‌ماند! امپراطور به انعقاد مجلس«قاقا»ملتجی می‌شود و بالاخره از جسد کبیر روسیه یك دولت جداگانهٔ روس با قانون اساسی و تشکیل شش دولت مستقلهٔ دیگر اطفای حریق جهانسوز جنگ اشتباه کبیر شما را می‌نماید.

این نقشهٔ معاهدین وجدان در حق شما نه تنها درتجاوز باتصرف ایران است در روی کره زمین از شمال وجنوب و شرق وغـرب بـه هرسو که بخواهید قدمی بردارید همین معامله سودای آخری شما است. مگر اینکه ادارهٔ روسیه را به قانون اساسی تغییر بـدهید و ازجهانگیری و ضبط میدان تجارت دنیا دواهای مقوی اعصاب بخوریـد و صحت

یابید. همرنگ ملل متمدنه بشوید . به تربیت ملتو تزیید ثـروت و حفر معادن بی انتهای طبیعی خداداد خود باشید. آنوقت تـاریخ عهد جدید شما تالی کتب آسمانی می‌شود.

البته بعداز مدتی از برکت داشتن جواز طبیعی و اشتراك زیاد درخواص وزندگی باملل آسیا روسیه را ازچندین دولت تشکیل یك هیئت «فـدرانسیون» مثل آلمان و آمـریك شمال(یا اینکه الان وزیـر مستملکات انگلیس چمبرلین در نظر دارد) نموده هشصدملیون نفوس آسیا را با وحدت رابطهٔ خارجـه واستقلال داخله موفق می‌شود و از این ریاست فائقه طالب صلح عمومی وجالب حسن توجه دنیا گرددو ایـن همان خیال عالی است کـه شما در صحبت خود بـه سکوت گذشتید.

اینکه‌فرمودید اتحادفرانسه و روس برای حفظ صلح اروپااست عقیدهٔ رجال سیاسی دنیا برخلاف این‌است. فرانسه از فرط رقابت و انتهاز فرصت مکافات شکست ناپلئون بـی‌شعور وجسور و بـر گشت ایلزس‌ولوتارتغ،اول دق‌الباب پارلمنت ما را نمودند. چـون تکالیف مـا به نظر فـرانسه سنگین‌آمد جواب یـأس شنیدند. دولت انگلیس نمی‌خواست‌حرکتی به‌رقابت آلمان بکند. به‌همین‌ملاحظه خمود نائرهٔ مشتعله بین فرانسه و آلمان را که از یك طرف ضعف طرفین و از یك طرف مشغلهٔ شما ممد آسودگی خیال مابود اقـلاً اگر دامن نمی‌زد آب هم نمی‌ریخت و استفادهٔ امروزی آلمان را محقق مـی‌دانست.

این‌بودکه فرانسه‌ها به تزویج عروس اتحا: روسیه دامـاد شد. روسها در این بین از استقراض و خـرید اسلحه استفادهٔ لازمه را در

داخله‌ونشر نفوذ خاك «خطا» نمودند. اما به قسمت فرانسه‌ها فقط‌طرح مسئلهٔ تخلیه مصرقولاً وتصرف «فاشادو» فعلاً به‌هم رسید[۱۲] که‌اولی از صفحات اوراق‌پلتیکی به‌آن‌سو نرفت ودومی به‌اخف‌وجوه تخلیه‌و نفی «مـارشان » را داعی شد و از اتحاد روسیه توصیهٔ تسویهٔ مسئله بطور اصلاح‌حاصل دیپلوماتهای فرانسه گردید.

اینکه فرمودیدعدم استقلال پولتیك خارجهٔشما از طرح«غرس» وزیر خارجه متوفی‌اساس کجدار ومریز اوناشی‌بود،«کنیاز لوباتوف» به بردار و بریـز گذاشت،«غزاف موراویوف» و «لامازدوف» حالیه‌به همان‌اساس‌حرکت کرد و می کندوحالاصدای‌تسویهٔ مسائل جاریهٔ اروپا ازپطرزبورغ می‌آید، دراین‌جا محض تذکار خاطر شما عرض می کنم نه، خیر.

سنگ‌اول عمارت امتحان‌استقلال پولتیك‌شمارا مسیو «غرس»و الکساندرسوم‌دربنای‌راه‌آهن‌سیبری گذاشت. ده‌سال‌روسیه‌مترددبود که درآسیای نزدیك از باطوم به‌ارز روم[1]، از رشت به‌بوشهر، از جلفا به خـراسان راه بسازد یا اقصای‌آسیا و چهارصد ملیون سکنهٔ خطا را به روسیه وصل و تقریب دهد و اروپا را به روسیه بشوراند!

جام این تردید را الکساندر سوم برداشت و بریخت. بعد از آن جام تردید انتخاب اتحاد فرانسه آلمان یا انگلیس بود کـه باقبول فرانسه برداشته‌و ریختند. تااینکه«کنیازلوباتوف»ازین می‌ایاغی کشید، تردماغ نشده فوت‌شد.«موراویوف» از تصرف «پورت اتور»وتحویل ساختن راه «ولادواستون » بـه مانچور وپکن جامی درکشید و رفت. اگرچندی می‌زیست «به‌دو جام‌دگر آشفته شدی زنارش».

۱- اصل : ارض روم.

حالا به‌همان‌وضع‌سابق درکابینهٔ وزراء باز اساس پولتیك‌خارجهٔ روس همان استقلال رقمی با انتقال قلمی بردار و بریز است که یکی از نتایج آن استقلال و صدای فائقهٔ تسویهٔ مسائل جارجهٔ آسیا است که درجنگ وصلح‌خطا از پطرزبورغ به سمع سیاسیون عالم رسید.

ازدقیقهٔ‌اول‌انتشارمحصوری‌سفراء واغتشاش‌پکن‌وقتل‌مسیوونرها یاکشیشان نصارا دولت روس «نوطه» انتشار داده حرکات کشیشان را تقبیح،استخلاص سفیر روس و حفظ حدود هزار ودویست فرسخ (ده‌هزار ورس) مجاورخاك خطا ومعاونت‌خانوادهٔ پادشاهٔ ملت‌دوست‌و همسایهٔ دویست سالهٔ روسیه سبب اشتراك تأدیب یاغیان وعلت‌آخری لشکرکشی خود قرار داده،ضمناً علوی طلبی سفرای دول را داعی شورش واقتدار ملت‌خطارا مایهٔ ترعیب ونتایج جنگ بی‌ثمرطولانی‌و صعوبت حمل ونقل آذوقه ومهمات لشکرکشی را تشریح نموده و باهمان صدای فائقهٔ متصوری شما سایر دول را به تعدیل و تحمل و سکوت‌توصیه‌فرموده وبعد ازفتح پکن باز همان استقلال قشون خود را قبل از سایرین از پکن بیرون‌آورده و سفیر روس مکالمات‌مجلس سفراء به «انجانغ» مخفی تبلیغ می‌نمود ووعدهٔ حمایت می‌داد و از اختلاف منافع وتباین افکارعدم اتحاد دول را در اصرار مطالبهٔ‌مسائل صلح منشاء دفع‌الوقت و اسباب محاجهٔ وکلای خطا می‌کرد.

تا اینکه برعکس همهٔ اقدامات روسیه وبرخلاف همهٔ صداهای پطرزبورغ‌تصرف‌پکن، ساختن محلهٔ مجدرومحکم و دوهزارمستحفظ اروپائی به‌حراست واقامهٔ سفراء، فرستاده شدن‌هیئت سفارت استغفار و تعزیه‌گوئی به برلین و توکیو، حفر استحکامات عرض راه دریا و

پکن، منع دخول اسلحهٔ جدیده ومرمت و تعمیر قدیمه، نفی و اعـدام دوازده نفر ازرجال درجه‌اول خطا که مؤسس فتنه وشورش بـودنـد، تغییر«تسون‌لی‌یمین» قدیم به وزارت خـارجه، تأدیهٔ چهار صد وپنجاه میلیون«تایله» (هرتایله نه قران ایران است) با فایض‌صدوپنج درعرض سی‌ونه سال‌از اول یون ۱۹۰۱ به تضمینات‌حربیهٔ دول متحده‌وتنسیقات دیگر ودیگر، و ازهمهٔ اینها عمده ومهم منع امضای مقاوله نامهٔ مخفی مانچور منعقده میان دولتین روس وخطا بـاا کثریت‌آراء سفرای دول تکلیف قبول ومجری گردید.

فقط آنچه درختم صحبت ما می‌خواهم عـرض کنم نباید جناب عالی را متوحش‌ومتغیر نماید، دول متحده درضمن تکالیف دوازده گانهٔ مصالحهٔ خطا یك مسئلهٔ موهومی را ذخیره گذاشته‌اند. او را بعداز ده پانزده‌ماه به سفیر همان صدای‌فائقهٔ تبلیـغ خواهند کرد...

آنوقت راه‌آهن مانچور از طرق بین‌الملل خواهد بود ومسئلهٔ شرقیه ازحدت و اهمیت خود خواهدکاست ورجال سیاسی روس بـه عدم استقلال پولتیك خارجهٔ خود معترف‌خواهندشد.

از اسلامبول تاپکن فرمان «درهای گشاد» اتحاد وجدانـی ملل متمدنه را چنان ترکیب طبیعی می‌دهد که دیگر تیزاب فاروق اشتها و حرص وآرزو وامید و انتظار حتی «ان‌شاءالله» ایرانی و «اووس» شما را نیزقدرت‌تجزای او نمی‌ماند.

سفیرروس، دالقاروکی

اینکه ازمصالحهٔ خطا روس راضی نیست، اینکـه دول متحده

برخلاف ماحرکت نمودند صحیح است. بدیهی است تمام دنیارقیب قدرت می‌باشند. سفیر مادرپکن بی تجربه بوده نتوانست حسن توجه نافذهٔ سفراء راجلب‌نماید.

بدیهی‌است حملات قشون‌مخالفین ما باطول دیوار کبیرسرحد مابه نقاط مجهول‌الحال و تحصیل اطلاعات و ترسیم خرائط اراضی مهمهٔ لشکر کشی‌برای روسیه دراستقبال صعوبت شدیده تولیدمی کند.

تمکین ما به ترکتاز «غراف والدریز» محض صلح جوئی بود که سبب جنگ وخونریزی شدید نشویم. و گرنه باصدو پنجاه هزار قشون که داشتیم لشکر متحده را از خاك خطا بیرون می کردیم . از اهالی‌خطاقشون زیادترتیب وتعلیم‌می‌دادیم و حاضر جنگ‌می‌نمودیم. بازتکرار می کنم که نخواستیم و هروقت‌فراغتی برای ماشد وبه‌این صرافت افتادیم همین طرح مخرب خیالات دشمنان ما در خاك خطا است .

اینکه راه مانچور را روسیه بسازد و طرق بین‌الملل بشود، این تصور واهیه از دیپلوماتی مثل جناب عالی بعید است . اگر زنهای خودمان را تحت‌السلاح آوریم، اثاثهٔ[1] سلطنت و اوقات کلیسا را بفروشیم راضی به‌این تحقیر ملی نمی‌شویم!

هشتاد ملیون ملت واحدهٔ روس را نباید این‌قدر ضعیف شمرد. شما که از عهدهٔ دویست هزار سکنهٔ افریقای جنوب دو سال است نمی‌توانید برآئید دراین مورد عصبیت شما ازمعلومات سیاسی‌شما فزونتر می نماید. بلی«از کوزه‌همان برون‌تراود که در اوست».

۱ـ اصل : اساسیهٔ.

سفیر انگلیس، دورموند

بنده اول‌عرض کردم که نباید تعجب و تغیر بکنید. البته به‌خود پسندی روس‌خیلی‌دشوار است باور بکند که علم بازی شطرنج‌پولتیك همان مات کردن شاه است. جمیع معلومات سیاسی برای یك نتیجهٔ واحده است که با مصارف جزئی مداخل کافی بکنند.

اینکه‌بنده‌عرض کردم ساده وبدیهی است، اگرشما هشتادملیون روس باشید هفتاد ملیون نمسه نیز هیأت واحده هستند. سیصد ملیون مسلمان نیز هیأت واحده‌هستند. پانصدملیون «مانغول» نیز هیأت‌واحده هستند.

اینکه‌من‌می گویم‌یا به‌فهم‌شمانمی گنجد یا چنان وانمودمی کنید که نمی‌فهمید، قدرت پیش بندی تجاوزات روس عبارت از شانـزده دولت اروپا و سیصد ملیون تبعهٔ آنها است. شما هرقدر مـی‌خواهید باشید. شمااثاثهٔ[1] سلطنت و موقوفات کلیساها را تا بروید بفروشید و خرج نمائیدانگلیس‌وآلمان‌وامریکاده ملیارد «روبله» را ازصندوقهای خود درآورده‌ومصرف می کنند.

بااین‌تصورات راه حوادث آیندهٔ شما مسدود نمی‌شود. آسوده باشید وبعد از ده پانزده ماه دول‌متحده از بعضی کارهای خودومشاغل امور فارغ می‌شود. قشون ما از افریقای جنوب بر گردد، عـددلشکر حاضرر کاب‌ما به سیصدهزار بالغ می‌شود، آلمان با فرانسه می‌سازد، امریکا جزائر جدیدهٔ خود را منظم مـی کند، ژاپون نقایص خـود را تکمیل‌می‌نماید، خطا ازنوائب جنگ واغتشاش داخله آسوده‌می‌شودو

۱ــ اصل : اساسیه.

دستگاه ادارهٔ جدیده با اکثریت آرای سفرای دول ترتیب دهد.

آنوقت‌مسئلهٔ مانچوریارا طرح کنند وتخلیه یا از طرق‌بین‌الملل بودن او را با همان اکثریت‌آراء ازروسیه مطالبه‌می‌نماید. رجال‌روس درصورت مخالفت باهمه دنیا می‌جنگند ، یا به فتوای عقل انقراض سلطنت خود را به صلح جوئی موازنه‌کنند وآخری را قبول نمایند. بعد ازآن اختلافی در شرق نمی‌ماندکه داعی رقابت بین‌الدول گردد.

بعد از آن قوانین حقوق بین‌الملل را توسیع‌دهند. در «قاقا» یا نقطهٔ دیگر متحداً قرار محکمی به خلع‌السلاح می گذارند و دربار فیصل امورجمهوری دائمی استقرار می‌دهند و مسائل متنازع فیهای حوادث را در آن محضر عدل وداد حل و تسویه می‌نمایند و این همه مخارج گزاف تهیهٔ جنگ به سعادت و تربیت ملت مصروف گردد.

تم

***

مقالهٔ اول‌به اتمام رسید...اینك برای مزید بصیرت‌خوانندگان فصل‌منطبعه[در]«نویورمیا» از۱۹سپتامبرو۲اکتبرشمارهٔ ۹۱۷۶راترجمه کرده ودر ذیل این‌مقاله درج می کنیم.

اقدام جدید انگلیس به تصرف ایران

لوردکرزون نایب‌السلطنهٔ هند از قرار خبر تلگرافی «سیمله» بالاخره به احیای خیال قدیم ونیل آرزوی دیرینهٔ خودکه یکی از فصول مهمهٔ پولتیك‌اوست موفق گردید، یعنی‌ساختن‌راه‌آهن «کویت»

و «نوشك»را از قول به فعل آورده مشغول تهیهٔ مقدمات تعمیر است. الان درشرف اتمام است.

این‌راه در اول نظر چنان می‌نماید که بـرای وصل‌دادن هند به جنوب ایران ساخته می‌شود. چون خود«نوشك»نه برای حمله‌ودفاع‌و نـه از نظر تجارت قابل تـوجه نمی‌باشد. این را همهٔ انگلیس معتقد است. اما معنی حقیقی‌آن را بانظر سیاسی باید ملاحظه نمود.

«ماك کروگر» در مقالهٔ معروف «دفاع هند» ساختن راه کویت‌و سیستان وامتداد اورا تارودخانهٔ «هلمند» ازمسائل مـوت وحیات حفظ هندمی‌شمارد و او را به پیش گیری جناح قشون روس درمیان کابل و قندهار استعداد اول‌نشان داده و معرفی سخت نموده.

«کرزون» سخنان «ماك کروگر»رادرخصوص معنویت واستفادهٔ این راه کاملا تصویب نموده و تصدیق کرده ودر دفاع لشکر خارجه که به هند حمله کند ساختن اورا لازم العجاله دانسته . عـلاوه براین نشر نفوذ و توسعهٔ تجارت را از محسنات حتمی این راه و امتداد او تا بلوچستان می‌شمارد.

ساختن این‌راه مستلزم‌تقرب‌سیستان‌است که همه اراضی‌جنوب‌و مجاور خود را از حاصل مزارع خود تغذیه خواهد نمود.

هر گاه ماآنجا را متصرف می‌شدیم جنوب شرقی ایران راتابع نفوذ روسیه می کـردیم، از گشودن راه عبور به دریای هند مطمئن می‌شدیم، سیصد ورس به هندوستان نزدیك می‌رفتیم.

به‌همین ملاحظات «کرزن» در ساختن این راه و سایر مسائل دایر این مقوله‌آنی غفلت ننموده واز ذیـل‌هیچگونه مساعـی مضایقه

نداشت. بعداز باز شدن راه عشق‌آباد می‌ترسید که روسیه راه خودرا به مشهد و از آنجا به‌سیستان بکشد. آنوقت بایست انگلیسها از خیال ساختن راه‌سیستان منصرف شوند . این‌بود که فرصت رافوت نکردند و حال‌آنکه با جنگ افریقای جنوب بـه خیال هیچکس نمی‌رسید که انگلیسها به‌احیای این خیال بزرگ و کارصعب‌ومعتنابه‌می‌افتند. نتیجهٔ این اقدام درآینده خیلی بزرگ است.

هرگاه‌ما درمقابل‌او ابرازاستقامت‌ومعارضهٔ به مثل کنیم‌انگلیسها سیستان را تصرف مـی‌کنند. در این‌صورت سدی به‌قلب لشکرکشی ما می‌کشند. راه‌کویت درسیستان ختم‌نگردد، اورا ازکرمان بـه راه بغداد وصل‌می‌کنند. تاآنوقت خط وصل راه هند وخطای انگلیس‌نیز تمام می‌شود.

بعد ازآن « قامبورغ » بـایك خط مستقیم بـه ساحل رودخانهٔ «یانسینر»وصل گردداین سدفولادی روسیه را ازبحار عثمانی‌ودریای هند و خاك«نمارده»مـادام‌الدهر فصل نمی‌نماید . معلوم است در این صورت‌کار ما به عمق‌آسیا و سواحل «بوسفور» وزحمات تـاریخی و خونهای ریخته و اتلاف اندوخته کلاً به هدر مـی‌رود و ثمرآنها را دیگران می‌چینند.

البته فاتحین آسیا آنوقت مروت به خرج‌داده راه ساختهٔ ما را از طرف‌شمال به‌وصل راه کبیرخودشان‌اذن‌می‌دهند. امااین شفقت فقط سبب نشر نفوذ و سیالی ملل التجارهٔ‌آنها به محروسهٔ روسیه گـردد.

ماروسها باید با این خیال که راه جنوب قسمت دیگران است معتاد بشویم. حالاآنچه برای ما می‌ماند اینست که درشمال، نیك و یا بد، راهی‌بسازیم.چون‌این‌حالت‌تیره‌روزی‌آینده ماحی تمام‌تصورات‌و

امید و آرزوی اجرای مقاصد تاریخی (فتح همهٔ آسیا) ما است، لهذا می‌توانیم بگوئیم رسیدن کار به این‌جاها خیلی‌مشکل است. بی‌مبارزه ما از صرف مال وخیال وخونریزیهای چندین‌سالهٔ خودمان دست بـر نمی‌داریم. چرا به‌کارهای صعب آینده متحمل شویـم در صورتیکه ممکن است به سهولت پیش‌گیری نمائیم؟

تاکنون پلتیك ما درآسیای نزدیك (ایران و عثمانی) ممانعت دیگران بود که نگذاریم سایر دول اقدامی بکنند . خـودمان نیزکاری نمی کردیم.

بیست سال‌تمام ایرانی را بی‌راه گذاشتیم. معلوم شد این‌پولتیك ازحیز انتفاع افتاده و استعداد و امتداد طولانی را ندارد. دول اروپ از پی‌بازار جدید می گردند. برای فروش امتعهٔ خود بـه سوی شرق مهاجمه می کنند وداخل نفوذ خود می‌نمایند. تا اینکه نمردیم ودیدیم که‌آلمان ازآسیای‌کوچك و انگلیس از هندوستان دست قدرت دراز کرده به همدیگر می‌دهند و خود را تبریك می کنند...

تا زود است محض آنکه این‌دست‌درازی تکمیل نشود مـا باید پائی به میان‌آنها بـه درآریم و در وسط آنها بایستیم. یعنی بـواسطهٔ راه‌آهن خودمان به سوی جنوب گرم متحرك شویم.

حواشی مقالهٔ سیاسی

[۱] درتهران «کنیازدالقاروکی»درخانهٔ سفیرعثمانی بود. «دورموند» هم وارد می‌شود یا حاضر بوده از ادارهٔ ایران سخن به میان‌آمده. سفیر انگلیس‌وعثمانی گفته‌اند ایران با این حالت راه نمی‌رود.«دالقاروکی»ایرلاند را شاهد اطمینان خود اقامه نموده و گفته‌که اگر از خارج صدمه به ایران نرسد- یعنی اگر ما روسها تصرف ایران‌را نخواهیم -پانصد سال‌ایران همین طور راه می‌رود. زیرا که مردم معتاد بی‌نظمی هستند.

این مطلب را به‌شاه شهیدخبرداده بودند. ازین حسن‌ظن « دالقاروکی» تشکر و اظهار رضایت ومرحمت‌نموده بود. روسها این سوءظن را در لباس حسن‌ظن به رجال ما تلقین‌می‌کنندکه برای کاشتن تخم نفاق زمین را خوب شخم نمایندوبی زحمت استقلال سه هزار سالهٔ ما راکه از چندین خطرات آسمانی وزمینی تا امروزخدایش‌حفظ نموده به پرچم‌عقاب پادشاه سفید وصله کنند. تاکنون چندین‌بارحمایت‌شورشیان تبریزرسماً در هرلباس مرقوم و مبادله شده باشد در معنی برای‌احیای این خیال فاسد است که‌ازعهد پطرکبیرتا به‌حال رجال روس را ندیدم که در این خیال تصرف ایران غالی نباشند و اگر با این حالت وطن مااز این خیال صرف نظرنماید از ملت روس نیست. این به‌آن‌می‌ماندکه‌در دنیامسلمانی باشد وایرانی نخواهد که همه نصارای عالم

مسلمان بشوند، یا همه کلیساهای عالم تبدیل به‌مسجد نگردد. آژانت‌های روسیه در خفیه مدتی است در این زمینه کار می‌کنند. اما رجال ما ملتفت نیستند وعمداً خود را به بزرگواری خود گول می‌دهند. وگرنه مهتر ایرانی قونسول چه طور می‌توانست کدخدا را روبه‌روفحش بدهد و حاکم تبریز کدخدا را به‌سکوت و عذرخواهی مجبور نماید و بیگلربگی شهر در اطاق انتظار قونسول دوساعت با رجالهٔ تذکره‌خواه بنشیند وقونسول عمداً محض قدرت فروشی صحبت خود را دراندرون طول بدهد.

«نکالای‌سرگیویچ‌دالقاروکی» سفیر روس ازنجبای درجهٔ اول روسیه است. در سال ۱۸۸۸ به سفارت طهران تعیین شد. غیر از اجرای موادجاریهٔ سفراء سه مأموریت عمده داشت: یکی‌عزل شاهزاده ظل‌السلطان، یکی فرار دادن ایوب‌خان‌افغان مقیم طهران که برود درخاك‌افغان برخلاف امیرعبدالرحمن خان آشوبی برپانماید و انگلیسها را مشغلهٔ سیاسی تشکیل کند، سوم گرفتن امتیاز ساختن یك‌خط راه‌آهن درایران که تا انتخاب روسها به‌سایر ایران‌داده نشود.

«کنیاز» این‌سه‌مأموریت را بر وجه‌اکمل و خیلی زود انجام داد (یعنی علی‌اصغرخان امین‌خائن‌السلطان با او همراهی نمود).[1]

بعد ازآنکه اسباب عزل‌شاهزاده ظل‌السلطان را فراهم‌آورد روزی ناصرالدین‌شاه‌با «دالقاروکی» درخصوص عزل او مشاوره‌نمود. «کنیاز» چنان وانمودکه اصلا مخبرنیست. عرض‌کرد مأموریت‌من‌برای تشییدمبانی وداد وحل و تسویهٔ مسائل جاریه بین‌ایران‌وروس است. در امور داخله ومخصوصاً دایرهٔ خانوادهٔ سلطنت هیچ‌نوع‌عرض‌رأی وعقیده وظیفهٔ من نباشد.

بعد عرض کرد معلوم است هرگاه‌وجود مقدس‌پادشاه از امری‌نگران است البته رفع‌آن برای آسودگی خاطر مهر مظاهرملوکانه از وظایف‌مهمه و مسرعه است. ولی شخصاً عرض مافی‌الضمیر خـودرا از خاکپای شاهنشاهی استدعای سکوت دارم .

فرارایوب‌خان رانیز بسیارخوب درست‌کرد.اول ایوب خان‌را به بهانهٔ

۱ــ قطعاً عبارت داخل (   ) نوشتهٔ چاپ‌کنندگان رساله است.

تغییرهوا به باغ تحویل دادند. بعد بواسطهٔ مردان که لباس زنانــه پوشیده شبها آمده از سفیر دستورالعمل حرکت را می گرفتند و گاهی نوشته جات را میان لفافه‌های حافظ‌رطوبت ـ کاپسول ـ گذاشته از راه آب میان باغ سرمی‌دادند. ایوب‌خــان بقرار معهود خودش از آب می گرفت و می‌خواند. تااینکه اسب و مــایحتاج حاضر شد. سه هزار امپریال گرفت و گــریخت. اما نتوانست به افغانستان داخل شود. خــواست به ترکستان برود روسها از ترس اشکال منتج جنگ انگلیس قبول نکردند. بالاخره به خراسان آمد و داخل خانهٔ مــأمور انگلیس مقیم خراسان گردید.

ساختن راه را چنانکه مــی‌خواست امتیاز گــرفت. بعداز انقضای وعدهٔ پنج‌ساله تــاکنون سه‌بار تجدید وعده نمودند واز برکت آنها ایرانــی مدت بیست سال است بــی‌راه مانده. باز هم اگر خط بلوچستان انگلیس و شرکت بغداد نبود ایران‌بایست منتظر باشدکه اول به‌ملکت کرهٔ ماه بسازند، بعدبرای ایران راه‌بکشند، اما بشرط حیات ...

درهمین‌سال ۱۹۰۲ روسها راه‌آذربایجان‌یا خراسان یا رشت و طهران را می‌سازند. اما اگردرمیان‌حادثه‌ای‌غیرمترقبه‌طلوع کندباز مورث امتداد انتظار ما می‌شود.

بعد از **شانزده ماه از نوشتن این مقاله** روسها با ایــران مقاولهٔ توقیف بستندکه ایران در ملك خودراه‌آهن‌رانه‌خود بسازد ونه به دولت‌دیگر بدهد. وعدهٔ این‌مقاوله‌رانمی‌دانم‌چه‌قدراست. اما می‌دانم که خود شاه‌هم بیشتر از دو فرسخ راه‌آهن به‌ییلاق خود حق‌کشیدن ندارد. گویا نویسنده ملهم‌بود کــه مدتی قبل آن حادثــهٔ غیرمترقبه را احساس نمایدو بقلم‌آورد.

(ع‍ـم)

[۲] از روزی‌که تاریخ حوادث عالم را ضبط کرده‌اند همیشه در میان امم وملل جنك و خونریزی بود . در ایام وحشت اکثر بهانهٔ جنگهای سخت و خونریزیهای شدیدکودکانــه و بی اساس وفقط منبی به قتل ونهب واسر و غارت و تزیید قدرت یکی در مقابل دیگری بود. کم‌کم برای تغییر صورت بهانه را الفاظ نوظهور وکلمات جدیده وضع کردند.

گاهی مذهب و انتشاراوسبب جنگهای سخت می‌شد. گاهی به اسم‌وطن

و ملت جنگیدند ودراین اواخر به هر لباس وقالب که بهانهٔ جنك را می ریختند و به هر بهانهٔ محقه که وجوب اورا اثبات می نمودند. همهٔ آنها فی الواقع از دومعنی خالی نبود: یا توسعهٔ مملکت محروسه با تسلسل حفظ سرحدات متحرکه، واساس این دومعنی حرص وتزیید عداوت وتکمیل سلاح وتعلیم لشکر واحداث اردوها گشته.

تااینکه ملل متمدنه بالطبع به تنگ آمده در هرگوشه شورش برپاشدو غوغای فقراء که از کثرت مالیات وتحمیلات به ستوه آمده بودند برای حکومت محلیه مورث اشکالات صعبه گردید. علماء ومؤدیین قبح این اقوال دروغ و افعال فاسده راکه ازبابت غرضی برای شکوه وخود نمائی چند روزهٔ خود به عنوان حسد مهیج غضب ابنای نوع خود ترویج می دادند بطوری که هرعوام بفهمد و خواص متنبه شود بواسطهٔ جرائد وتألیفات هر روزه انتشاردادند.

واز یك طرف صنایع وکارخانجات اروپا درعرض بیست سال آخری چنان تکمیل شد وآنقدر بر عملیات خویش بر افزودکه مطلقاً در داخله فروش و تهیهٔ مصالح اومحال گردید وبیشتر ازقرون سالفه [مشتری] پیدا کرده بازار جدیدی برای امتعهٔ کارخانجات و تحصیل مایحتاج واجب شد.

این وجوب رفته رفته دنیا را به حس آورد وبطریقهٔ عدل واقعی هدایت نمود و معلوم شد که احتیاج ابناء بشر چگونه که از حالت اجتماع آنها تولید می شود همان طور بی معاونت یکدگر رفع احتیاج ممکن نمی شود.

دراین زمینه یعنی در رفع احتیاج خودشان بعدازهزارگونه تشبثات بالاخره دریافتند که ملل متمدنه باید یك اتحاد وجدانی تشکیل کنندکه اساس آن اتحاد پولتیك و تجارت آزاد و «درهای گشاد» باشد.

اینست که اول جون ۱۹۰۰، اول این سخن دعوت اتحاد از امریکا وجدافزای قلوب گردید و معلوم شدکه این الهام غیبی را همه دنیا منتظر بوده، مگرآنها که در فطرتشان نور حب بشریت نیست. اگرچه ازتغییر زمان آنچه متعلق به زمان است البته تغییر یابد. اما پانصد سال این اتحاد وجدانی بروی زمین یك قانون عمومی است که قالب خودش را تغییر نخواهد داد.

دوسال قبل نصف مال التجارهٔ دنیا از انگلیس بود. حالاامریکا وآلمان راخود انگلیس به اشتراك تجارت آسیا دعوت می کنندکه ابوالهول آسیا رامتفقاً دفع دهند.

در اینجا نطق رئیس جمهور متوفای امریکا «ماك کینلی» را که دوروز قبل از وفات خود در بازار «بوفالو» در ۲۲ شهر آغوست ۱۹۰۱ میلادی نموده شاهد می آورم.

« ماك کینلی » گوید عملیات کارخانجات و حاصل اراضی ما روز به روز در تزاید است و ما را به تحصیل بازار جدید مجبور می کند. برای توسعهٔ تجارت. بازار جدید ومستملکات لازم داریم. حالت مقفلی امریکا گذشته، تجارت ما جهانگیر شده، در همه بلاد وبحار دنیا علاقهٔ تجارت داریم . باید کشتیهای حمل ونقل خودمان را زیادکنیم، با سواحل شرقی بحرآمد ورفت نمائیم. مثل سایر ملل آنچه نداریم ازآنها بخریم وآنچه داریم بفروشیم که تجارت و تحصیل ثروت آمریکا از سایر ملل عقب نماند. از وفور امتعه و حاصل مملکت خویش نبایدآسوده بشویم و عالم را محتاج خود بدانیم. همه کس امروزه در رفع احتیاج خود و پیش قدمی از دیگری ساعی است. اینست که مجاهدهٔ ما نیز باید در خور اقتضای بشری باشد.

معنی این عبارات واضح است. رجال سیاسی در ملاء عام نمی گوید که هرکس می رود ایران و عثمانی و خطا وقوره[1] را تصرف بکند ما نمی ـ گذاریم وفلان می کنیم و چنین می زنیم، چنان می کشیم!

معنی این عبارت برای مخالفین «درهای گشاد» کافی است که حساب خودشان را برگیرند. مگر تزبیدفوق العادهٔ مال التجاره مقتضی بازار فروش نیست . مگر بعد از این یك ملت راضی می تواند بشودکه بازار فروش آسیا یا ایران به روی او بسته شود. بعد ازاین، اساس امضای همه مسائل ملل با اکثریت طرفداران پولتیك «درهای گشاد» است. این را باید دانست و فهمید و معتقد شود.

(ع-م)

[۳] حیدر پاشا در طرف آسیای بوغاز (بوسفور) پیش روی عمارت سلطانی بندر «اسکوتار» است که نقطهٔ ابتدای راه آهن اناطولی و امتداد خط بغداد است بعد از ده سال این نقطه راه حجاز و هند و خطا را مبدء و «هامبورغ» را با پکن وصل می کند و راه تجارت اروپا وآسیا را که ممالك عثمانی و ایران و هندوستان و هند و خطا و جزائر ژاپون و مملکت وسیعهٔ خطا سربسته داخل محروسهٔ آن تجارت است از خاك روسیه مجزا می کند و

۱ــ ظ : کره

اراضی حاصلخیز طول فرات و شط‌العرب بعد از اندکی از حاصل گندم و ذرت خویش تمام اروپا را عموماً و آلمان را خصوصاً از خرید گندم روسیه که مال‌التجارهٔ طبیعی و بزرگ آنها است مستغنی نماید.

یا آنکه می‌گوئیم خط بغداد سد آهنی است که در مقابل تجاوز صوری و معنوی روسیه کشیده می‌شود.

هر کس غیر از این فهمیده نادان است و اگر خلاف این نوشته بروز کند نویسندهٔ این سطور را نفرین، وگرنه مقروض ذکر خیر و طلب مغفرت بدانند.

روسیه پنجاه سال قبل هفتاد و پنج قسمت گندم اروپا را به بازار آنها می‌فرستاد. حالا قسمت بیست و پنج بخش روسیه شده است. برای تحقیق این مطالب مطالعات زیاد لازم است تا از معلومی به مجهول پی برد و آینده را مشخص کند.

این توضیحات افسانه نیست. باید با نظر عمیق تلقی نمود و با هوش صحیح اصغا کرد. والاحق شخصی که سالها رخت کشیده و حالا بی‌همه اجرتی معلومات خود را بذل هموطنان خود می‌نماید باطل گردد و در آینده اسباب تشویق مفقود شود. زیرا اگر اکنون وجود شما اشخاص زحمتکش بی‌غرض لازم نیست درآینده وقتیکه اقتضای وقت لزوم آنها را نشان می‌دهد پیدا نمی‌شود و داعی افسوس شدید گردد. (ع‌ـم)

[۴] درمعایب **سلطنت‌مطلقه** حکیمی گوید: هر کس ابناء نوع خود را که دارای وجدان است به شخص خود مسئول بداند وجدان ندارد.

دیگری گوید: اگر حقوق و حدود با خود ابنای بشر خلق شده پس استثنای شخصی از کجا است؟

یکی گوید که: آرای بشری بالفطره آزاد خلق شده. هر کس بخواهد بر او حدی گذارد یا تابع رأی خود بکند به مهندس بی‌وقوفی می‌ماند که بخواهد دور فضا را دیوار بکشد یا منقل آفتاب را سرپوش بسازد.

یکی می‌گوید که: اشخاصی که همه خطورات نفی و اثبات و شکر و شکایت عالم قیامت را هر روز درخود می‌بیند و متأثر می‌شود اگر برخلاف او حرکت نماید آیا کافرطبیعت نیست؟

دیگری می‌گوید: حقوق بشری ودایع خالق اوست. پس سلب حقوق یعنی خیانت[به] خدا.

دیگری مـی‌گوید: هرجا احکام سلطنت مطلقه است‌عبارات عدل آنجا را بدرود گفته.

یکی از معارف می‌نویسد: سلطنت بـرای نظم داخله و صولت خارجه می‌باشد. در سلطنت مطلقه این معنی مفقوداست.

دیگری می‌گوید: امروز در اروپا هفده سلطنت با قانون اساسی اداره می‌شود.دو سلطنت‌روس‌وعثمانی اقلا منفور ملت‌آزاد اروپا است.

حکیمی‌گوید: امروز بی تناسبی رادر ادارهٔ ملل موقع نمانده. سلاطین مطلقه‌یا باید همرنگ سایرین‌بشوند یا بالطبع محو و معدوم گردند.

یکی مـی‌گوید: بیرق همه ملل متمدنه الان باطغرای انتخاب مبعوثین مـوشح است. هر بیرق که از این توشیح خالی‌است در سردر تمدن شایستهٔ اهتزاز نباشد.

یکی مـی‌گوید:سلطان مطلق قبل ازهمه دشمن خانوادهٔ خود می‌باشد. اخلاف خود را در انظارتبعه به‌نقطهٔ صفر می‌گذارد. تبعه، مظالم او و اخلاف او را از اخلاف‌او مترصد مکافات می‌شوند.

دیگـری می‌گوید: اگر پادشاه مطلق شخصاً معصوم باشد باز متملقین گمراهش‌می‌کنند. اسرار دولتی‌دست انداز اراذل گردد توسط متنفذین‌خائنین‌و مغرض در مأموریتهای لشکری و کشوری استعداد طبیعی و استحقاق تحصیلی راعوض می‌کند.

یکی می‌گـوید : سلطنت مطلقه چون غیر طبیعی است ادارهٔ او ادارهٔ جاهلیت است و البته ادارهٔ جاهلیت هروقت بـاشد هادی‌اولوالعزم را داعی است. هرسلطان که این را یقین بداند جقهٔ اولوالعزمی را زینت تاج معراج خود و اخلاف خود می‌تواند بکند.

یکی می‌گوید: سلاطین مطلقه کـه در این‌مائه بیستم زمام ادارهٔ ملك و ملتی‌را مالك‌اند یك‌نفراز آنهائی‌است که از تاریخ‌وقایع عالم واوضاع‌امروزی دنیا اطلاع‌کامل نداشته باشد و اقرار نکندکه وقت این نوع ریاستها گذشته. در حیرتم که چرا و چگونه تحمل این بی‌نظمی و انفعال خلاف یقین خود

می‌نماید و این نشأه فیض را از تضییق نفوس‌و از طلوع اشخاص مربی نوع خللی می‌گذارد و لذایذ نیکنامی و ذکرخیر خود را با بوالهوسی چند روزه معاوضه می‌کند.

حکیمی گوید: سلاطین‌مطلقه دشمن‌حیات خود هستند. برای‌کبر بیهودهٔ پنج‌روزه از همه‌چیزمی‌ترسند.شب‌آسوده نخوابند.روز اطمینان حفظ وجودخود را ندارند و در واقع اسیرچند نفر مستحفظ‌خویش هستندو نمی‌دانندکه علاج این همه ناخوشی صعب‌التحمل فقط یك دوای سهل و آسان و ارزان،به‌تحدید حقوقـی خـود و استقرار حقوق‌دیگران است .

یکی‌مـی گوید:پادشاه مؤید‌ژاپون سرمشق بسیار خوبـی به حکمرانان مطلق‌آسیا گذاشت.هرکس می‌تواند بفهمدکه در سی‌سال از مردم‌وحشی‌چگونه ملت متمدنه توان ساخت. دولت را چگونه داخل دول متمدنه‌و جرگهٔ سلاطین کبیرنمود. عهدنامهٔ ژاپون و انگلیس برای ذکرخیر«میکادو»بهتر ازعیاشی‌آنها است‌که استقلالشان به موئی‌آویخته و هر روز درخانهٔ‌خوداحکام سفرا را اصغا می‌نمایند.

اگر قدری تأمل بکنند دانند که اگـر از ایام‌صید و شکار یـا خواب نـوشین قصورزرنگار روزی چند ساعت مخصوص‌کارهای سلطنتی وامورات دولتی‌می‌نمودند بسیاربجا می‌بود وهر روز به‌عیش سعادت‌دیگر وبرکات مکرر نائل می‌شدندکه باملل متمدنه‌همرنگ باشند. (ع-م)

[۵] دولت روس هـر مملکت را تصرف مـی‌کند لقب صاحب او را ضمیمهٔ‌القاب خود می‌نماید و در مهر بزرگ سلطنتی که به‌سندهای تاریخی می‌زنند همهٔ‌آن القاب‌که با روسی «تیتول» می‌گویند نوشته می‌باشد . ترکیب مهرچنین است «از مرحمت خدا ما امپراطور مستقلی و حافظ روسیه و پادشاه لهستان و پادشاه‌گرجستان و پادشاه حاجی ترخان و نواب فلان وخان فلان و کنیاز فلان و هرسوك فلان و پادشاه ترکستان»وهکذا، خیلی طولانی است که «دورموند» به این فقره اشاره می‌کند. (ع-م)

[۶] «لیؤنیتوف» صاحبمنصب ارکان حزب قـوی البنیهٔ روسی است که در سه سال قبل باسفارت حبش‌که از طرف پـادشاه حبش « نقوس‌منلیك» به پطرزبورغ آمده بودند به حبشه رفت. چندی درآنجا معلم قشون بود. بعد

امتیاز حفر معادن تحصیل کردند و الی خط استوای غیر مسکون متصرفی حبش گردید. با صید وخرید دندان فیل تجارت می کرد. وقایع می نوشت. در سال ۱۸۹۹ به پطرزبورغ آمد. مأمور شد که از تفنگهای ته‌پر زیاد مانده «بردانکه» روس به بنادر عمان حمل نماید و بهر وسیله باشد به اعراب سواحل بفروشدو ببخشد، تا سکنه برخلاف انگلیس و ایران مسلح باشند. انگلیسها مخبرشدند و تفنگها را چون مال‌التجارهٔ ممنوع در دریا گرفتند وضبط کردند. امـا بقدر امکان باز دراین اقدام سعی دارند.

در سال ۱۹۰۱ «لیؤنیتوف» باز با یك نفرازین سرمخفی مشاوره نمود آدمهای زیرك چالاك می جست که مأموریت خود را بواسطهٔ آنها به‌انجام برساند. گویا سرنگرفت. خودش درهمان‌سال به‌بندربوشهر سفرکرد و مراجعت نمود. الان که این سطورنوشته می‌شود در محل‌ولایت خود (یعنی حبشستان) می باشد و مشغول صید وحوش است.

روسها به‌امیداینکه بواسطهٔ دوستی حبش درافریقا انگشتی داشته باشند به «آدیس‌آبابا» پایتخت حبش سفیر فرستادند، درمراوده بازکردند. ایتالیاو فرانسه و انگلیس‌متحداً مانع شدند. انگلیسها با «نقوس منلیك» گرم گرفتند. الان قشون حبش در تحت کوماندانی صاحبمنصب انگلیس در قلع یاغیان اعراب مشغول توسعهٔ خاك حبش یا مستملکات آتیهٔ انگلیس هستند.

فقط چندی دست درازی روسها را به حبش جرائد فرنگستان نمك‌آش ناپختهٔروس کردند واثری که ازاو باقی ماند سفیرایران (یعنی‌ارفع‌الدوله) مقیم پطرزبورغ به توسط وزیر خارجهٔ روس لباس رسمی خود را بانشان «شمس طالع» دولت حبش‌آرایش داد و به پیرایهٔ حضرت اشرفی خود برافزود.

حریف مجلس ما خود همیشه دل میبرد

علی‌الخصوص کــه پیرایهٔ بر او بستند.

البته پیش رفت دیپلوماسی ایران را در تاریخ سندی بــه این اعتبار نبوده است ونیست! (ع‌ـم)

[۷] «اشنیوف» از صاحبمنصبان ارکان حرب روس در مقدمهٔ اتحاد روس و فرانسه باطناً بـا پول خزانه و ظاهراً بی اطلاع دولت،خودسرانـه هشتاد نفراشخاص ذی فنون را با خود برداشته در نقطه‌ای ازسواحل بحراحمر

که فرانسه‌ها او را داخل خط نفوذ خود می‌دانستند بیرون آمد.. قلعه‌چه‌ای از تخته وچوب بنا نهادند و مسکو جدید نام دادنـد. ازجانب حاکم مستملکات فرانسه آمدند تخلیه و خرابی قلعه را درخواستند.

«اشنیوف» که بیرق عقاب روس برپا کرده بود ایستادگی نمود. مهلت دادند. بعدازانقضای مدت با توپ زدند قلعه را سوختند و سکنهٔ سوق‌الثمانین طوفان زده را مثل اسراء آورده در «عدس» به‌روسها سپردند و برای گرفتن و برگردانیدن گریختگان روسیه که دولت‌روس گویی مخبرنبودو فرانسه‌هاخدمتی به‌دوستی روسیه [می‌دانستند] تقدیم نمود.

فرانسه بعد از اخذکرایه مستدعی مرحمت مخصوص شدند. این فقره دوسال قبل از آمدن کشتیهای جنگی فرانسه‌ها به بندر «قرانشطاط» و ورود «فلکس‌فور» به پطرزبورغ بود.

سفیر روس « مورمینهم» مسئلهٔ تحقیر روسیه را بـا پردهٔ افتخار دوستی فرانسه‌ها پوشید و در جرائد بی‌اطلاعی دولت روس را با استنطاق ومجازات خود «اشنیوف» و همراهانش اعلان نمودند.

«رمسون» دکتر انگلیسی نیز مثل « اشنیوف » بی اطلاع دولت‌انگلیس بر«ترانسوال» حمله برد و خواست جمهوریت تـرانسوال‌را بـی‌جنگ ضمیمهٔ مستملکات انگلیس نماید. بعدازگرفتار شدن او به دست ترانسوالها حکومت انگلیس استنطاق و مجازاتش را داد و بالاخره جنگ انگلیس و ترانسوال و جمهوریت «اورانژ» درگرفت .

و الساعه کـه این را می‌نویسم دوسال تمام است هزارکرور پـول و پنجاه‌هزار خون ودویست و پنجاه هزار اسب‌تلف شده.... و هنوز درافریقای جنوب دویست و پنجاه هـزار نفـر مرد جنگی در جـدال و قتال هستند .

این یک مشت تتمهٔ هولاندی کـه من‌جمیع‌الجهات دویست هزار بیشتر نبودندتهوری در وطن‌دوستی‌خود ابراز نمودندکه ملل آینده را سرمشق‌است. انگلیس باآن‌علم و تکمیلات حربیه هرروز و در هرنقطه ازآنها شکست‌فاحشی می‌خورد، هزاران اسراء وتلفات می‌داد و یک‌نفر مرد به‌جان منافق پیدا ننمود که ازکم وکیف وعده و استعداد «بوئرها» به جاسوسان انگلیس خبر بدهد.

این فقرهٔ اول واقعه دنیا است. زیرا که در همه ملل با غیرت و تمدن هر وقت اقتضا شده با صعوبت و بسیار کم ، اما صاحبمنصب و رجال خائن ملت فروش پیدا شده، بخصوص‌در آسیا که گوئی هنوز هم به پول همه اسرار

دولت و حیثیت ملت را میفروشند. یحتمل بعداز این بوی غیرت به دماغ آنها نیز برسد و حفظ وطن را بیشتر معنی بدهند که ملت بی‌وطن بشر نیست. حیوانی است که بالاش به انسان ماند.

اگـر ایـرانی را از خاك ملل اجنبی نفی کنند، به ایران یا وطن خود مـی‌رود. اما ارامنه و یهود را اگر نفی کنند باید به خاك اجنبی پناه ببرد و متوطن یا مهاجر شود.این است که گفته‌ام:

(شعر)

ای وطن‌ای که مرا قبله بجز سوی تو نیست
نپرستم به خدا کعبه، اگر کوی تو نیست
عقل کل مهر تو را ارزش ایمان بنهاد
خوش بها داده ولی قیمت یك‌موی تو نیست

(ع-م)

[۸] امیرعبدالرحمن‌خان در تاریخ حالات خود که هرروز مـی‌نوشته است‌والان به‌زبان انگلیسی‌وروسی ترجمه شده دراحوالات سال ۱۸۸۰میلادی می‌نویسد که شیرعلی‌خان به‌هروسیله که بود به دوستی دولت روس معتقد شد و از ملکهٔ‌مهربان انگلیس به‌جانب امپراطور روس گرائید. رفته رفته شهرت‌اتحاد روس و افغان شایع گردید. اما شیرعلی آن‌قدر شعور نداشت بفهمد کـه متاع او را در هیچ‌بازار خریدار پیدا نمی‌شود.وعده‌هائی که او به دولت روس‌داده بود شخص با شعور ملك خود را آنطور به‌دست دیگری هرگز نمی‌دهد.

شیرعلی از یك‌طرف چون کفایت و استقامت نداشت اعتبار خود را کم کـرد و ازیك‌طرف از وعده‌هـای خود طرف مقابل را در وفـای آن عهود صعبه متردد نمود. روسیه از افغانستان بـه هندوستان سیم تلگراف می‌کشید، راه‌آهن‌می‌ساخت، به فتح‌هند می‌رفت. شیرعلی‌خان همهٔ اینها راقبول‌نمی‌کرد، محافظه می‌نمود ومقدمةالجیش قشون روسی می‌شد و فتح هند را بـه روسها قباله می‌داد. کدام ذیشعور این عهود مشکله را با کسی تقبل می‌نمود.

روسیه متعهد شده بود که سرحد افغانستان را تا دروازهٔ هند وسعت‌دهد وآنچه افغانستان قدیم بود استقرار بدهد. در این بین قزاقهای روس مشعوف بودند و انتظار حرکت صیقل اسلحه می‌نمودند . از فتوحات موهومی هند با

نشانهای جلادت آتیه،خودشان را آرایش تصوری می‌دادند.

اما همهٔ اینها بعد از مقابلهٔ لشکر شیرعلی‌خان با لشکر انگلیس در معبر خیبروکوتل بیوار و شکست‌فاحش او وفرار کردن بلخ که قبل ازجنگ اهل‌بیت خودش را نیز به‌آنجا یعنی به بلخ فرستاده بود از هم پاشید و همه امیدهــای سابق مبدل به یأس گردید.

شیرعلی قبل از حرکت خود مقابل انگلیسها پسر خود یعقوب خــان را از حبس بیرون‌آورده درکابل به‌جای خودگذاشته بود. انگلیسها بعد از فرار شیرعلی به«قانه‌ماك» آمده واز جلال‌آباد با یعقوب‌خان راه مکاتبه بازکردند. یعقوب‌خان راضی‌شدکه «کویته» را به انگلیسها واگذارد و خیبر، قورام و پشین نیز در تصرف‌آنها بماند. «لوی‌کووانیاك» انگلیس نیز به اسم سفیر در کابل اقامه نماید.

شیرعلی در فرار خود به سوی بلخ مثل دیوانه‌ها حرف می‌زد. می گفته است‌افغانها در مقابلهٔ انگلیسها به من معاونت نکردند. می‌روم از روسیه‌لشکر می‌آورم. اول منافقین خود را تنبیه می‌کنم.

ولی تقدیر چنین‌نبود.شیرعلی به‌جنرال «قاوخمان»کاغذ نوشت‌استدعای کمك نمود.قبول نشد. خواست خودش به پطرزبورغ بــرود عذرآوردند و در ماه فورای ۱۸۷۹ شیرعلی در بلخ وفات نمود.

یعقوب‌خان را بــه امارت افغان بــرداشته اما ملت افغان از این تعیین خوش‌حال نبودند و ازقراری‌که بعد به من گفتند سفیر انگلیس خود راصاحب افغانستان می‌شمرد و دستورالعمل به یعقوب خان می‌داد واز این جهت به‌سفیر «کووانیاك» مهاجمه نمود. به‌تمول خود یعقوب‌خان درست‌کرده بود، یا مادر عبدالله‌خــان ولیعهد ساخته بود. تا اینکه داود شاه خان‌سردار کــه از اراذل چوپانها و دزدکابل به مرتبهٔ سرداری رسیده بود «کووانیاك» را مقتول‌نمود و لشکر انگلیس در ماه سپتمبر ۱۸۷۹ به سرداری «روبیروت» بــه‌کابل آمــد. یعقوب‌خان بــه استقبال بیرون شد. منافقی او را فهمیدند. او راگــرفته به‌هند فرستادند.

شیرعلی‌خان چگونــه که‌در فوق‌ذکر نمودیم بعد از فرار از بلخ بــه سمرقند نزد «قاوخمان» سفراء فرستاد. یکی‌سردار شیرعلی‌خان قندهاری،یکی

قاضی‌شاه، یکی محمدمنشی و محمدحسن پیشخدمت دوست محمدخان مرحوم، و دوسه نفر صاحبمنصبان دیگر بودند، فرستاد.

اما مرگ شیرعلی‌خان همهٔ اینهارا بی‌نتیجه و بی‌اثرنمود. بعد از مرك شیرعلی‌من‌رفتم به تاشکند ببینم از یعقوب چه خبر می‌رسد. معلوم شدکه یعقوب به«قاوخمان» کاغذ نوشته ومعاهدهٔ شیرعلی‌خان را متقبل شده استدعای‌معاونت نموده و ضمناً ازبودن من در سمرقند اظهار تکدر نموده و خواهش کرده‌که بهر وسیله باشد مرا از خاك روس نفی کنند...دیدم«قاوخمان» با من مثل سابق رفتار ونظر ندارد.

اما بعداز اطلاع ازهمهٔ اینها و ملاحظهٔ بینونیت حرکات سابق ولا حق روسها من چنان وانمودکردم کـه هیچ‌نمی‌دانم و هرگز نمی‌فهمم. محض‌حفظ انظار شب و روز درعیش وعشرت می‌گذراندم. سفرای شیرعلی‌خان هنوز در تاشکندبودند. این سفراء هریك جداگانه به معاونت روسها التزام داده‌بودند.

شیرعلی قندهـاری وعدهٔ تحویل قندهار، قـاضی پیشاور تبعیت طایفهٔ «ساحات‌وباجور»رامتقبل‌شده بود. قاضی‌شاه طائفهٔ غلیجائی را محکوم‌می‌کرد. محمد منشی پشیمان‌کابل و خوازرعیان را تابع می‌نمود. همهٔ اینهارا دانستم‌و روانهٔ سمرقند شدم. عقب من سفرای شیرعلی‌خان نیز به سمرقندآمدنـد.

در سمرقند من‌سه نفر عموزاده همراه خـود داشتم: محمد سرورخان، عزیزخـان، سردار حسن‌خان. بعد ازآمدن ما به سمرقند محمد سرورخان بـه شیرعلی‌خان قندهاری درحمایت من مکتوب نوشته‌آورد خـواند.راضی‌نشدم و اصرارکرد مهر نمایم، قبول نکردم. الحاح نمود و از حدگذرانید. بـالاخره مهررا درآوردم انداختم سوی او.گفتم حالاکه می‌خواهی از نافهمی اسباب نکبت‌من‌فراهم بیاوری بیار.کاغذ را مهرزده فرستاد.

شیرعلی‌خان قندهاری‌کاغذ را خوانده به«گوبرناتور» نشان داده بود. اما من بعداز فرستادن‌کاغذ به عموزاده‌های خودگفتم کـه شما تا زود است باید ازخاك روس بگریزید. مرا امروز و فردا حبس می‌کنند. شما بروید‌مردم را دعوت جهادکفار ازطرف من‌بکنید ومهر علیحده علامت به‌آنها تسلیم‌نمودم و وصایای خود راکردم.

رفتم به‌اندرون. ساعت دوازده شب حاکم به در خانهٔ من‌آمد و سیصد

سوار قزاق باخود همراه داشت. معلوم شد که مرا بیدار کرده می‌برند تاشقند نزد «قاوخماق». گفتم اگر من می‌دانستم مرا مثل اسراء خواهید بـرد صبح می‌رفتم. برخاستم دونفرآدم برداشتم. یکی فرامرزخان که حالا در هرات‌سردار است، یکـی جان محمدخان که حالا خزانه دار من‌است. وقتی که ما به‌خانهٔ «گوبرنـاتور ایوانوف» رسیدیم (ایوانوف حالا گوبرناتور ترکستان است) داخل‌شدیم. جنرال به‌من گفت که «قاوخمان» شمارا خواسته. باید به‌تاشقند بروید. من پرسیدم چـرا؟ گفت حالا برگردید به خانه فردا صبح آدم و کارت حاضر می‌شود بیائید بروید. او خودش سبب این مسافرت را به‌شما می‌گوید.

برگشتم‌دیدم درحیاط بسته. زدند بازکردند. معلوم شد که همه‌نوکرهای من‌خوابیده وهرگز درخیال من‌نبوده. بسیار متأثر شدم. نسوان وپسران و چند نفراز خدام گریه می‌کردند. آنها را ساکت می‌کردم. تاصبح مشغول تدارکات سفر بودم. درساعت موعود رفتم. سوار شدیم روانه گشتیم. به تاشکندرسیدیم. بعداز دوروز«قاوخمان» مرا خواست. بقرارمعهود پذیرائی کرد، احوال‌پرسید.

بعد کاغذ شیرعلی‌خان قندهاری را درآورد. گفتم‌این را من‌نوشتم. گفت نبایست بی‌اذن بنویسید. گفتم اگـر در این کاغذ یك کلمه مخالف روس‌باشد من مقصرم. مگرمن‌نباید مکاتبهٔ شخصی با ملت خودم داشته باشم؟ این را گفتم وکاغذ را پاره‌کردم.

«قاوخمان» گفت شما برگردید. اهل‌بیت شما در تشویش‌است. گفتم‌مرا درآنجا حبس کـردند. من‌دیگر درآنجا اقامت نمی‌کنم. در تاشکند مـی‌مانم. مقبول شد. فرستادم‌کوچ مراآوردند به تاشکند. من درخیال‌گریختن و تدارك سفرافتادم. اذن مراجعت وطن خواستم‌که اسم گریختن روی من‌نباشد. دادنـد. از تاجر ایرانی‌آنجادوهزار[پول]طلا قرض‌کردم. صداسب ومایحتاج‌خریدم. روانهٔ راه شدم وباهزار زحمات وارد خاك‌افغانستان‌گشتم. قلاع عرض راه‌را به‌اسم جهاد مفتوح ساختم. انگلیسها با من مکاتبه‌کردند و مرا به‌کابل دعوت نمودند. به مسنداجدادی نشستم.

***

این‌چندسطر خلاصهٔ چندین‌ورق‌احوالات است‌که خود امیرعبدالرحمن خان مفصل مرقوم داشته و بعد از ورود خـاك افغانستان تا رسیدن به امارت زحمات فوق‌العاده کشید و رشادت خـارج تصور نمود. من محض اطلاع از

تاریخ امارت او وحرکات روسیه این را در اینجا نوشتم.

اصل کتاب دوجلد است. از طفولیت تا قریب وفات همه حالات خود را مفصل نوشته وکتاب مفید ولازمی است که حکمرانان شرق بخوانند و تأسی نمایند. (ع-م)

[۹] فرانسه جمهوری ، روس سلطنت مطلقه، فرانسه کاتولیك ، روس ارتوذوقس، فرانسه‌مجاورآلمان وانگلیس، با روسها هیچ‌طرف‌ندارد،فرانسه‌ها دارای مستملکات اقصای‌آسیا، روسها آسیای‌کبیر وآسیاخور، فرانسه طرفدار تجارت‌آزاد و«درهای گشاد»، روسهاهرجا را ضبط کنندبه احدی راه نمی‌دهند، مسئلهٔ تصرف کـره و خطا از وصایای پطرکبیر است ، و تصرف‌آنها بـرای فرانسه مسئلهٔ موت و حیات .

هروقت‌آلمان به«آلساس-لورین» استقلال داخله بدهدهمان روز خانهٔ اتحاد فرانسه وروس منهدم می‌شود. آلمان و فرانسه برحسب اقتضای مجاوری و تمدن باید با یکدیگر بسازند.

روزی می‌رسد که «ویلهلم» دوم را در پاریس قبول‌وپذیرائی می کنندو از نمایشهای متعددهٔ روس و فرانسه فقط درصفحهٔ تاریخ یادگار بی‌مأخذی باقی‌می‌ماند، و فقط جالب تعجب یکی وافسوس دیگری می‌شودکه چگونـه این دو ملت متمدنه مدتی باهم درکشش وکوشش و قتال و جدال بودند.

اتحاد دول مثل صیغهٔ اخوت ایرانی نیست که ملای سکونشین یا حکاك بی‌سوادبخواندواخوان، باغ روضهٔ رضوان وگله‌های حور وغلمان رابرادرانه تقسیم نمایند.

اتحاد امروزی‌دول مقتضی وسائل‌زیاد است‌که ازآن اتحاد یعنی‌اشتراك هردو دولت بعداز تقدیم سرمایه،فایض را قبل از بیع وشراء به‌دفتر تجارت و مرابحه می‌نویسند.

درمیان روس‌وفرانسه این مرابحه نیست. تنها از روی مکافات‌می‌تواند مرابحهٔ شخص چندنفر بشود، نه‌ملت. (ع-م)

[۱۰] «غراف‌اکناتیوف»سربستگی‌ممالك عثمانی رابی‌استثنای‌صربستان و بلغارستان و استقرار ولایت عهد شاهـزاده یـوسف عـزالدین پسر سلطان عبدالعزیزخان را با خط مستقیم به وراثت سلطنت متقبل شد، مشروط بـراینکه

«دردانل»و «بوسفور» هردو فقط به روسها باز و به‌دیگران بسته وتحت‌الحفظ روسها باشد. چیزی به اجرای این مقصود که روسیه را قاآن‌البرین و خاقان البحرین و سلطان‌العالم نماید نمانده بود که وزرای دربار به ریاست مدحت پاشا و شیخ‌الاسلام خیرالله افندی بلـوای طـرف بالکان را بـرپا نمودند و بالاخره جنگ معروف روس وعثمانی درگرفت.عبدالعزیز فوت‌شد. اول‌سلطان مراد و بعد سلطان عبدالحمید به تخت عثمانی جلوس نمود.

این‌خیال را مسیو «بلندوف» با سلطان عبدالحمید خان به میان گذاشت. شاکرپاشای سفیر پطرزبورغ سعی بلیغ می‌نمودکه اجارهٔ جزیرهٔ «کریت» را جزو امتیازات اتحاد روس وعثمانی نماید. نتیجهٔ این همه مساعی خلع‌جزیرهٔ کریت، جنگ یونان، بسته شدن هردو بوغاز به روی‌کشتیهای جنگی روس و محصوری «فلوت» قوهٔ بحریهٔ جدیدالمولود بحر سیاه روسها، رفتن ملك وملت عثمانی به‌آغوش‌عموم اروپاوخصوص‌المالی گردید.

دول‌اربعه: آلمان، استریـا، ایتالیا، انگلیس حفظ استقلال و سربستگی ممالك عثمانی راضمانت نمودند. عثمانی‌داخل اتحاد و جدائی ملل اروپاشد.

باید رجال‌ماملتفت بشوند و ببینندوست حافظ‌ایران‌همین‌ایادی حاضرست. دعوت رجال‌الغیب‌حالا بامذاکره‌و مکاتبه است. اقطاب واوتاد معلوم است‌که درکدام نقطه تشریف دارند.

بعداز چهار و پنج سال راه‌آهن اروپا از «سرمن‌رأی» مـی‌گذرد. ملل عالم‌و اراضی کرهٔ زمین راکه به فاصله بعدالمشرقین داشتند به هم وصل دهد.

دورکرهٔ زمین راکه چهل ملیون متر یاسی و هفت هزار ورست است‌در چهل روز می‌گردند، وحال ابوالهول عالم می‌ترکد.

نور حقیقت اسلام‌که عدل و مساوات است طالع گردد. آفاق و انفس را منور می‌کند. آنوقت هرکس درگوشهٔ خانهٔ خود «نفسی می‌کشدآسوده و عمری به سرآرد» و وظیفهٔ مأموریت خود را که ترحم بربنی نـوع و محبت به امثال خود انسانی است مجرا می‌کند.

هرکس‌که ازاوضاع و حالات خود و خانهٔ خود بیخبر است وکارهای فوتی خودرا به هرچه باداباد و به امتداد و امرار زمان محول می‌نمایدمعلوم است‌که نه‌رجال‌الغیب براو امدادکند و نه‌رجال از گمراهی‌اودست می‌کشد،

«مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد».

ملت ما باید تجدید اسلام نماید و از روی عقیده عمل خیر و ثوابی تحصیل نموده تقدیم محاسبین محشر کبرای قریب الوقوع منتظری عالم بکنند. بهشت آسودگی و استقلال و بی‌طرفی را جزا بگیرند.

این عمل ثواب عبارت از [تحدید] سلطنت مطلقه، وضع قوانین، دعوت «نیئوس»های متعدده برسر ادارهٔ وزارتخانه‌ها وسایر شعب و دوائر دولتی، افتتاح مکاتب ومدارس کافیه در داخله، آزادی محدود، اطمینان بی‌سرحد عموم ناس، مدارای مساوات با ملل خارجه است که همهٔ اینها بعداز رفع خواجه‌تاشانی و رقابت رجال دربار باید استقرار یابد.

هر کس این اعمال ثواب را برای وطن محبوب ما فراهم آورده تحصیل نماید محیی وطن و معلوم است خیر وافی کانما احیی الناس جمیعاً» با اوست، الکلام ماقل ودل.

خوانندهٔ محترم اگرمرحمت نماید و در هر کلمهٔ این سطر آخری غوری نماید داند که عمل ثواب چندان صعب نیست،

شعر

عمل بیار و ادب پیش گیر ، علم آموز

که درمحاوره الفاظ نوظهور چه سودا

(ع-م)

[۱۱] قوانین روسیه صورة مثل دستگاه ادارهٔ اروپا است . ترتیبات اداره و دوائر شعبات و تقسیم وزارتخانها و دفاتر مکاتبات، اوضاع مالیه، وزارت (کنترل) میزان به نحو اتم و اکمال دارند. اما روح و معنویت نظم اداره را ندارند و با نظر بی غرضی هرگز نمی‌توان گفت که روسیه با قانون مملکت اداره می‌شود.

اولا قوانین روسیه چون ثمریك یا چند ارادهٔ شخصی است و دستگاه قانون اگرهم جداست از یك منبع مستقیم تعمیر می‌شود،ازین جهت روز دوم اجرا معایب و بی‌مناسبتی خود را می‌نماید. هرروزمجبوراً تغییرمی‌یابد وعوض می‌شود و به مداخل وکلاو قضات می‌افزاید...

دوم قانون باید در مجلس شورا مطرح مقاوله گردد و اجزای مجلس آراء خود را در کمال آزادی بیان نمایند ... در روسیه این وضع هرگز

معمول نیست.

شخص پادشاه فرمود ودر زمینهٔ همان فرمان عمارت قانون باید ساخته شود. شورای‌دولت فقط برای ترتیب اصول اوست نه تحقیق منافع و تشخیص اصولـی او. زیراکه در روسیه مقام هرکسی موقوف بـه میل رئیس اوست. ازیـن‌جهت درهیچ مشاوره اکثریت آراء اساس مسئله نمی‌شود و نمی‌تواند بشود. در مشاورهٔ مجالس قـانون اساسی نیز اختلاف و طرفداری‌هست. اما منتج عداوت شخصی و سوء ملل نمی‌شود.

ولی در روسیه‌اگر «سناطور» یا اجزای‌شورا خلاف رأی رئیس بگویند البته ضربت می‌خوردو سخت‌می‌خورد. فوراً دیگران به‌هم می‌گویند فلان‌کس پروازکرد وهمه می‌دانندکه او را می‌پراند!

واضع قانون باید از محل خود مطمئن باشد. در مواد راجع به امور دولت جز تقصیر و خیانت وتمرداز هیچکس نترسد.آنوقت آرای صائبه‌اساس قانون می‌شود و خودقانون صاحب روح و معنی می‌گردد.

ایـن فقرات در سلطنت‌روسیه محال است مجرا و مرعی شود. واسطه، پروتژه، رشوه هرسه دریکجا مدیرروسیه است.

از «اورپادنیك» گرفته تاوزیر، واز پروفسورگرفته تا مدیرروزنامه‌جات، از صد نودنفر رشوه خور و خائن است. درفقرهٔ رشوه‌خوری روسیه تبصره‌ای لازم است وآنچه در این باب ذکر می‌شود در صحت آنها انسانیت نویسنده مسئول است.

درروسیه رشوت‌اقسام دارد: یك قسمش بیع و شراء است‌که بلاواسطه یا بواسطهٔ دلال عمل برای درستی‌کار، بایع زیاد و خریدار کم مـی‌دهد تا در یك مبلغ طرفین‌راضی می‌شوندوکار را می‌گذرانند...

یك قسمش رئیس جزو به حاکم‌کل، یا یکنفر تاجر به « گویرناتور» یا معاون اومبلغ‌گزافی در قمار می‌بازد و رفته رفته تحصیل حسن توجه‌می‌کند و در موقع‌عمل را می‌گذراند...

یك‌قسمش‌تعارف اعیاد وجشن نام‌گذاری است‌که عوض‌هدایای‌حلویات معمولـه، اسباب‌جواهرآلات قیمتی به خانم و دختر و داماد رجال کـاردار می‌فرستند و نظر مرحمت خانم یا دختر و داماد فلان وزیـر را جلب نموده

بعدعاملی‌راکه یك‌کرور تفاوت عمل است می‌گذراند. گاهی تکلیف خریـدن سهام شرکتهای معتبره را به رجال یا شاهزاده‌ها به قیمت نازل مـی‌نماید و دویست و سیصدهزار منات نفع محسوس می‌دهند. بعد از چندی او را واسطهٔ استدعاء درستی‌کار می‌کنند ویك‌کرور تومان مال دولت را پایمال‌می‌نمایندو همهٔ اینها مطابق قانون ساخته و پرداخته می‌شود...

نجبای‌روسیه–آنها رشوت نمی‌گیرند. ازمتمولین یاازمغازه‌ها استقراض می‌کنند و تامردن [قرض]طلب‌کار[را]نمی‌دهند. اگرشکایت‌می‌کنی‌آن قدر به ایاب و ذهاب اندازندکه متأذی شوی و متارکه می‌کنی...

معمارهای طرق وشوارع، رؤسای دوائر آذوقه و مهمات لشکر،تاکنون کسی‌که رشوت نخورده دیده نشده...

اگر کسی بالطبع آدم تمیز رشوه خور نباشد او را هم بـه هر نحو باشداز دایرهٔ خود بیرون‌می‌نمایند ودیوانه می‌شمارند...

مختصردر پطرزبورغ در دوائر دولتی با پول هرچه می‌خواهی می‌توان کرد...

همینکه باید در مقامات عالیه‌کلید او را پیداکردکه خانوادهٔ فلان وزیر باکدام‌خانوادهٔ آشنا است. به‌کجا آمد ورفت‌دارندوآشناهستند، وسایط‌تراشید، اسباب چینی‌کـرد، با سه چهار نفر رشوه قبولانید، رشوه داد و مـوقع قبول یافت وعمل را گذرانید . اینها را از پیشخدمتهای وزراء به ده بیست منات می‌توان دانست و شناخت.

چون پطرزبورغ مخصوصاً گرانی است هرکس با وزیری‌آشنا است او را تنخواه عوض قروض لباس‌نسوان مغازه‌ها می‌دانند . تاکسی رفت پیش او باکمال ادب پرسید می‌گویند حضرت عالی با وزیر مالیه‌آشناست. او خودش می‌فهمد ومجاری امور را محاوره می‌کند.

برخلاف، دوائر جریمهٔ روسیه‌اکثر آدمهای تمیز هستند ومخصوصاً به‌هیچ مبلغ اسرار خود را به‌کسی نمی‌دهند ورشوه نمی‌گیرند.

من از آحـاد صاحبمنصبان لشکری اشخاصی دیده‌ام کـه هیچ‌چیز از کسی‌نگرفته وخیانت نکرده‌اند.ولی ازاهل قلم جزیك نفرارمنی «یازرکانوف» احدی به من دچار نشده‌که لوث طمع در وجود اونباشد...

نکلای‌اول‌امپراطور گفته‌بود که در روسیه بجز شخص «نکلای» آدم‌رشوه نخور پیدا نکردم. امـا بقدر انتشار علـم و کثرت معارف‌آدمهای روسیه پیش می‌روند. اما همان « پروتژه» و توسط مردم را هنوز در پـردهٔ جهل و خیانت ملفوف می‌دارد.

[۱۲] «فاشادو» داخل مملکت قدیم سودان است که متمهدی از مصر تجزی نمود و تقریباً هفده سال بالاستقلال تصرف نموده و «غاردان» انگلیسی راکشت . بعد از اینکه متمهدی مرد فرانسه‌ها چون دیدند فتح سودان نزدیك است « مـارشان» تمام صاحبمنصب را با صد وپنجاه نفر سالدات داوطلب فرستاده یك قطعهٔ او را که «فاشادو» و در ساحل رود نیل است تصرف‌کردند و بیرق فرانسه را برافراشتند.

«لردکیچنر» باکشتی رفت از «مارشان» مطالبهٔ تخلیه نمود. «مارشان» قبول‌نکرد. «کیچنر» محض‌اینکه جنگ و خونریزی نشود بیرق انگلیس را در نزد بیرق فرانسه برپا نمود. مستحفظ گذاشت وبرگشت.

ماجرا به حکومت لندن و پاریس مرقوم شد. «سالیسبوری » کشتیهای جنگی را مسلح نمود و تخلیه را جداً مطالبه‌کرد. فرانسه‌ها ایستادگی کردند. به استظهار حمایت روسیه مشغول تدارك و خودنمائی گردیدند. روسها معاونت ننمودند. جواب دادند که اتحاد ما در مسائل دایر اروپا است. در سایر نقاط دنیا در مسائـل جدیده تجدید مقاوله و تحصیل رضایت طـرفین لازم است. وانگهی حمایت روسیه بایست از طرف دریا باشد. روسها تصریحاً نـوشتند که قوای بحری فرانسه و روس دریك نقطه از قوهٔ بحری غیر مغلوب انگلیس کمتر است. دراین صورت نبایست در تخلیهٔ «فاشادو»کـه قابل این تفصیلات نیست ایستادگی نمود.

فرانسه‌ها متأثر شدند و از روسها سند دیگر به ضعف و عـدم استقلال پولتیك رجال او تحصیل نمودند. وزیر خارجهٔ فرانسه مسیو«دلکاس» ازتدابیر صائبه وکفایت بـالغهٔ خود مسئله را با تحصیل امتیاز جزئی وآبـرومندانه به ختام‌آورد.

«مارشان» در مراجعت محض اینکه از خـاك انگلیس عبور نکند و از میزبانی دشمن متنفع نشود از راه مصر و سودان نیامد ، از وادی غیر مسلوك

محروسهٔ «حبشستان»چهار ماه طی مسافت نموده به پاریس رسید واگر از راه مصر می‌آمد بی‌زحمت در بیست روز وارد فرانسه میشد. امـا وطن پرستی و غیرت آن «کاپیتان» را نگذاشت ملتجی به‌مرحمت مدعی بشود.

اگرچه‌الساعه که این سطور را می‌نویسم میان عثمانی و فرانسه برهم خورده و سفیر فرانسه «کونستان» از اسلامبول بیرون رفته و یحتمل از خارج دامنی به این‌آتش بـی‌موقـع می‌زنند، امابه زعم راقم سفرامپراطور «نکلای» دوم‌به «دانسیغ» به‌تماشای‌مانور بحری‌آلمان و سفر «ریمس» و «دیون‌کزیك» به تماشای صدو پنجاه هزار نفر قشون فرانسه کشتیهای جنگی ایشان وملاقات ادوارد هفتم چندی ایام صلح اروپا را امتداد می‌دهد.

آنچه‌بی‌تردید است دنیا منتظر یك‌طوفان بشری عجیبی است‌که«مالاعین رأت ولااذن‌سمعت».تـا وقوع آن حادثـهٔ کبری مسئلهٔ خلع‌السلاح و شورای مجلس«قا اقا» (یعنی‌لاهه) همه‌دفع‌الوقت‌و بهانه و اسباب عجلهٔ تکمیل«لوتکه» های تحت‌البحری و بالونهای هوائی ملل‌متمدنهٔ بی‌مسمای دنیا است.

«تئودور روزویلیت»، جانشین«ماك‌کنیلی» رئیس‌جمهوری‌متوفی‌انحراف ازپولتیك اونخواهدکرد و استقرار مسئلهٔ «درهای‌گشاد» هرگز متحرك‌نخواهد شد. فقط این مسئله با وجود قدرت محسوس روسها برای ایرانی چون‌تصور گردیدن زمین به طلاب مدرسهٔ ماغیر محیط و خارج از فهم‌شده‌من در ایران احدی را بی‌استثناء ندیدم‌که سیاست ایران را جزوسایرخیالات خود بدانند. زیراکه رجال این‌دولت نمی‌خواهند گردیدن‌چرخ‌سیاسی دنیا را ملکه نمایند. طلاب ما چگونه گردیدن زمین به این بزرگـی را ملکه نمایند و بفهمند و مستعد شوند.

***

هذاآخر ما وجدنا بخطه واستنسخنا فی حضوره‌الشریف ومنزله‌دام‌علاه، فی‌بلدة تمیرخان‌شوره کرسی داغستان، وانااقل‌الحاج نایب‌الصدرالشیرازی.[۱]

۱ــ مقصود معصومعلی شاه شیرازی ملقب بـه نائب‌الصدرو مؤلف کتابهای طرائق‌الحقائق، ریاض‌السیاحه، بستان‌السیاحه وحدائق‌السیاحه است و هرچهار چاپ شده است (ا.ا.)

مقالهٔ ملکی

میرزا عبدالله

نمی‌دانید چقدر متأثر و متحیرم که چرخ ادارهٔ مرکزی ایـران چگونه تا این‌درجه ازکار افتاده و این ملت مستعده را کـه سرنوشت اینها سپردهٔ این‌اداره است، چرا اینقدر مظلوم نموده.

بلادی که پنجاه‌سال قبل گلستان آسیا معدود می‌شد حالا قبرستان است. امنیت سلب، اطمینان جان و مال معدوم، نصف اهالـی نوکـر باب وفراش یا اجامر و اوباش، حکام ظالم ورشوه خور، اکثربی‌دین وعمل، سایر طبقات کالاً نعام بل‌هم‌اضل.

معاریف این‌ملت که‌معروف دنیا بودندمگر نسلشان منقطع‌شده؟ اگرنه،چرا به حال بنی‌نوع خـود وابنای وطن خود رحم نمی‌کنند، تشبثی‌نمی‌نمایند، و این همه عبادالله‌مظلوم‌را که مثل اطفال بی‌صاحب‌به دور چاه عمیق نکبت اخـری جمع شده مترصد افتادن و شکستن و فوت وفنا هستند تفقدی ندارند.

مگر این هیأت جامعه اعضای یك‌دگر نیستند؟ مگر وظیفهٔ‌تمدن

آنها معاونت همدیگر نیست و یا مأموریت روحانیان امربه‌معروف و نهی ازمنکر نمی‌باشد؟

عجبا! این همه مردم‌زنده که می‌خورند ومی‌خوابند،می گویندو می‌شنوند،قیام وقعوددارند، نمی‌بینند که چه بساط وحشت وچه‌دستگاه غم‌انگیز ومصیبت فزا دراین مملکت گسترده و تولید شده ونمی‌فهمند که نتیجهٔ این‌همه خودسری واستبداد و فساد بالاخره نفرت عمومی یعنی غضب‌الهی‌و نزول بلای‌آسمانی، یعنی اغتشاش داخله ومداخلهٔ اجانب و فقدان استقلال و انقراض سلطنت چندین هزار سالهٔ ایران است.

وزراء وسلاطین از اوضاع وقدرت دول و رقابت ملل‌مجاور بی‌اطلاع‌بودند. حاجی میرزا آقاسی‌مرحوم‌یك‌لغت خارجه‌نمی‌دانست. با وجود این صنایع و ثروت صدباراز امروز بیشتر و اقتدار دولت‌و سلطان پرستی تبعه‌زیاد تربود.

کرباس وچیت همدان، قلمکار اصفهان، مخمل کاشان، قالی خراسان سالی چند کرور حمل روسیه می‌شد. زیرا که همسایه‌های ماهمه خوابیده و ما بیدار بودیم . آنها مست می‌خوابیدند و ما کار می کردیم .

ولی‌الان مال قلب مسکو مال‌التجارهٔ ایران شده وایرانی از کاغذ قرآن تا کفن اموات محتاج به فرنگستان است و کسی در این مملکت از وضیع وشریف پیدا نیست که ذل احتیاج را فهمیده باشد. اگرنه چگونه پول مملکت راکه خون بدن وطن‌ما است تا دینار آخری حمل‌بلادخارجه نمودن و باچینی وبلور معاوضه می کردند..!

و اکتفانموده رهن گذاشته و استقراض می‌نمودند . عوض ماشین و اسباب کارخانه و اسلحه و گاوآهن جدید الاختراع ، غرامافون ، فوتوغراف،اسباب بازیچه می‌خریدند ودرجمع عواید و رسوم آنچه داشته می گذاشتند، مقلد فرنگان‌و متأسی مغربیان می‌شدند!

میرزا صادق

جناب میرزا! شما بااین فقرات می‌خواهید معایب ایران‌را ذکر بکنید یابشمارید. خیال می کنید الفاظی که در تصرف ما است به‌تقریر حالت امروزی وطن ماکافی است؟ نه خیر!

دانایان‌عالم‌بایدجمع بشوند ولغات جدیدوضع نمایند.ابتذال‌و فقر و فساد این خاك راچگونه می‌توان تحریر نمودکه اخلاف ما در آینده ازخواندن اوقات امروز او،حالت امروزی را دریابند وحالی شوند.

اگربگوییم یا بنویسیم عدل‌مرده، خواننده می‌داندکه حاملان عدل مظلوم‌شده. شریعت مرده، می‌دانندکه حاملان‌شرع‌کافر گشته. آزادی مرده، می‌دانندمردمان‌آزاد اسیرشده... نجابت واصالت‌مرده، پیداست‌که اسافل واراذل صاحب امتیاز والقاب وشئونات گشته.

اما اگر بنویسیم درایران ذات حیات و نفس حرکت و کفایت مرده بفرمائیدکدام حکیم وفیلسوف درآینده‌می‌فهمدکه چهل کرور نفوس مستعد ومتنفس بی‌روح انسانی و هیجان وجدانی مدفون قبور جهل می‌زیستند.

بلی‌جمیع‌ملل عالم وممالك دنیا درحکم شخص واحدهستند.

عـوالم طفولیت وجوانی و کهولت خود را باید طـی‌نمایند. بعد از انقضای اجل موعود بمیرند وقیامت خـود را اقامه نمایند واز صور اسرافیل وقت زنده شوند. همان قضایـای ماضیه را به حکم قـانون خلقت (یعنی حدوث و تغییر) تجدید نمایند.

اما ایران وایرانی ازاین‌قانون خلقت مستثنااست. اسرافیل ایام چندین صور بلندآواز دراین شصت سال دمیده و ایـرانی هرگز از خواب‌غفلت‌یا قبورجهالت سر برنداشته.

عهدنامهٔ تـرکمانچای، جنگهای هرات، شکست حمزه میرزا، یاغیگری‌سالار، چپاول عبیدالله مگر صورکافی نبود که بیدار بشوند و تکرار گذشته را پیش‌بندند . میبینی که نبستند وآسوده نشستند . پس ثبت‌الاعتراض که ذات حیات ونفس حرکت این‌ملت مرده و ازعالـم بشری به جمادی منتقل شده‌اند.

میرزا عبدالله

چنین است که می‌فرمائید. حیرت من‌تنها در تراکم این‌معایب‌و مصایب‌نیست. تأسف وتحسر من‌بیشتر دراین است که باتفکروتصورو نظر عمیق و معلومات خارجی همهٔ حوادث وعقیده‌های ایام زندگانی ابنای بشررا می‌توان پیشگیری نمود وحل کرد. سبب اورا پیدانمودو به‌عدم تکرارش کوشید.

مگر عقیدهٔ تنزل ایران که سررشتهٔاو در عمق ظلمت حـوادث چنان ناپدید است که هیچ ممیزی به کشف وحل او قادر نیست.

بدیهی است تا طبیب مرض‌را نشناسد ونفهمد اگر بوعلی‌سینا

باشد از عهدهٔ اوعاجز می‌ماند. گویی یك‌سوء سابقهٔ نکبت وذلت این ملت توأم تقدیرات است که ازعهد میرزا تقی‌خان امیرنظام طاب‌ثراه تاکنون هر اقدامی که در ترقی این ملك وملت نموده شده همه‌بی‌اثر مانده یانتایج وخیمه را ثمرداده.

اگر شما می‌توانید بنده را از اطلاعات بالغهٔ مسلمهٔ خودتان درین زمینه معلومات بدهید مرهون مرحمتهای شما می‌شوم. زیرا که این خاك‌پاك وطن ما است. اویعنی وطن‌وارث حقیقی‌ما است. ماباید هرچه از دریای رحمت تربیت او اخذ نموده‌ایم درراه حفظ او و سعادت ترقی او نثار نمائیم.

بنده‌این مسئله را با بسیاری از معاریف به میان آورده‌ام و با جمعی درین باب طرف صحبت بوده‌ام. هرکس به فهم خود چیزی گفته که هیچ‌کدام مراساکت ننموده وقابل اسکات نبوده.

یکی می‌گوید بعضی‌ملاهای... سبب ویرانی ایران شده‌است. گوش مردم را با اخبارکاذبه انباشته و باافسانه‌های عجیب و غریب مردم‌را از تحصیل‌معارف بازداشته‌ومشغول نموده‌اند. مثل‌اینکه‌سلیمان مخلوق دنیا را مهمانی نمود دیوها طباخی می‌کردند. ماهی از دریا بیرون‌آمدماحضردنیا را خورد وسلیمان را به عجز خود معترف‌نمود. یا اینکه‌عوج‌بن‌عنق ماهی را از ته‌دریا برداشته‌درکره آفتاب‌می‌پخت‌و می‌خورد. درسرآدم نبی توپ‌بازی می‌کردند و نمی‌دانست. اسباب تناسلش‌را چندین دوربه‌کمرمی‌پیچید. در بئرالعلم هرجن مقتول‌تولید هزار جن دیگر می‌نمود و هی مقتول می‌شد وهی تولید می‌کرد... و هکذا ازین قماش هر چه می‌خواهند می‌گویند ومردم را از معلومات

مفیده نهی. هندسه را کفر، هیئت را کذب، کیمیا را (یعنی شیمی) غلط، ادبیات را مبطل صوم، تاریخ را افسانه، خوانندهٔ او را دیوانه بـه قلم می‌دهند. خودشان یدك می‌کشند و به اسم آسمان‌سلطانی می‌کنند ... معلوم است ملت بـا این پیشوایان گمراه جز اینکه هستند چه بایست بشوند.

دیگری می‌گوید پیغمبر ما ایران را نفرین نموده هـرگز نظم بر نمی‌دارد.

یکی مـی‌گوید سبب بدبختی وخرابی ایران خواجه‌تاشانی و رقابت رجال‌دربار است. هرکدام‌ازآنها فکر صائبی درترقی مملکت‌و ملت می‌کند و ابـراز صداقت و کفایت نماید دیگران به خرابی او می‌کوشند و اسباب عزل‌وخزل اورا می‌چینند.

دیگری مـی‌گویـد سبب‌عمده و اصلی خرابی ملك وملت مـا پولتیك درباری است. چون در سلطنت مستقله نشر معارف وتشخیص حقوق وحدود درتبعه‌تولیداحساسات‌شرف شخصی ومراعات‌مساوات‌و آزادی می‌نماید، از آن جهت اساس پولتیك چنین سلطنت این است که تبعه چیزی نفهمد، چشمش بازنشود، گوشش برآواز حق نباشد. زیرا هرقدرجهل تبعه بیشتراست تحملشان بیشتر و تبعیتشان‌بهتراست. تا اسافل را بااعالی واقاصی را با ادانی بی استحقاق تحصیلی‌بـرابر کنندومساوات نامند که پسر جولاهی امیروفراش ناتراشی‌خان، شخص مجهولی حضرت اشرف وغلام بچه‌ها وزیر گردند ـ اگر وزارتهای تقلیدی موزع است‌برای طفلی وزارت جدیدی اگرچه همایونی‌باشد تشکیل کنندتااینکه‌رجال‌کافی‌مجرب ازدربار دور و امارده وجهال‌دائم‌ـ

الحضور وشریك سور وسرورسلطانی گردد که نه‌درخلوت قابل‌نفوذو نه در خارج اقتدار احداث اشکالی داشته باشد و حفظ مقام خـود را بردین وناموس وشرف انسانی خود مقدم بـدارد... و این هیئت کثیفه مرکز ادارهٔ ملی گردد.

یکی مـی گفت تربیت وادبیات ما مخرب ارکان شرم طبیعی و آزرم بشری مـا شد. اطفال ما ازبزرگان خود جز «می‌زنم، مـی‌بندم، پدرش‌رامی‌سوزانم»وهزار فواحش‌وسایر نامربوطات دیگرنمی‌شنوند و ازمعلمین نتراشیده در مکاتب باب‌هشت درعشق و جوانی[1] چنانکه افتد ودانی، یا حکایت قاضی همدان و اشعار

کاندرین خانه ازقرابت‌خویش کس‌نمانده است‌جزمن درویش

تانه، .... شلوارش ... بـه عبث کس تورا نخواهدکشت

حفظ می‌کنند.

و ازاین قبیل اشعار مدیحهٔ قاآنی در تعریف محمدشاه ثانـی‌و سرداریه وقصابیهٔ یغما و هزار بـی‌ادبیهای دیگر یاد می‌گیرند . یا از موی‌زهار و استبراء وفشارکشف اسرار می‌نمایند.

معلوم است لـوح‌سادهٔ اطفال بی‌گناه کـه چون شیشهٔعکاسی مستعد جلب وانطباع دیده و شنیده‌هـای خـویش است همهٔ آنها را حفظ می‌کند . وجدان لطیف او متدرجاً زبـر وسخت می‌شود ونور شرف خود را خامد می‌نماید.

یکی از معارف‌دانان ایران سبب این بی‌نظمی فوق‌العاده را از

۱ـ یعنی از گلستان

نفوذ خارجه مـی‌دانست . می گفت دول مجاور مـا روس وعثمانی و انگلیس است. جز انگلیس (اوهم محض اقتدار حفظ سواحل خلیج فارس)هیچ کدام راضی به نظم ایران وترقی اونمی‌باشند. زیراحالت فقرۀمظلومی تبعۀ حکومت محلیه، وسائل سرعت غلبۀایشان‌هنگام‌لزوم به مملکت ایران است. تبعه که ازاجحاف حکومت محلیه به‌ستوه آمده تابیرق دولت منظم و مقتدر را دید بالطبع تحت سایۀ او مـی‌پناهد و حکومت ظالمه را خود دفع دهد.

اگرسفرای عثمانی گاهی از سوء ادارۀ ایران سخنی می گفتند فقط اظهار تأسف شخصی خود را مـی‌نمودند نه افادۀ مـأموریت و دستورالعمل رسمی . ولی از روزی که دولت عثمانی در کنگرۀ برلن داخـل اتحاد وجدانی دول اروپ و طرفدار پولتیك آزادی تجارت و و«گشادی‌درها» شده و ازیك طرف امپراطور در تشیید مبانی مـودت کاملۀپادشاه ایران و سلطان عثمانی‌سعی می کند وخود را حامی‌سیصد ملیون ملت اسلام می‌شمارد، سفرای‌عثمانی ترکیب‌حرکات خودشان را در طهران تغییر داده و ترقی ایران را که در تهاجم اعادی اسلام بتواند خودداری نماید و به‌هیئت‌عمومی‌اتحاد متصوری‌آینده معاونت و یاری بکنند از مسائل مهمۀ پولتیك خود می‌دانند و در این زمینه با کمال سرعت وشتاب‌کار می کنند.

افسوس که‌سفرای ما دراسلامبول هنوزهم مشغول مبادلۀ قناسیل و انتظارورود حجاج مکه را می کشند وحتی‌المقدور ازهمین تقویت پیشرفت مسئولات شمال را می‌نمایند.

اینکه انگلیس چـرا همیشه طالب نظم ایـران می‌باشد، سببش واضح است. انگلیس دولت حایل میان خاك روس و مملکت وسیعهٔ هند را ـ که از آن جمله وطن ماست ـ مجبوراً به‌اندازه‌ای منظم و مقتدر می‌خواهد که بتواند حفظ وجود خود را بکند و بـه‌اندك معاونت دفع دشمن هند را قـادر بـاشد و مخالفت انگلیس را مقتدر نباشد. ازین جهت نه‌اینکه مانع اقدامات نافعهٔ ایران بلکه معاون ومقوی آنها هست و خواهد بود. رجال ایران این مطلب را هفتاد سال است یعنی از تکلیف تخلیهٔ آذربایجان به‌دولت روس یاددارند. ولی ملت انگلیس را نشناخته‌اند و در تاریکی شیر را گاو می‌پندارند!

میرزا صادق

این بیانات که فرمودید هریك به تنهائی اسباب خرابی ملك و ملت می‌تواند بشود وهمه دریکجا به ویرانی عالمی کافی است. امـا اصل نکته و علت غائی حدوث این معایب هیچکدام از اینها نیست.

اطبای ایـران هروقت بـه معالجهٔ شخص ملك و ملت اقـدام می‌نمایند قبل از اینکه به تشخیص مرض پردازند به تهیهٔ شربت و دوا مشغول می‌شوند.

تا درمجلسی حرف بی‌نظمی ایران به میان آید ازحضارهرکس دنبالـهٔ یك عیب چشم اندازی وقبح بدیهی را مـی گیرد. می گویـد، دلسوزی می کند، دهنش کف می آورد، دنیا را به‌هم می‌زند و مجلس با تکرار فواحش پـر می‌شود. ای‌بابا! ملت مظلوم، فقرعمومی، بلاد مخروبه،تبعه متفرق ومهاجر، همسایه‌ها پرزور ومقتدر و طماع ومضر،

مردم بیکار، وراه نـداریم وبرای زراعت آب نداریم، پول نداریـم، معرفت نداریم، مکتب نداریم. بیشه‌های مارا بریده تمام کردند وچها کردند. دویست فرسخ سرحدما درمقابل قزاقهای روس یك قراولخانه نـدارد. لشکر نداریم، صاحب منصب نـداریم، نداریم، نـداریم... مسلسل مـی گویند و لفظ دولت وملت را هزار بار تکرار می کنند و بالاخره سخن درنداریم ونداریم ختم می‌شود...

یکی ازآن میان بعداز خمیازهٔ طولانی می گوید : آقاجان کار از کار گذشته، ایران تمام شده، مگر «دستی ازغیب برون آید و کاری بکند».

اما یك نفر نمی گوید که چه بکنیم همه راداشته باشیم و به‌چه شعور ودلیل این همه ایدی حاضره منتظر یك‌دست غیب است.

به‌عقیدهٔ دانایان‌عالم‌ایرانی مردود خداست،وگرنه رجال‌الغیب هرروزراپورت کاینات را به‌حضرت صاحب دست غیب‌تقدیم می کنند و آن حجت خدا می‌دانـد کـه چهل کرور نفوس مسلمه چگونه در آتش ظلم مشتی اراذل می‌سوزد وتاکنون‌امری نمی‌فرماید و کاری نمی کند.

بنده در مجلس شوری بوده‌ام. روزی دستخط همایونی که به عنوان صدارت صادر شده بود با این مضمون که «جناب آقا... ایران امروز محتاج یك نظم‌صحیح وترتیب‌مستقیم است. خاطرمهر مظاهر همایونی ما ازجریان امور خوشنود نیست.تبعه‌ودایع خداوندی است نباید مظلوم بشود.مواجب نوکر در موقعش نمی‌رسد. خدمات‌دولتی بـالاستحقاق داده نمی‌شود. عمل سرحدات به اشخاص کافـی محول

نیست. البته جمع شوید شور بکنیدو قرار صحیحی در کلیهٔ امور دولت بگذارید. به‌عرض برسانید و خاطرهمایون را آسوده نمائید.»

دستخط قرائت‌شد. رئیس‌شوری گفت حاکم فارس باید معزول شود. تمام‌اهالی ازاوشاکی‌است. بدقدم است. از روز ورودتاکنون جزقحطی وملخ خوارگی و تعدیات پسرانش چیز دیگر شنیده‌نشده. من از اول‌به‌تعیین او راضی نبودم.

حکومت او درکرمان سبب مجزا بودن نصف بلـوچستان شد. اما چه‌کنم‌به حرف من‌شاه اعتنا نکرد. همه گفتند معزول شود.

اینکه مواجب نوکر درموقع نمی‌رسد راست است. اما تقصیر مانیست. گرانی چندین سال‌متوالی در مردم اوضاع وحالت نگذاشته. پیش‌بندی این‌فقره با بودجهٔ ایران محال است. باید استقراض کنیم. همه‌دول روی زمین مقروض هستند. اگر ما بیست‌کرور قـرض‌داشته باشیم وهرایرانی هشت قـرآن مقروض باشد چه‌عیب‌دارد. صد وسی میلون تبعهٔ روس نفری هرساله پانزده قـران تنزیل قـرض دولت را می‌دهند. سیصد ملیون روبل استقراض نیز متفقاً قبول شد.

اینکه خدمات باید به اشخاص مستعد و بالاستحقاق داده شود واقعاً« کلام‌الملوك‌ملوك‌الکلام». آسمان‌الدوله(مقصودارفع‌الدوله‌است) به سفارت پطرزبورغ تعیین شود. در پایتخت روسیه برای ما شخص امین و کافی لازم است. همه تصدیق کردند...

درباب سرحدات آنچه لازم است نموده‌ام. ایل‌بیگی را خلعت فرستادم. به حاکم اردبیل نوشتم‌که ایل بیگی در کارها بصیراست. او را درکارها طرف شور نماید. از «پوست» دیروزی نوشتجات‌همه

از حسن اداره و خدمات ایل‌بیگی وصافی می کند ... حمد خدا را از آن جهت نیز آسوده هستیم.

مخبرالدوله همه اینها را عـریضه نموده تقدیـم حضور مبارك شاهنشاه ارواح العالمین فداه بکنید.

امروزدر روی کره‌زمین بهتر از ایران جائی وآسوده‌تر ازملت ایران ملتی نیست... آقـا نیست..! ما فرنگستان دیده‌ایـم. روزنامـه می‌خوانیم... خدا به این پادشاه باذل و رؤف ما عمر وعـزت واقبال روزافزون[دهد] که‌مردم‌ایران درزیرسایهٔ ظل‌اللهی‌اوهزاران‌سال‌آسوده زندگی‌نمایند.

... آمین گفتند و مجلس رسمی ختم شد... بچه‌هـا یك قلیان بیاورید بکشیم! ناهار راهم‌حاضر کنید!

حالا بیائید محاکمهٔ من و وزیر فوائد را بکنید. پارسال‌باغ... آباد را که دویست هزار تومان قیمت دارد از شاه گرفتیم به اودادیم. یـك سال تمام گـذشته یك‌نفر از شما درآن باغ یك فنجان‌آب گـرم خورده؟ مرگ من خورده‌اید؟ اگر خورده‌اید...

وزیر فوائد پس‌فردا مهمان شما هستیم. باید مهمانی مجلل بـا شکوه بـدهید. وزیر معارف هرچه خواست عـذرآورد قبول نشد.بر خاستند رفتند سرناهار.

فردا فروش‌ایالتها، توزیـع مناصب‌جدیده والقاب‌عجیبهٔ‌سرهنگ و سرتیپ بـی‌فوج، نشانهای گـرانبها، مستمری و مخارج بیجا، و مبادلهٔ فرامین ناسخ همدیگر، هزار گونه فساد جدید خارج از تصور بشری در مدار اولی متحرك شد.

میرزا عبدالله

شما نیز آنچه فرمودید در کمال فصاحت همان تشریح معایب بود. منتظرم که سبب وعلت این بدبختی را که امروز درمحبت وطن مسلم ایران هستیداز شما بشنوم. بنده هرچه گفتم فرمودید آنهانیست. گمراهی ملاها ، نفرین پیغمبر، خواجه تاشانی رجال دربار ، پولتیك سلطنت مطلقه، فصاحت ادبیات، نفوذ خارجه ، اگر همه یکجاسبب خرابی وطن‌ما نیست آخر بفرمائید پس چیست؟

میرزا صادق

جواب این مسئله اگر در نظر شما ودیگران بسیار مشکل و لاینحل می‌باشد بنده عرض می‌کنم که باعث خرابی ایران آن‌علل ستهٔ مذکورهٔ شما نیست... سبب‌وعلت این بدبختی بسیار سهل و ساده‌واضح‌ومثل آفتاب‌روشن[است]،وجزایرانی‌همه‌کس‌دادوهمه‌کس فهم واز یك کلمه بیشتر نیست.

قبل ازاینکه این کلمهٔ واحده را بدانند من اثبات انکار خود را می‌کنم که چرا اینها نیست.

اینکه می‌گویند علماء مانع‌ترقی است راست است. اکثر جهال که به سلك روحانی داخل شده‌اند بی‌اذن وبی امتحان بالوراثه در هرجا که می‌خواهند محکمه یا دکان مردم فریبی خودرا باز کرده فتاوی دروغ می‌دهند.

سادات در خانه‌هاشان کمتر از فراشان قزوینی نیستند. بیشتر ملاك و محتکرند . اجامر و اوباش را حمایت می‌نمایند. خانه‌های

خودشان را بست‌قرار داده‌اند. هروقت نام ترقی ونظم برده شود رجاله را به‌حکومت می‌شورانند و خودشان به اسم احکام‌آسمانی سلطانی می‌کنند وفتنه‌ها برمی‌انگیزند. همهٔ‌این‌جسارتهای ایشان ناشی از جهل ملت وضعف و ظلم حکومت است ومزید بی‌نظمی، نه‌اینکه علت وسبب اصلی بی‌نظمی.

وقتی که می‌بینید تبعه ازحکومت متنفر است،در انظارخودشان را حامی مظلومین وانمود می‌کنند. مردم در خانهٔ‌آنها را «این‌المفر» مظالم‌حکومت می‌دانند. وگرنه با نظم حکومت، نه‌آنها به خودشان مشتبه می‌گشتند و نه عوام دورآنها جمع می‌شدند. تا اینکه رفته‌رفته در بعض بلاد مسئله از ملاحظات مذکوره گذشته به عصبیت صرف منتقل گشته. اگر [در]یك خانواده طفل پانزده ساله بماند او را اقتدا می‌کنند، می‌پرستند، پیشوا می‌خوانند. واقعاً همانطور هم می‌دانند.

دوم که می‌گویند پیغمبر (ص) نفرین ننموده این کذب نالایق و بهتان عظیم است ومؤدی‌کفر که به‌عنوان مقدس عقل کل ومبعوث اولوالعزم خدا ساخته‌اند. این ترهات را بنده از اکثر علما شنیده‌ام. بعثت انبیاء و ظهور ایشان فقط برای نشر تمدن و استقرار عدل و مساوات وتربیت جهال و هدایت گمراهان‌وقلع مواد ظلم وخودسری‌و فساد عالم است.

ملاحظه بفرمائید،ملت‌ما که معنی آئین خود را نمی‌داندمؤسس دین خود را نمی‌شناسد، ازآن ملت چه می‌توان تراشید. اگر این اسناد را به روح زردشت می‌دادند که ایران را در نشراسلام امروزی نفرین‌نموده که نظم بگیرد، باز می‌شد جزو اخبار مضحك شمرد.

سوم خواجه تاشانی و رقابت رجال دولت را که سبب خرابی کار ادارهٔ ایران می گویند، این عمل خلاف دردربار سلاطین عالم از پادشاه وحشی حبش گرفته تاسلاطین متمدنهٔ مقتدرهٔ انگلیس و آلمان و روس همیشه بوده و هست. رجال دربار دول متمدنه دو مسلك دارند یکی را «انتریك» ویکی را «پروتژه» گویند.

«انتریك» آنست که شخصی برخلاف شخصی، یافرقه‌ای برخلاف فرقه‌ای محض حسدورقابت اقدامات مخرب کار و بی نتیجه ماندن خیالات یا بی‌اثر ماندن ومحو بودن خدمات نافعه و تاریخی یا عـزل و دوری آنهاازدربار متشبث سجده و تملق‌خانمهای محترمه می‌شوند وبواسطهٔ آنهامنظورخودشان‌رابه‌عمل آورند. الان دردربار دول اروپابخصوص روس‌وعثمانی‌دربعضی‌جاهاعزل حکام ونصب وزراء ورؤسای‌اردوهاو توهین اشخاص صادق و کافی بواسطهٔ همین «انتریك» است.

«پروتژه» آنست که برای ترقی وسر کـار آمدن شخصی بـدون آنکه به شخص دیگر عداوت کنند یا حسد برند درحضور سلاطین یا اشخاص صاحب نفوذ توسط می کنند و استدعا می‌نمایند تا شخص را ترقی دهند... اما همهٔ اینها به هرشیوه باشد در کمال ادب واحترام معمول ومجراست که جز نتیجه وعمل از مقدمات او درخارج اثـری نباشد. پس خواجه تاشانی ورقابت رجال چیز تازه ومخصوص‌ایـران نیست.

کارها که در «انتریك» رجال خارجه درست می‌شود گاهی یك فقرهٔ او ارزش مملکت مارا دارد. هـرجا انسان هست خواص‌مذمومهٔ بخل وحسد وخود پرستی درآنجا چون مـردن وزادن طبیعی و معتاد است.همینکه‌انتریك رجال دربار مادر ظهوریا حدوث خود بی‌تناسب

شخصی‌نیست، فحاشی وبی ادبی و بی‌انصافی و توهین و تحقیربرملا درهمه‌جا ونزدهر کس صورت ظاهری انتریك ایران است که بالاخره به‌خارج و داخل وحشت ودهشت می‌فزاید. و سوز دل وطن پرستان را از کثرت انفعال با اشك چشم به‌دامن می‌ریزد. پس فساد به این بزرگی‌از این فقره البته نیست. بلی رقابت‌رجال مزید علت وبی‌نظمی است نه‌سبب اصلی ومادی او.

وعلت چهارم پولتیك درباری وسلطنت مستقله راکه علت این بلاهای مهیب بی‌نظمی می‌دانید، آنان که اساس و تصور ایشان عقل سالم وکافی است از فهم ایجاد این لغویات که سلاطین ملك و ملت خود را بی نظم بخواهند و از این رو اساس استقلال خود رامتزلزل نمایند عاجزند.

چرا باید پادشاه ملك خود را ویران بخواهد. حال آنکه هیچ جاهل‌وحشی خانهٔ خود را ویران ومخروبه نمی‌خواهد. درآسیا کدام پادشاه است که حرز «لاملك الابالمال و لامال‌الابالرجال ولارجال الا بالامن و لاامن‌الا بالعدل» مشید بازوی سلطنت اونیست. کیست در عالم‌که تنظیم را به هرج ومرج ترجیح ندهد وچرا ندهد.

ازابتدای سلطنت قاجاریه تاکنون چنین‌پادشاه رئوف باذل و ترقیخواه که الان داریم به تخت ایران جلوس ننموده. آزادی‌افکار در عصر این پادشاه محلی به صفات ملکوتی چون بی معاون و تنها است همه خیالات عالیهٔ او از فقدان اجراکنندگان بی‌نتیجه و اثر مانده و رجال حواشی به ولی‌نعمت خود خیانت کردند. استقراض کردند. پول راگرفته ودرخرید مزخرفات مصرف نمودند و هرقدر

می‌توانستند ثبت جداول دفتر مداخله لئامت و ملعنت خود کردند. و اگر فرقه‌ای منکر استقراض بود فرقهٔ خاسرهٔ دیگر گرمی دست خودشان را در کثرت‌پول می‌دیدند و خیال ایشان معلوم است چه‌بود. پس این فقره را مسلماًباید از معایب غیر نافذ بی‌نظمی ایران دانست.

علت پنجم که‌ادبیات راذکر نمودید بنده دراین باب به‌سکوت قانع می‌شوم که خواننده معنی سکوت را به سابقهٔ خود دریابد و احساس نماید. حکایات فضیحه ما البته اگر هم به وجدان اطفال ما سوء تأثیردارد به ادارهٔ دولت و رأی تحمل امروزی بهیچ‌وجه رابطه‌و تعلقی نمی‌تواند داشته باشد.

علت ششم نفوذ خارجه را فرمودید. لفظ خارجه کافی است بفهمیم که این نفوذ در امور داخله نیست، در مطالب راجعه به‌خارجه است. اینکه بی‌نظمی ملك داعی جسارت یافضولی و بی‌ادبی و با آن کثافات ذاتی ایشان علوی‌طلبی وبی‌اعتنائی به‌شأن وحیثیت ملت‌غیور و با هوش ومستعد ایران است شبهه نیست.

اما فقدان نظم داخله ونشر معارف و اطلاعات حقوق بین‌الملل دخل به نفوذ خارجه ندارد. اگر سفیر یکی از دول مغرض مجاور ما فرضاً به‌دولت‌ما صلاح ببیند که در ملك خود تبعه را در سیاه جلدی نگاه‌دارید که تبعیتشان بیشتر گردد کدام وزیر ایران یا طفل ایرانی این بیت‌را نمی‌داند ونمی‌فهمد.

حذرکن زآنکه دشمن گوید آن‌کن
که بر زانو زنی دست تغاین

بلی مأمورین می‌توانند از ضعف ما منتفع بشوند و چنانکه

گفتیم ازجهل ما به جسارت خود بیفزایند. واگر به صدد نظم وتــرقی برآئیم‌دست‌وپا بزنند. «آکنت»های درباری خودشان را با آلات طلا مسلح نمایند ونقشهٔ مدافعه را به رجال خائن بدهند اما،به‌استقامت، ما اگر داشته باشیم می‌توانند صدمه بزنند ورخنه بیندازند.پس این‌فقره نیز مسلماً مؤید بی‌نظمی است نه‌علت اصلی او.

میرزا عبدالله

بنده بــا کمال افتخار معتقد این بیانــات شما می‌شوم وتصدیق می‌کنم که امراض چیز دیگر است وعلت حدوث امراض چیزدیگر. آنهاکه بنده عرض کردم تعداد امراضی است که شخص وطن‌ما مبتلا است.

حــالا شما آن‌علت اصلی ومادی مولد این امراض راکــه یك کلمه قرار دادید او را بفرمائید . ولــی در منطق ماچنان کلمهٔ واحده گمان ندارم که بتواند مقدمهٔ هزار نتیجه بشود.

میرزا صادق

اول بفرمائید که اگر کسی چائید و سرما خــورد می‌تواند تب بکند، ذات‌الجنب بشود، درد سر داشته بــاشد . هکــذا رأس جمیع امراض همین‌یك کلمه سرما خوردگی نیست. پس چرا می گوئید یك کلمه‌مقدمهٔ‌هزارنتیجه‌نمی‌شود.انکاربلاتصوررجال ما اشد مصایب‌است وجمیع‌مسایل مشکله ومطالب‌معضله[را] باذرع ناقص خود می‌پیماید.
ولی قبل ازآنکه یك کلمهٔ موعودی را بگویم ازایراد یك‌جملهٔ

معترضه ناگزیرم که شما قدری تأمل کنید و هرچه می‌گویم ملتفت باشید. بعد از آن می‌رویم به سر آن یك کلمهٔ جامعه.

از اول مقال تاکنون چندین‌بار لفظ رجال راکه تکرار کرده‌ام. اول‌باید بدانید که اینها کیستند و چیستند؟ در جزو این رجال صد نفر مرد مجرب و اکثر عالم چندین‌السنهٔ خارجه ومراتب دیدهٔ تربیت‌یافته و قابل هرنوع خدمات دولتی داریم که چند نفر از آنها مسلماً قابل صدارت است ودونفر ازین هشت نفر در دولت‌آلمان می‌توانند وزیر اعظم‌بشوند، کجا مانده درایران. ولی دربار ایران بی‌وجودصدراعظم بهتر است. وزرای ایران باید اوامر شاهانه را بیواسطه اصغاء نمایند و شخص اقدس پادشاه خودش راپرت اینها را بخواند و استماع عرایض فرماید.

اگر در سایر دول صدارت هست صدرالوزراء هست، نه‌صدر السلطنه. تعیین‌صدارت‌ایران‌شخص پادشاه[را] درخارج امورات‌دولتی می گذارد.هرچه‌صدراعظم بکندمنافعش عاید خود، وشکوی ونفرینش راجع به شخص اقدس پادشاه می گردد.

یکی‌هم صدور دول خارجه برای اینست که شخص پادشاه مشغول‌مکاتبات سیاسی یاسلاطین‌مجاور، نظارت‌قشون‌وتکمیل‌اسلحه‌و هزار تدابیر و خیالات دیگر است. و در اکثر اقدامات خارجهٔ خود مطیع «کابینهٔ وزراء» وصوابدید صدراعظم خود می‌باشد که به کدام پایتخت سفر کند،یا بافلان‌سفیر چه‌بگوید.صبح‌یك ساعت قبل‌ازطلوع تاسه از روز گذشته می‌نشیند، کار می کند و بعد رسوم یومیهٔ خود را معمول می‌دارد.

حکیمی گوید هرسلطان که ازطلوع درکابینهٔ خود مشغول‌امور دولتی خـود نگردید از حال ملت و مملکت خود نمی‌توانـد درست مطلع بشود.

دیگری می‌گوید صدراعظم سلاطین آسیا برای این است که سلطان سربسته ایام خود را در حرم وخلوت نذر عیش ولهویات‌خود بکند و رفته‌رفته چنان به تکامل و سبکباری نائل می‌شود که مـلاقات چند دقیقهٔ صدر نیز به او کسالت‌آورد وهـرچه صدر اعظم بخواهد و بگوید تا آخر نمی‌شنود. فقط ... برو... بگو... هـرچه لازم است بکن... سخن صدر مغرور را ختم می‌نماید...

حکیمی می‌گوید انقراض سلطنت اکثر خاندان سلاطین آسیا را اگرملاحظه‌کنند ازصدور خائنهٔ ایشان است کـه اطمینان آنها از حال ملك وملت بیخبر ماندند ومشغول صید وشکاروعیش[در]خلوت قصور زرنگار شدند.

حالا شرحی از این رجال ایران‌که بنده آنها را خلاف رجال می‌دانم بشنوید و بعد رجوع به‌مطلب و مقصود شما می‌کنم...

شخص موثقی می‌گفت روزی درمجلس سخن از تشکیل بانك به‌میان آمد. یکی محسنات او را ذکر می‌نمود. گفت لذت و منافع‌او برای ایرانی مجهول است. هرجا که تخم او را کاشته‌اند اهالی آنجا لذت ثمر او را می‌دانند . یکی از وزراء گوئی در خواب بود بیدار شد. گفت گمان‌ندارم«بالنگ»ما از«بانك» فرنگیها بهتر نباشد. چه‌عیب دارد، «بادنجان سرخ»[1] را کاشتید خوردیم بدچیزی نیست. او راهم

۱ـ مراد گوجه‌فرنگی است.

بیاورید بکارید می‌خوریم! آن‌وقت می‌دانیم کدام بهتر است.

روزی سخن از دائرهٔ ساختن وزارتخانه‌ها به‌میان‌آمد. یکی‌از معاریف نقشهٔ او را تقدیم نمود. اول دایرهٔ مرکز، بعد دوائر ایالات و نواحی و بلوك ... یکی از وزراء نگاه کرد و خندید . گفت بندهٔ‌خدا چرا آن‌قدر افاده می‌کنی. ما چندنفر وزراء که این‌جا مربع نشسته‌ایم چه عیب دارد که برخیزیم و دائره بنشنیم..!

روزی در مجلسی از استحکامات سرحدات و لزوم ساختن چندین قلعه گفتگو بود و یکی از رجال ما گفت من اعتقادم به «آیة‌ـ الکرسی» از هزار قلعه بیشتر است . در جنك تراکمه اگر او را نخوانده بودم حالا از روی قبر من دو وجب‌گیاه روئیده بود!

سیاح انگلیسی می‌نویسد که با وزیری در ایران دوست شدم. گاهی با من بعض صحبتهای دائر[ۀ]تمدن می‌نمود. روزی گفت خیال دارم درطهران موزه درست بکنم. ازخود یادگاری بگذارم، اسبابهای عتیقهٔ زیادی دارم و هرجا هست می‌فرستم بگیرند بفرستند. چه می‌ـ فرمائید؟ بد خیالی است ؟ گفتم البته بسیار خیال عالی و خوب است اما نه برای شما! گفت چرا؟ گفتم موزه‌برای نشان دادن آثار تاریخی اسلاف است که اخلاف از او تحصیل تجربه و معلومات بکنند ، نه برای تماشای اسباب کهنه و شکستهٔ هزار ساله... در ایران که هنوز هزار نفر تاریخ اجداد خود را نمی‌دانند و آنچه می‌دانند همه افسانه است و یك نفر از ده هزار [نفر] اسم خودش را نمی‌تواند بنویسد برای چنین ملت معارف اینها باید درست بشود. دارالطباعهٔ مکمل، دارالترجمهٔ مبسوط ، کتابخانهٔ معتبر و مکاتب و مدارس در خور

اقتضای تبعه و ایـام یادگار بگذارد. برای وزراء عوض موزهٔ اشیاء عتیقه کابینه یا اطاق «فیزیك» لازم است که همهٔ آن اسبابهای حیرت‌انگیز را بچینند، هر روز در اوقات تعطیل حاضر شونـد و امتحانات علمیه را مشاهده نمایند که آفتاب چگونه جذب سیارات را می کند؟ در هوا برف وباران وتگرك چه‌سان تولید می‌شود؟ فشار هواچیست؟ جراثقال چرا آسان است؟ ترازو چه‌طور قسمت هزار یك ثقل گندم‌را مشخص می کند؟ تا در مسائل ترقی اقلا اطلاعی داشته باشند ... بـه همهٔ اینها گوش‌داد و گفت‌به‌جان‌شماصاحب! وزرای‌ایران‌هیچ کدام‌آن اطاق‌فیزیك راکه می گوئیدنداشتند ودر کمال‌خوبی‌وزارت‌می کردند. من صبح برخاسته نماز خود را می‌خوانم. چائی خـود را می‌خورم می‌روم به‌حضور. اوامر شاهانه را اصغا می کنم و گاهی شاه را ندیده برمی گردم. الفاظ نوظهور شیمی و فیزیك‌دخلی به‌ادارهٔ مملکت‌ندارد. اینجا ایران است. چوب باید و فلکه ... دیدم خودپسندی شرقی بـا سخنان حق برنتافت.

مأمور سیاسی غیر رسمی آلمان که به‌عنوان سیاحت در ایران به‌همه‌جا رفته و همه‌کس را دیده در راپورت تقدیمی وزارت خارجهٔ خود رجال ایران و درجهٔ فهم آنها را تشریح می کند ... از آن جمله می گوید با یکی از وزرای ایران که آلمان را دیده و به قول خودش آلمان را دوست می‌داشت آشنا شدیم.

روزی‌ازانتشار معارف و احداث مدارس‌صحبت‌شد. من‌تأسف قلبی خـود را در فقدان این آثـار مدنیت و مشاهد معرفت و تربیت اهالی مستعد ایران متأثرانه‌تقریر نمودم. مصاحب من گفت شمافرنگیها

این‌قدر که از مکتب و مدرسه سخن می گوئید آخر فایدهٔ او چیست؟ این مکتب و مدرسه شما را تمام‌کرده و نمی‌دانید چگونه تمام کرده. از شومی همان مدارس است که نه‌نسوان شما خانه‌دار وقانع است و نه مردان شما تندرست و کارکن...

خیلی خوب، نور سفید هفت‌رنگ است، باشد. هشت رنگ به ما چه!

افلاك چطور می گردد، باشد. هرطور می‌خواهد بگردد.

بالون چگونه صعود می کند، به من چه. من در آسمان چه‌کار دارم.

معلومات مدارس‌شما اینهاست. چه مضایقه،تلگراف بد چیزی نیست. من دیروز با پسرم در چند دقیقه از شیراز مخابره نمودیم. او را ساخته‌ایم.

اگر به راه‌آهن محتاج شدیم به‌شما مزد می‌دهیم می‌آئیدبرای ما می‌سازید. طفل‌باید قرآن‌بخواند.ارواح امواتش راسوره‌ای‌قرائت بکند...

ازاین تقریرات‌کودکانهٔ او متحیر و متأثر شدم . دیـدم واقعاً جای هزار افسوس است‌که در رأس ادارهٔ ملت ایـران چنین هیولای گمراهی واقع‌شده که منکر علم ومعلومات می‌باشد... تاریکی[را] بر روشنائی ترجیح می‌دهد. عزاستغنا و ذل احتیاج را نمی‌فهمد...

از حیرت و سکوت من در اینکه این ملت قدیمه با این رؤسای جاهل خود درشرف انقراض است مصاحب‌من تصور کرد که گفته‌های او را قبول کردم و مغلوب شدم.

در فتح آخری هرات که انگلیسها به سواحل خلیج‌فارس کشتیهای‌جنگی فرستادند شاه شهید باوزراء شوری‌نمود. مقرر شد که سفیر ایران مقیم لندن به‌وزارت‌خارجهٔ انگلیس‌از تخلیهٔ هرات و قطع تعاقب جنگ افاغنه اطمینان بدهد و به پادشاه روس و فرانسه استدعا نامه بنویسند که در اصلاح ذات‌البین معاونت نمایند.

یکی از وزراء عرض‌کرد که اگر میرزا محسن گوهری دعای زبان‌بندی ملکهٔ انگلیس را بنویسد بفرستیم سفیر ما مخفی با خودببرد در زیر آستانهٔ قصر «ویندزور» پنهان بکند بی‌زحمت واسطهٔ عمل حسب‌المأمول می‌گذرد. مقبول نشد. وآن وزیر بزرگوار چندین بار این را باسوز و گداز بینهٔ‌کاردانی و کفایت خود اقامه نمود.

در شورش عبیدالله که نتوانستند در دو ماه هفت‌هزار قشون به مدافعهٔ اکراد بفرستند یکی از وزراء به رفقای خود گفت که این جا خلوت است. کسی نیست، بیائید بفرستیم شیخ‌حسن جبل عاملی بیاید وخواهش بکنیم ختم «نادعلی‌کبیر» بگیرد. ما که ذوالفقارداریم چرا از مشتی اکراد اینقدر دست پاچه شده‌ایم...

یکی از رجال پارسال به من واردشد. می‌خواست پسرش را به مدرسهٔ «شوره» بگذارد. همه حرکاتش بی‌ادبی و اقوالش دروغ بود. گفت ایام تعطیل در پاریس با یك نفر همدرس فرانسهٔ خودم به عزم سیاحت به‌اسلامبول آمدیم به‌مصررفتیم. جنرال‌کونسل ایران برای ما دوشتر و دو عرب اجیر نمود. در دو روز ما را به مقابل جده‌آوردند. از دریا باکشتی بادی در هفت ساعت گذشتیم به جده وارد شدیم. دوالاغ کرایه‌کردیم.درچهارساعت ما رابه‌مکه‌آورد. چند روز ماندیم.

شریف عبدالله ما را پذیرائی کرد. به‌منی و عرفات رفتیم ... بعد بنده اطلس را گشودم. دریای‌احمر را نشان دادم. گفتم از اینجا به‌این‌نقطه آمده‌اید. پرگار را دادم به‌دستش. گفتم‌مقیاس‌بکن. دیدم بیگانه‌است. معلوم شد که درچهل‌وهشت ساعت نهصد ورست آمده و از پهنای دریای احمر چهارصد ورست مسافت را در هفت ساعت عبور نموده و از جده تامکه دوازده ساعت راه که الاغ تندرو کمتر نمی‌رود اودر چهار ساعت طی کرده! چون مهمان بود به «اکرموا الضیف» عمل نمودم . سخن را تغییر دادم که منفعل نشود و گفتم خیلی زحمت کشیده‌اید. گفت آقا!جوانی زحمت را چه می‌داند... (راقم گوید جعفرطیار شنیده‌بودیم، اما خرطیار ندیده بودیم!»

اگر بخواهیم‌ازین قبیل‌رجال‌جدیدوقدید که ازدولت بخت‌کور وطالع بی‌شعور فعال مایرید شده‌اند صحبت بکنیم، مثنوی سیصد من کاغذ شود.

رجال امروزی ما دو قسمت از این جور اشخاص هستند که حالا و استقبالاً مصدر هیچ نوع خدمت و کفایت نمی‌توانند بشوند مگر نکبت و خسارت.

حالا از رجال‌کافی وکاردان معتبر وطن ذکر مختصری می‌کنم تا جلوس ناصرالدین شاه «م».با رجال گذشته کاری نداریم ، تاریخ داند و آنها.

فقط سخن ما با رجالی است‌که از عهد شاه «م»که ایران‌داخل عهد جدید یا دورهٔ ترقی شده اجزای ادارهٔ مرکزی بودند.

اول وزیری که در ایران سرکار آمد شخص مستعد فوق‌العاده

بود که‌درچهارسال به‌صدارت عظمی وامارت کبری ولقب جلیل اتابکی نائل شد ودرمدت قلیل بناهای بزرگ برداشت وبعضی را بـه احسن وجه‌تمام نمود. احداث دارالفنون، بنای چاپارخانه در همهٔ ایران بـه طـرح واحد، مـوازنهٔ دخل وخرج که‌رشتهٔ حیات ملك وملت است، تعمیرقراولخانه‌ها وتنظیم و تبعت لشکر، احداث کارخانه‌ها وفرستادن اطفال به‌تدریس، تـرقی صنایع ایران، فرونشاندن فتنهٔ سالار و بـابیهٔ زنجان‌وهزار تدابیرسیاسی‌محیرالعقول‌ازآن‌شخص بزرگوارطاب‌ثراه به‌عمل آمد...

هرکس از حسنعلی‌خان امیرنظام مرحوم حکایت مراجعت او را از خراسان وسخن ملای خاتون‌آبادی که مصدر اصل کـلام است شنیده وازعلی‌خان پسرنظام‌الدوله مـرحوم حکایت سفارت سفیری را ازطرف‌امیرکبیر به امیر بخارا شنیده. ودست شعف‌بهم‌زدن امپراطور روس نکلای اول را در یالتا ازشنیدن خبرقتل او می‌داند. به روح‌آن مظلوم فاتحه می‌خوانـد.

اگر سپهر بی‌مهر برای اینکه دوهزار تومان از مواجب او که یك‌نفر مستوفی بود کاسته‌همه کارهای اوبه‌عنوان میرزاآقاخان نـوری بسته و ساحت کفایت اورا پاك شسته، معلوم است رونق بازار آفتاب نکاهد.

واگر قاآنی متملق عوض مرثیه هجوش نموده عرض خود را برده وزحمت مورخین را افزوده، وقتی می‌رسد که هیکل آن شخص کبیرآسیا را ازطلا می‌سازند و در موزهٔ ملتی ایران ابنای عهدچـون آثار فخریه‌تسجیدش می‌کنند وروزوفاتش‌تجدیدعزاداری می‌نمایند...

قبل از اینکه به‌شرح سیر رجال معتبر ایران پردازیم باید بفهمیم که‌چرا جلوس ناصرالدین‌شاه «م» راعهدجدید یا دورهٔ ترقی‌می گوئیم واین دوره وعهد عبارت از چیست ومتعلق به کجا و کیست.

مورخین اروپا مائهٔ نوزدهم میلادی را عهدترقی و « کولتور» می‌دانند. ولی آفتاب صحت‌این ترقی از افق تاریخ جلوس‌ناصرالدین شاه طـالع شده . اگرهم به‌خاك آسیا و مخصوص به مملکت ایـران نتابیده یا مردم این خاك اقتباس ننمود... چرا نتابیده وچـه‌مانع شده که نتابیده وعدم اقتباس ایرانی چه‌بوده.

جواب‌این‌مسائل درذیل این مقاله با بیان واضح محلول ودخل به‌تردید مورخین نخواهد داشت. همینکه هرچه ما امروز درآفـاق و انفس می‌بینیم ـ ساعتی سی‌فرسخ طی‌مسافت ... ادارهٔ بـالون برای سفر هوائی ، تلگراف بی‌مفتول از پانصد فرسخ ـ همه بعد از جلوس اوست.

تـاجلوس اودرایران ده‌نفر زبان خـارجه‌دان نبود، درعهد او به‌هزارنفر رسید، اشخاص فاضل دانای‌السنهٔ متعدده ودارای تـألیفات پیدا شدند. تاجلوس اومخابرهٔ طهران با بلاد محروسه دوماه‌می کشید، پوست و تلگراف او را به‌هفته و دقیقه تنزیل نموده، در سه‌بـار سفر فرنگستان سی کرور اشیاء نفیسه‌به‌دربارخریده وصرف سیاحی گردید. دارالخلافهٔ نـاصری پنج‌بار به وسعتش برافزود. پـارك وخیابانهای قشنگ احداث گشت، مجسمه که درحال حیات خود درکارخانهٔایران ریخته‌انـد یکی ازآثار تـرقی صنعت ونقاشی ایران است. مردم بـا معلومات نافعه مأیوس‌شدند. سفرای دول به اقامه‌طهران دعوت گشتند.

شخص او در ایام سلطنت طولانی و اسفار داخله و خارجه در تجربه و سرعت‌انتقال وسخن‌سرائی‌وسخن‌نویسی و کلیهٔ امور سیاسی‌سرآمد معاصرین خودگردیدو به وزرای خودش تعلیمات می‌داد. از قتل‌امیر مرحوم نادم بود. همیشه نام اورا با افسوس و احترام ذکر می‌نمود و دراداره‌ٔ دولت وآبادی مملکت خیالات عالی وبلند داشت.

اما چه‌سود که دراوایل سلطنت جوانی ودراواخر تراکم‌بعضی موانع محل‌آسودگی شخص اورا به حدی غلبه نمود که استقامت‌او را تعاقب اجرای فرامین و احکام و اوامر خود متزلزل می‌ساخت و همهٔ خیالات او را دوروزبعد از انتشار واقدام نسیاً منسیاً می گذاشت.

ازیك‌طرف هرروز صبح هر کس شرفیاب حضور می‌شدعوض عریض ملکی و تقدیمات مفیده یا خیالات سیاسی استدعای لقب یـا تمنای منصب یا توجیه مستمری ومقرری برای خود می‌نمود، یا برای اعـوان وبستگان وسایط مـی‌تراشید. به‌این حالت‌وخمیهٔ بـی‌ادبی و هرزگی بعضی فرنگی‌مآبان ضاله که عـوض انتشار معارف وتـربیت هموطنان‌بعداز مراجعت‌از فرنگستان‌زیرخم شراب ارامنه می‌خوابیدند و به‌اهالی ورجال به چشم حقارت نظر می‌نگرند رسوم و عواید ملتی راپسنده نداشتند وازین جهت‌علم‌وعالم را بی‌وقر و احترام وعوام را از صحبت و معاشرت خـودشان منزجر ومتنفر نموده بـودند علاوه شد ...

حـال‌آنـکه ازین طبقه امید بهـروزی داشت و انتظار سعادت دولت وملت‌را. قضیه را بـرعکس دیده عقیده او دربودن قطر و رأی مقیاس وقـدرت اصلاح جهل وتبعه وخیانت رجـال وعصبیت متنفذین

راسخ شد.

این بود که پنجاه سال دامن از تکالیف سلطنت بتکانید و این ملت را سرخود گذاشت و هر کس هرچه خواست مرحمت فرمود تا اینکه رفته رفته درمملکت بی‌لشکر سردارهای متعدد با عناوین متفاوته ودر سایر طبقات ملکیه وعسکریه با القاب «ولااذن سمعت» یك هیئت مدهشه ویا حشر بربری تشکیل یافت وروز به روز برعده و وحشتش برافزود.

دول مجاور ما که یکی «کومپانیهٔ هند» تسمیه می‌شد به تصرف تمام مملکت هندوستان وسیصد کرور تبعه نائل گردید والان دربلوچستان راه آهن می‌سازد.

دیگری که از هرات چهار صدفرسخ دور بود و بارها ایران را به‌فتح هرات برانگیخت وخون جوانان ما را به عبث ریخت حالا در سرخس ساخلو گذاشته واز پطرز بورغ چهار روزه باراه‌آهن تا ده‌فرسخی هرات حمل آذوقه و لشکر و مهمات می کند...

پس مجاورین مارا دورهٔ ترقی بود که هریك دراین پنجاه سال چهار صد فرسخ مساحت به‌سرحد ملك خود برافزود وایرانی صد فرسخ ازسرحدسابق خود عقب رفته، وهمهٔ این‌ترقی معکوس ازنکبت آن‌حشر بربری بوده که ابنای پنج روزهٔ خود را به جمیع شئونات و شرف انسانی ترجیح داده وما را چون غراب به‌ورطهٔ هلاکت‌بی‌تردید ارائه نجات نمود. «الالعنةالله‌علی‌القوم‌الظالمین. وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب‌ینقلبون»

درایران جز امیر کبیرمتوفی از وزراء وصدور، شخص تاریخی

طلوع ننموده. نه‌اینکه نسل امیر منقطع شده ومادر ایران از تولید امثال اوعقیم‌مانده، بلکه‌تراکم اضلال‌مانعهٔ افق طلوع این‌جورشموس رجالیه را مکدر نموده...

تشریح این‌اضلال را بعهدهٔ نویسندهٔ دیگر محول می‌داریم وگرنه قلم سرکشی می‌کند وخواننده را ملال‌آورد.

تقریباً سی‌نفر در عصر شاه«م» از وزراء سرکار آمدند. گاه صدارت موقوف می‌شد، گاه صندوق عدالت منصوب می‌گردید، گاه پاره‌ای اصلاحات درجرائد بشارت ومژده نوشت. ولی کاری‌ساخته نشد، اگر چه اکثرآنها مسلماً اشخاص کافی عصر خود بودند معایب مسلك خود را می‌دانستند واصلاح اورا دردل داشتند. ولی‌درمیان‌این حشر بربرکه ذکر نمودیم نتوانستند کاری بکنند.

یکی‌هم هیچ‌کدام از آنها علم نداشتند. کفایت بی‌علم‌به‌مزرعهٔ بی‌آب می‌ماند. نظم مملکت را ازجزئیات می‌گرفتند (مقلد فرنگیان می‌شدند) امانه در اصول اداره ونشر معلومات . عقل خودشان را بهترین تنظیمات عالم می‌دانستد . آنها که درخارجه تحصیل نموده مراجعت می‌کردند به آنها کاری رجوع نمی‌کردند. یابه مأموریتی مخالف مهارت او و زیر دست یك‌نفر جاهل ناتراشیده وبی‌ادب تعیین می‌نمودند که آهنگر ساعت بسازد ونساج کفش بدوزد. معلوم است منظور طرفین به‌یك‌اندازه موجب اخلال عمل و داعی اسف ونفرت آمر ومأمور می‌شد.

میرزا عبدالله

اینها جملهٔ معترضه نبود. ازاین بیانات درست و تحقیقات بالغهٔ حضرت مستطاب عـالی بسیار متشکرم . ای‌قربانت شوم کیسهٔ استفادهٔ خود را از این فرمایشات عالی که نقود بی‌غش ثروت روحانی است براندوختم.

ازاین مقدمات یقین‌دارم آنچه می‌جستم پیداشده و اصل وعلت مرض‌مهلك وطن را ازشما خواهم شنید.

میرزاصادق

تاکنون با شما با میل مخصوص صحبت مـی‌کردم و شما را شخص کـارآگاه و خیرخواه و وطن‌پـرست سلطان دوست حساب می‌کردم.

معلوم شدکه شما نیز جـزو آن عبدهٔالفاظ هستید، بنده‌منتظر بودم‌که در جزوآن‌علل ستهٔ مخرب‌ایران این عنوان‌سازی ولقب‌بازی و لفاظی را علت هفتم خواهید شمرد. یـا درآنجا کـه من سخن از دورهٔترقی می‌گفتم شما منکر خواهید شدکه درعهد محمدشاه‌دوم به‌وزراء عالیجاه مقرب‌الحضرةالعلیه می‌نوشتند وتاریخ وفرامین مـا را شاهد خواهیدآوردکه حالا به میرزای مستوفی حضرت عالی خطاب ومرقوم می‌شود.

آن‌وقت یك‌دو لقب داشتیم، حالا هزاران لقب ملك ودولت و سلطنت داریم. الفاظ موروثی‌کفایت کارنکرد «پرنس» را از خارجه قرض کردیم.

خیال می‌کردیم که شما گاهی ترجمهٔ القاب ما را از سفرای خارجه شنیده و منفعل شده‌اید حالا فهمیدم که همهٔ اینها از طرف‌بنده محض‌اینکه ازقرض شما خلاص شوم به‌حضرت‌مستطاب‌عالی‌سوءظنی بوده. مراتب انسانی با الفاظ نیست،شرف بشری‌درالقاب ودیعه نشده.

مسیولوید وموسیو روزویلت حتی لقب احتشام‌الممالکی هم ندارند و ملك به‌آن عظمت وملتی را چون فرانسه و آمریکا اداره می‌نمایند و فقط در خطاب ورقم یك کلمهٔ «آقا» به‌اسم‌آنها علاوه می‌نمایند. باقی‌الفاظ را برای معنی و کار نگاه می‌دارند و ذخیره می‌کنند.

هرکس نطق و تألیفات آنها را خوانده صدق این گفته را می‌داند.

درروسیه وزراءعالی‌جاه‌است.امپراطور اعلیحضرت‌شاهزادگان و ولیعهد دولت حضرت اشرف اگر کسی درخطاب ورقم یك‌کلمه براو بیفزاید مردود است.

ازانصاف شما سؤال می‌کنم همه عریان نزاده‌ایم وهمه دارای هرقدر شوکت وعظمت والقاب وامتیاز شؤونات باشیم بازعریان نخواهیم رفت و زیر خاك مدفون نخواهیم شد.

باز ازانصاف شما میپرسم. اگر مرد جبان را نشان جلادت بیاویزند یالباس پهلوانی بدوزند شجاع می‌شود؟ اگر شخص‌مجهولی را «پرنس» خطاب کنند طاوس علیین می‌گردد ؟ خر را جل اطلس بپوشد خرنیست؟ اشتباه خود او به استحالهٔ اوکافی می‌شود.

این‌جور الفاظ تازه‌ای است که زنان بازار مشتری شوند نه

عفیفان خانه‌دار. کجا مانده مردان وانگهی مـردان کـار شرف انسانی وطن‌پـرستی وسلطان دوستی است. هر کـه این هردو ندارد عـدمش به ز وجود.

میرزا عبدالله

درست می‌فرمائید، بنده این‌مزخرفات را دوست ندارم، ولـی می‌دیدم کـه بهر کس می گوئی خوشنود می‌شود، به‌نظرم چـون شما ایرانی زاده هستید بالطبع ازاین کذبهای نالایق خوش حال‌می‌شوید. عفونمائید. بنده سهو کرده‌ام. مـرحمت فـرموده آن یك کلمه را بیان فرمائید که در شنیدن او عجلهٔ بنده مافوق دارد.

میرزا صادق

به‌چشم. حـالا عرض می کنم. اگر ایرانی بخواهد نداند کـه چرا اقدامات وطن‌پرستان ازپیش نمی‌رود. چرا تخم‌ترقی‌ما نروئیده خشك‌می‌شود؟ چرا بشارتهای جرائد ما بعداز دوروز مبدل بـه‌یأس و سوء خسارت می گردد؟ چرا احکام اکیدهٔ دولت روز دیگر فراموش یا از اجرایش پنبه در گـوش می‌ماند؟ چرا نـاسخ احکام درصراف‌ـخانهٔ خائنان دولت از«بانکنونهای» انگلیس بیشتر درتداول است؟...
بجهت آنکه‌خانه که در تزیینات‌اومی گوئیم‌بی‌بنا واوهن‌البیوت است... واین بنا همان کلمهٔ واحده‌ای است که او را «قانون»میگویند ومانداریم و تا قانون نداریم ملت و دولت و وطن واستقلال در معنی خود نخواهید داشت.

پس اول باید پرده از روی این مسئلهٔ بنا برداریم و او را به معرض کشف ومقاوله بگذاریم. درحل او مجلسها بچینیم، کتابها بنویسیم،سخنها بسنجیم، ساده بگوئیم وسهل بشنویم و مشخص نمائیم ومعتقد باشیم که خانهٔ بی‌بنا ناپایدار است.

درمدارس ما درس می‌دادند که مصدر اصل کلام است وبی مقدمه نتیجه ممکن نیست. اماخودمان بدون تصحیح مصادر به تصحیح مشتقات و بدون مقدمه به اخذ نتیجه مشغول می‌شویم ودرعدم نیل مقصود افسوس می‌خوریم واز شدت قهر گریه می کنیم وباز علی‌الاتصال خیالات جدیده انتشار می‌دهیم . یعنی قبل ازاینکه سیل را تا درجهٔ اطمینان ببندیم در سیلاب عمارت عالیه وبرج «ایفیل» می‌سازیم.

قبل‌از آنکه قنات کافی جاری کنیم درصحرای مغان احداث باغ و گلستان می کنیم. لفظ دولت وملت را ردیف مسلسل به قالب می‌زنیم ومی‌نویسیم و وظیفهٔ این‌یك روح ودوقالب را نمی‌دانیم.

ازفرنگستان تلگراف وراه‌آهن این استعاره می کنیم و متحیر می‌شویم و صنایع کارخانهٔ آنهارا تعجب می‌نمائیم اما نمی‌خواهیم بفهمیم که مخترعین آثارتالی معجزوصنایع محیرالعقول از کدام کارخانه درآمده‌اند.

ازآبادی اروپا وبلاد پایتخت دول که دریکی شش کرور نفوس ساکن است حرف می‌زنیم و وصافی می کنیم اما نمی‌خواهیم از ترکیب ادارهٔ آنها که تولید نظم وسبب جلب این‌نفوس به‌نقطهٔ واحده است تحصیل معلومات نمائیم.

فقط کلمهٔ کفر ودین را برای حفظ‌وجود خود اسلحهٔ بیم ووسیلهٔ

سعادت فوق‌العاده قرار داده‌ایم.

بلی احداث مدارس، تعمیم معارف، تسطیح معابر، تشکیل شرکتها، ساختن کارخانه‌جات، تشویق مخترعین ومبتدعین، معنی حب وطن، وجوب سلطان دوستی وهزار فروعات دیگر همه مشتقات یك مصدر صحیح ونتیجهٔ یك مقدمهٔ مقدسه می‌باشد که ماورا نداریم. یعنی قانون نداریم...نداریم...نداریم.

واز آن جهت مقاصدوطن پرستان ورجال غیرت‌مند ایران نه‌تنها درمسائل‌درجهٔ اول ترقی بلکه در اصلاحات غیرمهمهٔ سهل‌وساده‌محال وممتنع گردیده.

وهرقدر قانون نداریم و تغییرات اصولی دراداره‌ٔ ملك وملت نشده در فروعات هرچه بگوئیم وبنویسیم و بکنیم و بکوشیم اگر بی‌شعوری‌نیست اقلا تضییع اوقات است.

در عالم هیچ ملت بی‌عیب نبوده و نیست مگر بودن عیب ما عیب ماست . عیب ما با وجود حس و شعور و اقتدار و دانستن و فهمیدن وخامت‌مآل وخسران و ابتذال و فقدان‌استقلال مولد آن‌معایب و مصائب عدم اصلاح اوست.

اگرچه تاکنون درفروعات تضییق شعور وتضییع‌وقت‌نموده‌ایم صدیك او را در اصول مسائل صرف می‌نمودیم ، حالا بیرق ترقی مادر عرشهٔ «لمن‌الملك‌الیوم» در اهتراز بود واگر حقوق و حدود را به فصول و ترتیب آورده و آن کلمات بی‌روح شاهنشاه ایران روح ناموس وسلطنت وحفظ مذهب وملت قدرت ظل‌اللهی خود را می‌دمید تأسی به‌خاتم پیغمبران(ص) وبانی مذهب اسلام نموده «الیوم اکملت

لکم دینکم» می‌فرمود.

حالا احیای قلوب مرده و شکفتگی دلهای افسردهٔ منکرین را معترف و کافران داخله‌را به اسلام‌آورده بود. زیرا فقط «قانون»موجد منافع انسانی است.

هرجا منافع انسانی نیست تمدن نیست. هرجا تمدن نیست وحشت است. هرجا وحشت است سعادت و برکات نیست. در آنجا اسلام را کفر، عدل را ظلم، صدق را کذب، عزت را ذلت، ثروت را فقر، راحت را زحمت، حریت را اسر عوض نموده که ما اسم این حالت را فقدان سعادت و برکات یا نداشتن «قانون» می‌گوئیم که او در تلفظ از یك کلمه بیش نیست.

میرزا عبدالله

بلی حالا فهمیدم که یك کلمهٔ شما چیست. واقعاً قانون کلمهٔ جامعه دارای همه محسنات تمدن است. بی‌قانون نه‌ملك پاینده است و نه استقلال سلطنت تأمینات آینده دارد.

اما عجیب اینست که شما این مطلب راطوری در صحبتهای مفید طولانی‌خود ادا کردید که گوئی امنای دولت و وزرای‌ایران‌ازین فقره بی‌اطلاعند وتاحال نفهمیده‌اند ونداسته‌اند که علاج این بلای مهیب هرج و مرج ایران و مخروبی بلاد وتفرقه ومهاجرت عباد از نداشتن‌قانون است.

با اینکه درایران کسی نیست که بداند که نظم حیرت‌انگیز بلاد خارجه از بودن قانون وبی‌نظمی وحشت‌انگیز ما از نداشتن قانون

است. شما درین‌باب به معلومات خود مغرور شده ویقین کرده‌اید که حل عقده‌های تنزل‌ایران فقط درنبودن قانون است که اورا شماملتفت شده ومثل «کلومب» کشف امریکا نموده‌اید...

میرزا جعفر خان مشیرالدوله مرحوم هفتاد سال قبل به محمد شاه دوم کتابچهٔ سفید ورق مجلد نموده تقدیم کرد. درصفحهٔ اولش نوشته‌بود قانون.قانون.قانون...

امیر کبیرمرحوم دروضع واجرای‌قانون چه زحمتها کشید و مساعی‌بالغه نمود. روزگارش‌به احیای خیال عالی خود وخوش‌بختی ملت ایران مساعد نشد...

مشیرالدوله‌های آخری در ضمن هزار چاپ و چوپ بی‌اساس هیچیك از لزوم وضع و اجرای قانون بی‌خبر نماندند. اما بی‌اثر ماندند ...

قانون نامهٔ میرزا ملکم‌خان سی‌سال است دردست رجال‌ایران اسباب مسخره و استهزا است.

حتی‌میرزاآقاخان‌هم باهزار بی‌کفایتی گاهی سخنی ازلزوم قانون می‌گفت وجالس چندین مجالس شورای ترتیب مسائل‌وتسهیل وسائل قانون بازی‌شد ...

بعد جلوس میمنت مأنوس اعلی‌حضرت مظفرالدین‌شاه‌خلدالله ملکه وسلطانه حضرت اشرف حاج‌امین‌الدوله در وجوب او اصرار نمود، مقبول نشد...

اتابك‌اعظم وعدها کرد، نویدهاداد، چندین‌بار مجالس چیدند ونتایج مهمله گرفتند.

پس‌قانون‌نامهٔ تذکره وقوانین ادارهٔ وزارت خارجه که ازآثار ممدوحهٔ عالم جوان میرزا حسن‌خان مشیرالملک[1] است وسه‌سال تمام شدکه نفع‌وحسنش محسوس هربینا وکوراست قانون نیست‌که وضع واجراشده...

این فرمایش شما سخن تازه ونوظهور نیست ازاین عقیده منصرف باشیدکه دردورهٔ امنای دولت ورجال دربار هرروز سخن از وضع‌قانون درمیان است.

سفرای دول بیطرف از وخامت وسوء مآل مملکت بی‌قانون هرروز به وزرای ما اعادهٔ کلام می‌نمایند.

پس یك‌کلمهٔشما منتج هزار نتیجهٔ حل واصلاح عقده‌های‌تنزل وابتذال ایران نشد. بنده بازاعتراف خود را مکرر می‌کنم‌که معایب وطن وطریقهٔ اصلاح اوآنچه فرمودید صحیح است. همینکه با این اطلاعات مبسوطه یاازدرون پرده خبرندارید یادارید مثل وطن‌پرستان دیگرمی‌ترسید بگوئید. زیرا...آن نکته که‌اصل بودناگفته بماند.

میرزا صادق

بسیار خوب، شما آن نکتهٔ ناگفته را بیان فرمائید. امریکای بنده‌که نشد. حالا جنابعالی ازآن فضای وسیع افکار بدیهی خودتان برای بنده با ذرع ایران یك صحرا بپیمائید.

دروطن‌ما آنچه هیچ قیمت ندارد وقت است. درآن صحرا می‌گردم، می‌جویم، اگرگوهری یافلزی پیداکردم از مرحمت شما

۱ـ بعداً به مشیرالدوله پیرنیا شهرت یافت (ا.ا.)

به‌خرج معلومات خود مصرف می کنم. یقین ملك محروسی اطلاعات شما از آن نقاط شمالی منجمد است که « مکلوخ‌مکالای » روس هم نتوانسته کشف نماید.

میرزا عبدالله

چشم الان عرض می کنم. اما تقریر بنده مثل تقریر شما سهل وساده ویك کلمه نیست.

اول که می‌شنوید حکماً می‌خندید مرا لغو می‌پندارید. بعد از آنکه معنی بیانات بنده را دریافتید ومأنوس شدید معترف می‌شوید که نکتهٔ اصل ناگفته مانده ودرآن صحرای وسیع معادن‌جدیده پیدا می کنید. فقط استدعا می کنم تشدد نکنید به‌غیظ نیائید، لطیفه‌نگوئید. امثله وحکایات ذکر نکنید تا از مطلب خارج نشویم. هرجا که حالی نشدید توضیح بخواهید تا مقصود به‌عمل آید.

میرزا صادق

آقای من! اینقدر طول سخن چرا ؟ ساعتی قبل بنده را شخص اول بااطلاع ایرانی می‌شمردید. حالا نافهم وجاهل ومنکر و ضاحك بلاتعجب می‌خوانید.

اینها نه به‌حالت بنده و نه به معارف شما شایسته می‌باشد. آنچه می‌دانید بفرمائید. اگر مسموع و مقبول است فبها، والا بی‌پرده می گویم که بی معنی است. اما نگفته می‌دانم که بی‌معنی است.

میرزا عبدالله

دیدید هنوز نشنیده غیظ نمودید و تکذیب بلا تصور کردید که هردو درعوالم ادب ازشخصی مثل شما بد وناپسندیده است.

محض اینکه شما را به غیظ آورم ازحضرت مستطاب عالی استدعا می‌کنم قول خود را پس بگیرید و گرنه دیگر با شما طرف صحبت نمی‌شوم. معلوم می‌شود شما درپی افاده هستید که هرچه بگوئید مستمع قبول نماید. آنوقت تفاوت شما وآنان که از سخنان متملقین می‌بالند وغلطهای خود را صحیح واستبداد خود را شرعی می‌شمارند چه‌می‌شود.

اگر در فکر تحقیقات و تحصیل معلومات و توسیع اطلاعات هستید، طرف مقابل را باید تاآخر کلام گوش بدهید، بعد به‌اظهار رأی وپسند وناپسندی مختارید.

میرزا صادق

به‌رضای خدا «الکلام یجرالکلام» می‌شود، سخن را طول ندهید. من می گویم شما می گوئید مستمع درمیان مغبون می‌شود، وقت می گذرد. هرچه می‌خواهیدزودتر بگوئیدچه‌مضایقه بنده‌انصاف می‌کنم که نشنیده نبایست منکر بشوم . عذر می‌خواهم و نکول می کنم.

میرزا عبدالله

بلی چنانکه عرض کردم رجال در بار ایران قانون و منافع

مسعودهٔ اورا خوب می‌دانند، ولی عمداً تجاهل می کنند. زیرا تشخیص حقوق و حدود یا وضع قانون رجال جاسر وخاسر وخودسر وظالم را مانع ازافعال نکوهیده واقوال بد واعمال شنیعه است.

می‌دانند کـه بعداز وضع قانون هرکس خـود یاوکیلش حق دارد به آمروحاکم فصول تحدید اختیار اورا نشان بدهد وبگوید شما حق ندارید دشنام بگوئید، یـا بی اثبات تقصیر حبس و تنبیه نمائید و اگر وزیرحق مهتر خـود را ندهد بـه دارالعدالة دعوتش نمایند و در ادای وجه محقه محکومش کنند.

هروقت رجال‌ما یاد می آورد که قانون خواص بهائمی اورامقید خـواهد نمود واو را با نوکرش درپیشگاه قضاوت دوش‌بـدوش نگه خواهد داشت لرزه براندامش می‌افتد.

قانون توزیع مناصب را مقید ومشروط به تحصیل علم می کند کـه هرکس «سنز» یعنی استحقاق ندارد ترقی‌نباید بکند. کسی کـه می‌خواهد پسرش درده سالگی سرتیپ فـوج و درسه سالگی صاحب مواجب‌ولقب یا برادر بی‌سوادش حاکم فلان شهر یاسفیر فلان‌دولت بشود یا می‌خواهد دوهزار تومان گرفته فلان ملك را بـه‌فلان شخص، یـاده هزارتومان گرفته فلان حکومت را بـه فلان‌آقا درست نمایـد چگونه راضی می‌شود که این اختیار ازاو مسلوب گردد وسالـی ازده تا صدهزار تومان مداخل بازماند.

یکی ازرجال درباد کوبه از مخارج‌قلیان خود یك‌ساعت‌تفصیل نقل کرد وقسم‌خورد که‌سالی چهارهزار تومان‌تنها مخارج‌قلیان‌اوست. حالاتصوربفرمائید که مخارج دیگر این بدبخت گمراه بار دوش‌فقرای

ایران چقدراست. این‌مرد بی‌شعور چگونه‌راضی می‌شود که راه‌تقلب وتوسط اومسدود گردد.

کدام رجال ایران است که صاحب یك ودو کرور املاك نباشد وسالی ازپنجاه‌تاصدهزارتومان مداخل نداردواگر قانون‌به‌میان‌آیدهر سال ده‌یك مداخل خود را به خزانه بدهد. یا اینکه اراضی را قیمت نموده به‌رعیت بفروشند که تبعهٔ خود صاحب زمین وحامل تـوجهات دولت گـردد. دراین صورت بفرمائید کدام بـی‌شعور راضی به وضع این‌قیود می‌شود.

یا اینکه حضرات روحانی ماکه‌می‌بینند قانون متمم شرع است ومسلك شرعی‌را مستقیم می‌کند، وظیفهٔ هرکس را مشخص‌می‌نماید، ریشهٔ استبدادکنده مـی‌شود، اجرای احکام خـلاف ممکن نمی‌شود، عموم تبعه از ظلم واجحاف آسوده ومطمئن گردد چطور نفهمند کـه آنوقت درخانه‌هاشان بسته واستمرار صدای نعلین‌کم‌کم گسسته‌شود. واگـر این را می‌دانند چرا دروضع قـانون‌کفن نپوشند و بـه اسم تخریب شریعت‌رجاله را نشورانند وشورش بلوائی نچینند. دررؤس منابرومناره‌های مساجد به‌عنوان‌ناظم و مقنن صدلعن و تکفیر نفرستند. چه می‌فرمائید؟

پادشاه ماخلدالله ملکه با این بذل معروف می‌گذارند به‌وضع و اجرای قانون‌راضی‌بشود که اوامر شاهانه را اول کابینهٔ وزراء تصدیق بعد مجرا گردد. یا انعام سی‌هزار تومان فلان سید یافلان آقا راوزیر کابینه می‌گوید پول نیست توقیف شود.

نمی‌دانم از این بیانات حالی شدید که علت اصلی بـی نظمی

چیست. آسوده باشید.

نه پادشاه ما را مـی گذارند اوامر خود را به امضای کابینه یـا مجلس‌وزراء وا گذارد.

نه‌وزرای‌مادست از مداخل سالانه وتالان تالانهٔ خودبرمی‌دارند.

نه‌ملاهای مادرخانه‌های خودشان را می‌بندند، به مداخل املاك خود توجیه می گذارند.

اصل‌نکته که نگفته مانده بود و بنده به‌عرض او جسارت‌نمودم این را هم بدانید:

اینکه مخرب ایران اغراض شخصی است افسانهٔ هـرانجمن و داستان‌هرپیره‌زن‌است‌همه کس‌می‌داند ومی گوید ومی‌نویسدمخصوص بنده نیست. تعجب کـه شما چرا ندانسته‌ایـد گاهی وحشت اطراف بـی‌نظمی وزرای مـا را متوحش می کـرد به‌هوش می‌آمدند جمع می‌شدندشورمی کردند،سخن‌ازحقوق وحدودمی‌زدند، خلجان‌جالسین وهیجان اجزای شورا ناظر نابلد را مشتبه می‌نمودکه این دفعه‌راست است. یکی ازآن میان برخیزد و گویـد بیائید اول قانون گذاریم کـه صاحب منصب مواجب‌سرباز رانخورد.

ملاها چه حرفی براین خواهند داشت دیگر می گوید نه قانون بگذاریـم مزبله در میان شهر نباشد . تون حمام را حصار بکشندکـه همه موافق شرع است هیچ ملا به این حرف نمی‌زند. اسم مـلا را عمداًتکرار می کنیدکه آنها بدانند و بشنوند که دردل‌رجال رعبی از آنهانیست‌وآنهارا دعوت‌به‌داعیه می‌نمایدکه کار درهم بشود وغوغای آنها روغن اشتعال دل وطن‌پرستان گردد.

ازاین قبیل مهملات چندروز جمع می‌شوند می گویندو می‌شنوند ومی‌خورند ومتفرق می‌شوند و کارمرکز را ساخته وحفظ اسلام را پرداخته‌می‌دانندوچون به خلوت‌می‌رسند آن کار وشور دیگرمی کنند. وشوربای دفع‌الوقت می‌پزند.

همان آقا که ازشدت طرفداری قانون در مجلس می‌خواست بترکد به‌رفقای خودش در خفیه می گوید ـ آقاجان ازاین قانون‌بازیها فایده به حال ما مترتب نیست. ایران هزارسال است بی‌این بازیچه‌ها راه رفته بازهم دوهزار سال راه می‌رود. ما چرا نوکرهای خودمان را به‌روی آقایان خود بکشیم. چرا فلان فعله بامن‌همدوش بایستد، یا مهتر من ازمن شکایت کند ومرا قاضی مجبور وترضیه‌نماید آنروز باید درازکشید ومرد ـ آقاجان مرد وچنین روز را ندید.

اینجا ایران است من‌نوکر خودم را نمی‌توانم تنبیه بکنم یعنی چه؟ با مهتر خودم حاضر دیوان عدالت بشوم یعنی‌چه؟

آقا می‌فرمائید باحس این‌را قبول بکنیم و این قلاده بـه‌گردن خود بیاندازیم. بسیارخوب! مواجب دیوان اسم بی‌مسمی است آنچه می‌رسد ربع‌مخارج ما راکافی‌نیست.

حالابفرمائیدمن ازهیچ‌جا نتوانم مداخل کنم، جای‌باقی‌مصارف را ازکجا پرکنم. کارها بهم بسته‌است.

آنها که جداً طرفدار قانون هستند نمی‌فهمند که چه بلا برسر خود واخلاف خود می‌آورند. ماپنج‌روز زنده‌ایم دم غنیمت است بعدازین دنیاآتش گرفته بسوزدبه‌من‌چه‌مرگ‌من این‌طور نیست‌خلاف عرض‌می کنم؟

ایرانی به این‌وضع معتاد است. نباید جلد او راعوض کرد.

پریروز درحضور دیدید عرعرالسلطنه چه‌خودکشی مـی کرد. چه‌محسنات‌ازوضع قانون توتقریرمی‌نمود. بیرون‌آمدیم گفتم‌حضرت والاچرااینقدر درخرابی خود ودیگران می کوشید. وضع قانون‌به‌شما واملاك بی‌حساب شما چه فایده خواهد داشت.

محرمانه به شما بگویم چون این دفعه شاه در اصلاح اداره و وضع قانون مصر است. در«کورسکه» امپراطور نیکلای دوم‌تصریحاً توصیهٔ نظم داخله به اعلیحضرت قدس نموده است. به این جهت بنده نیزحضوراً لازم بود آنطور حرف بزنم وگرنه به‌مرگ شما ازدرون کار مخبرم.

این‌بار نیز چون مجالس سابقه هیچ نتیجه نمی‌دهد. احدی از رجال راضی نخواهدشد که راه مداخل او مسدود شود-آقا این‌وضع قانون برای ما مسئلهٔ موت وحیات است چه می‌فرمائیدمقام‌شناس ...

«درحق‌من به‌دردکشی‌ظن بد مبر» ...

اگرآنجا این‌طور طرف‌داری نکنم فردا نمی‌توانم جسامت‌بیم شورش وبلوا ونفرین مردم را در خاك‌پای همایـونی تشریح نمایم و ترك این خیال را سدصدمـات و تصدق سلامتی وجود مبارك اقـدس جلوه بدهم.

حالـی شدی یانه. یقین بدانید تا ایران به دست ایـرانی است قانون نخواهد داشت...

جناب میرزاچطور بعداز این دیگر جای تردید و شبهه به‌نقص معلومات خودتان ماند؟

در ایران مقنن باید اولوالعزم باشد که خود را بـرای سعادت ابنای نـوع خود مقید ومحدود بکند واگر بکند او را باید مـؤید و اولوالعزم و«کیف‌بشر» شمرد.

میکادوی‌ژاپون ازبشرهای عـادی نیست. واشینگتون معروف کـه تألیف قانون اساسی امریکا را مـی‌نمود اجزای معاون او گفتند برای‌رئیس‌جمهوری حقی و امتیازی قرار بده گفت می‌دادم و تا خودم حامل این‌ریاست می‌بودم درآن امتیاز و حقوق خیانت نمی کردم.اما آنهاکه بعداز من حامل این‌نام بزرك دارای مسئولیت خواهند بود به دیانت‌آنها اطمینان ندارم. ازاین‌جهت شأن اوباید فقط صدر نشینی و امضای اوامر مجلس ملت باشد.

شهرمعروف پایتخت امریکای متحده «واشنگتون» به یـادگار احترام او به‌اسم او نامیده می‌شود...

یقین بدانید هرکس به ذکرخیر اخلاف و زندگی جاویدمعتقد است او می‌تواند کارهای بزرگ تاریخی بکند.

هنوزدرایران جزتلقین‌بعدازمرگ‌به تلقین تاریخ‌وتذکرهٔ‌اخلاف قائل‌نیستند.

شما مقالهٔ خودتان را تغییربدهید و بنویسید که سبب بی‌نظمی ایران نه ازنداشتن قانون، از نخواستن ایرانی وضع و اجرای قانون است وهردو دعا بکنیم که خدااول رجال ما را به‌ایمان‌آورد بعدآنها را طرفدار نظم وترتیب نماید.

اما یقین‌بدانید که‌ازاین حالت جگر سوزآنقدر نمانده که‌دولت وملت به تحت ریـاست ملت مقتدر اجنبی برآید و ایرانی را مجبور

تبعیت قانون خود نماید.

فاش می گویم واز گفته‌خود گریانم. این‌را بی‌پرده چنین‌می‌بینم وچنین می‌دانم واگر بازنشنوند چنین خواهد بود. مگر اینکه همان شخص‌اولوالعزم‌بیرون‌آید. دست‌غیبی معاون‌اوبشود... حقیقت‌اسلام ظهور نماید. و دجال مغرضین مقتول گردد و معنی «ویملاءالله‌الارض قسطاً وعدلا بعدماملئت ظلماً وجورا» مشهود ومحسوس‌وطن محسوب ما را فراگیرد.

میرزا صادق

خدا رحمت‌کند به حاج میرزا عبدالرحیم تبریزی. در مکتوب خود بـه یکی دیدم نوشته بود: «درطبیعت ایرانـی سری‌است نهفته» معنی اورا حالا فهمیدم. واقعاً درطبیعت ایرانی سر نهفته می‌باشد که‌در هیچ ملت‌دنیا نیست...

جناب‌میرزا ازهمهٔ این تفاصیل مشروحهٔ شما حاصل مستمع‌این شدکه رجال دربار وعلمای ملت نمی‌خواهند درایران قـانون وضع شود. نظم‌یابد وراه مداخل وحکمرانی‌آنها مسدود گردد...

فرمایش شما به‌آن می‌ماندکه مـریضی را تکلیف دوا بکنند و نخورد. یا ملوثـی را تکلیف غسل نمایند ونکند. یعنی زحمت رابـه صحت ولوث را به‌پاکی ترجیح بدهد.

اماآخربگوئید علاج مرض دوا وعلاج پاکی غسل است یانه؟ اینکه مریض یاملوث می‌خواهد یانمی خواهد مسئلهٔ ثانوی است.

رجال مانمی‌خواهند دست از مداخل خود بکشند حرف دیگر

است اما علاج مرض ظلم وفساد وسد طرق آدم لخت کردن دزد ایران فقط قانون است. خواه او را بخواهند خواه نخواهند.

پس جنابعالی خیال می کردید که بعداز پنجاه سال این رانفهمیده بودم که رجال ما نمی خواهند قانون وضع شود و نمی دانستم که استبداد مقتضی بی نظمی است و اطلاع نداشتم کــه قانــون سد پیش بندی خودسری علماء وتجاسر وزراء و تخاسر سایرین است.

سخن مادرعلاج مرض بود نه درمیل مریض. خیال ما درشستن لوث است نه میل ملوث.

پس باکمال افسوس ازاین دقت بیجای شما عرض می کنم در مقالهٔ بنده هیچ سرنا گفته نمانده. گمان ندارم کــه کسی بدین سخن سخنی افزاید مگر اینکه از نو بزاید.

اگرهم وطنان حالا متعرض می شوند درآینده اخلاف مـی دانند که گفتیم نشنیدند و نــوشتیم نخواندند. بگذار نشنوند و نخوانند، «حتی تاتیهم الساعة او یاتیهم عذاب یوم عظیم».

اما اگر باز اثری به اشخاص مغرض و خائن نکرد بعد اسامی آنها را ثبت دفتر خلود لعنت اخلاف می کنم.

***

تمت المقاله بالخیر والسعاده فی ۵ جــوزا ۱۳۲۸ علی ید العاصی الراجی الی غفران ربه القیوم ابن زین العابدین محمد معصوم حاج نایب الصدر الشیرازی یوم الخمیس ساعتین بقیتامنه ومضی من الشهر الجمادی الاولی ستة عشر یوماً سنة ثمان وعشرین وثلاث مائه بعدالالف عندحضور مؤلفه الکریــم الحاج میرزا عبدالــرحیم لازال تــوفیقاته العمیم فــی

تمیرخان شورا مرکز داغستان، والحمدالله‌رب‌العالمین.

***

ازجمله مرحمت‌هائی که حضرت شمس‌العارفین والمتمدنین کاتب این‌نسخه در ایام اقامت وافاضت نسبت به این مخلص صمیمی خودشان‌فرمودندزحمت استنساخ این مقاله بود که در نظر بودن‌ایشان وپذیرفتن امتیازاتش اجرجمیع زحمات بندهٔ مؤلف خواهد بود.

ع.م. تبریزی



انتشارات سحر